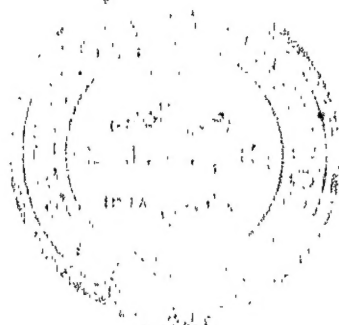




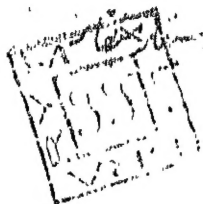
از انچه در علم من و علم من در علم  
 از انچه در علم من و علم من در علم



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

الحمد لله الذي لا يغناو الشكر للشي الذي لا الملك والبقا  
 ناطقه آراي که به نشيد کن غلغله جمال در چار سوي کون مکان  
 انداخته و به ترانه است پر بکم و اوله جلال در گنبد جبرج برين  
 بلند است خسته به بوی به بیت ذرات و جوب صفاتش ساز هستی  
 ترانم بزد بر غولک تفتن تهو و شش نفوس و اوار و اح به ترانه  
 ملی نه غم نه به بیان لبان اعلی تجز و عرق بآهنگ لاله  
 الله الله لبریز و ارمغون ابدان با و تار و تار و تار و تار  
 بنوا سی لیشین فی الکائنات الالهو لغیر و غیره



M.A. LIBRARY, A.M



PE6289

۴۲۸۹

CHECKED-2002

از مضافات شش بانی مختلف است  
ن چه شنیده که کسی از گردش نیا برنده و نیاید  
انجم چه دیده که سرمایه بیداری بچشم کشیده بر حرکت را اصولی  
یار است و بر صورت و صد را انچه در کار مشغول می ای بران  
سوز از تو بر سازی و ز تو بر پرده راست صد رازی ای پرده  
از تو صد رنگ وی پر نغمه از تو صد آهنگ ای تو بی پرده  
و پرده دوی پرده داری و هم تو پرده داری از تو صد جلوه  
در پرده و شش پرده است از تو نغمه و شش پرده

بزم پیرا و رزم آردانی  
هر دلی آرد جلد و فرمای

تا عهد و عهد بر شند لیست پیران از بالان که اندر اماناء وضع العرب و البکم  
باز کلام بر کشیده و بکنز نه میخواند القرآن با صد انکسار ترغم کردید

نغمه گریه بار لبس بناس لم تقش بالقرآن از زبان صد اقدس  
بیان اوست و قرار از اقلو القرآن در خوا به منسوب لیسان را

تبیان او و کریمه ما نطق عن الهی ان هو الاکبر کوحی در شان او

و حدیث ما اذن الله لشیء کما ذلنا فی حق القرآن از لب کیم فنان

او : پرکاری نفس و الایس از اذنت لغنه زاده بدکشی ال

احیالش صلاوات الله علیه تر مار بدایت بر لودا

شمع بطحا چراغ بیت دهم

شبه گردون سریر و انجم شمشیر

بوالبشر خوشه ز خرمن او

در رسالت و در سادگی

را کب کشتی بدایت نوح

نقلی از عطر و الهی

باز کلام بر کشیده و بکنز نه میخواند القرآن با صد انکسار ترغم کردید



محمد نور الله ابن محمد مقیم الدین العبد العفوری نسباً و الاصل لوری  
موطناً و البحر النونی مسکناً و الحقی مذنباً و الحششی الصابری  
مشرباً و القدوسی الرحمانی مسلماً که بر صمیمیة لغیرایان  
سر استان حال و غزلخوانان وستان قال و مقال  
انظر من الشمس و ابن من الامس منته که در باب سماع و غنا  
مسکد یا و حدیثاً و اعتقاداً و عملاً اختلافی بین العلماء دیگرست  
و در زمان متأخرین با وجود شهرت حرمت لغنی سماع آن  
میان خواص و عوام رواج پذیرفته و این امر مبتدیه طاهر  
بینان موجب طعن و تشنیع در شان مستمعین در باب علم و انبیین  
میشد خصوصاً درین زمان که حضرت پیر در شاد بر حق و اشیق محمود  
مطلق شمع انجمن اسرار بر و اندر وی دلدار مستغرق سداى  
کن فیکون کاشف اسرار و الله یعلم و انتم لا تعلمون شهبوار  
میدان عشقبازی تند خرام بادیه جان گذاری کاسر اسنام  
غیر و غیریت ناصب خیام وحدت و وحدانیت مرکز دایره  
پر کار و جمود سبیل تجلیات الوار و شهود و ریب چارباک

لکازی بی صدر نشین محفل مشایدات غیبی طایر نوای لاکانی  
سایر عمای تجانی ذبیح خیر رضا و تسلیم حریج سکین من الی الله  
بقلب سلیم فرشته در صورت انسان عین نور ذات رحمان  
جسته محبت و فنا عطفه فر بادیه لا اخصی شاد در کسبه از من  
رانی و یمن از دست لعل ترانی دلش مصبوغ بصفتی الله در شفا  
مسر و فتم وجه الله نحو جذبات جلال راجده نفحات جمال  
بحر معانی سیر از نیر است ما اعظم شانی تدریس ز بر عشق و عرفان  
محدث حقان و جده و جدان قبله طالبان بفضل شهود نارغ  
از قید تشنگی و نموده ستی خمخانه اسرار شیر بادیه بی خمار غزال  
صحرائی الوهیت شهباز هوای هویت سحر حلقه جبریه کشان  
کاس وصال جام دلش از باده عشق لبریز و مالامال مرد میدان  
جانب وافی سبیل الله قاتل غراند بصمصام لا اله الا الله توش  
بکتاب سبوت مودید ناظر جلوه مطلق در تفسیر نشانه خدایک عشق  
نیرنگ راجده نفحات مطهر از بیرنگ جاترغ فضا یل الهان  
مستقیم کمال لغتانی منظر فیض ربانیت مستدر آیت

در معانی کاشف عطایای اطلاق و تعیین مکتبی برده است  
 حق البقین خم نشین مضطرب اشراق سبوحش خم خانه حسن  
 افسلاق فایز کلمه الحق منزه درستی مطلق خوشترین  
 نگارستان چشت بهین نمره آورده آدم از بهشت آورد خطاب  
 من یوتی الحکمت فارس مضطرب لریقت و شریعت داناست  
 رموز کاف و لون آشتای غمض المض تجرد و شویون عارف  
 معارف و عدت وجود عالم معالیم و بلون و شهود پرتده کنای  
 عالیس مدارک و تنزیل مفسر معانی کتاب و سنت و الاقریب  
 و تاویل احتیاطش مستحب و واجب شمرده و آقا پیش برده  
 بیعصیت کمال برده و آقف غمض مضطرب و شین افتخار کاف  
 مسلمین چراغ افروز نبرم توحید مصباح شهبستان  
 تجرید چه برداز عالیس حق البقین صورت طراز معانی  
 اطلاق و تعیین برده انداز صورت مطالب جمیل نقاشی  
 مخدرات بران و دلیل تخلص شهبستان حقیقت شهبستان  
 عرصه معرفت آینه دار نقوش و شین و شین و شین

و دایم اندر شادان و با دایم با دایم الملوان  
پیر ارشدادی که از تاثیر دلی افکنده و جمیع البیس بول  
پیر نورانی که از هستی او مست و چیز شد کسی که یافت بود  
پیر ربانی که چون خنده کند سرده و در ساله را زنده کند  
پیر حقانی که چون دست دهد جان تو از افش بر شیدمان و ابرام  
پیر تحقیقی که چون از کار داد نور می بارد و همه گفتند که نور بود  
چند کن تا هست نورانی شوی تازه تقلیدی به تحقیقی بود و هستی  
بنا سبب مدوح هستی خنده را نیست و نه احد  
کرده و باقی با در گشت و در قفس سر بید نور و ایوان  
بقریب نور افشانی و در خانه خدا و کبریا

و ناسخ از محنت این دآن گردیده و دامن  
همت از لذایذ عالم برچسبیده و غنچه وار  
خود را در خود کشیده و در سایه رحمت رب  
العالمین آرامگاه بهوخت استماع سپرد  
طال که موجب از دیار حال و شوق حصول گمان است  
به ملاصفی نماید تا بر آن بیشتر عواصم و بعضی  
خواص را با وصف ارادت و عقیدت ظاهر  
سود ظن پیدا میشود و آثار بدگمانی هویدا  
چنانچه روزی فاضلی در محفل فیض  
مقرن تحقیق مسئل غنا استو جمع گردیده  
هند المناظره چهار دعوت بکدارش  
رسانیده اول اینکه بر حرمت غذای مطلق اجماع  
مجتهدین اربعه است دوم اینکه احادیث  
ابا حنیفه سماع که در بخاری و مسلم  
و غیره کتب صحاح مرویست نزد فقهاء

معتبر نیست بیوم اینکه روایات امامت غنا و دفعه در بیاید  
 و خود و غیره مرا میر که علمای شافعی نوشته اند تا بل اعتماد  
 نیست و بمقابل قول امام ابوحنیفه حدیثی یا قول مجتهدین  
 اعتبار را شاید چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابو طالب کی  
 و غیره که علماء فرقه صوفیه اند قول آنها لایق استناد نیست  
 چون فاضل موصوف راه افراط و تفریط میورد چهارم  
 دعوی مذکوره خلاف جمهور علماء و مخالف شریعت برصفا نموده  
 بنا بر آن از حضرت مولانا دایم السلام و بر کاتم این کسرتین خدام  
 بشرف از شداد و الا برای تالیف رساله در تحقیق مسئله  
 برواق رسول و فروغ که جمهور علماء بر خلاف آن نباشند  
 مشرف گشته تا کسایه با و صفت کنیم باگی ولی بعضا عتی حسب الحکم  
 مطلق واجب الاتباع و امتثال و لازم الانقیاد و تحمیر این  
 رساله ذخیره اند در سعادت گردید اثر ابریم قدس و الواب لکن  
 و خاتمه فریب ساخته باز الة الغفار عن ربوه السعای  
 بیوم و به نعم عشاق لقب گردانید قدس متشکل است

برت افاده افاده اولی در معنی لغوی و اصطلاحی سماع  
 و غنا و تغنی و فرق میان هر یک افاده ثانی در بیان تغنی که  
 در قرآن مطلوب مرغوب است و تغنی که در فن موسیقی مستعمل است  
 افاده ثالث در بیان اینکه اصل سماع از کی مشهور  
 گشته و پیش از زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم در شرایع  
 سابقه بوده بانه **باب اول** در اباحت سماع و آن پیش از  
 بر دو فصل **فصل اول** در احادیث ثبته سماع آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و سماع صحابه کرام علیه السلام  
 و آن فصل مشتمل بر خصوص ثلاثه **فصل اول** در ذکر  
 اقسام ثبته حدیث و اینکه حال منکر بر یک قسم است و نیز بهر چه  
 بر قول مجتهد **فصل ثانی** در ثبوت اجماع بر اباحت و ضایع  
 قاعده اصول مشهور بر اینکه جمله افعال نبی مقیده می باشد  
 مثلثت افعال نبی اباحت است **فصل ثالث** در ابطال  
 احتمالات ثلاثه که مدعی حرمت در اباحت مشتمل باشد  
 بسبب وجوب یکی اینکه در صحت احادیث کلام کنند و دوم اینکه بعد

قبولی صحیح ادعای نسخ ابحاث نمایند بیوم اینکه علمای خلف  
 قاضی افعال سلف بنده ازند **فصل دوم** در آثار و اخبار  
 مشتمل بر جمیع دین اربع و ملائکه آنها و دیگر فقها و ائمه دین از اهل بیت  
 و شیخان اهل بیت و عنوان الله علیهم السلام **باب ثانی**  
 در روایات کتب معتبره و تفسیر و اقوال ائمه دین که در باب ابحاث  
 عقاید و فروع دین و طویل و غیره آلات مباحه دارد و گذشته آن  
 مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر روایات  
 ابحاث از کتب اهل سنت و **فصل دوم** در روایات ابحاث  
 از کتب امامیه **فصل سوم** در تحقیق معارف و غرایب و  
 ملاحی مشتمل بر سه قانون **قانون اول**  
 در معنی لغوی و عرفی معارف و غرایب  
 و ملاحی و ملاحظ **قانون دوم** و **فصل**  
 در اقسام و اقسام و ملاحظ و ملاحظ  
 اقسام و اقسام و ملاحظ و ملاحظ  
 اقسام و اقسام و ملاحظ و ملاحظ



و احکام بر یک در تحلیل یا تحریم **فصل چهارم در ابطال**  
دعوی چهارم مدعی بر اینکه بر قول علمای صوفیه اعتمادی نیست  
**باب ثالث** در جواب آیات و احادیث و روایات فقیهیه  
که علمای مجتهدین از آن بر حرمت عنای مطلق تمسک میکنند  
و بکفر بسیار آن مینمایند و افراط و تفریط نموده در حق  
و باطل خلط میسازند و آن مشتمل است بر دو ضابطه در اصول  
حدیث و اصول فقه و در آیات چند هدایه اولی  
در ذکر آیاتی که از آن اهل تحریم حرمت عنای مستنباط  
میکنند و جواب آن هدایه ثانیه در ذکر احادیث  
موضوعه که دال بر تحریم عنایستند و بیان موضوعیت  
آن از روی کتب معتبره هدایه ثالثه در ذکر احادیثی  
که در کتب صحاح برگزیده یافته نمیشوند مگر در کتابهای هر وی  
که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در بعضی روایات آن  
حفاظ حدیث طعن کرده اند هدایه رابعه در ذکر  
احادیثی که اهل تحریم تعصبا اختراع و افترا کرده اند و در این باب

و نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمی شود و بدایه  
 خامسه در ذکر احادیثی که در تحریم غنای مقرر بمقتضای  
 در کتب صحاح یافته می شود دیگر منکرین لغت با تحریم افراد  
 حرمت غنای مطلق می پذیرند و چنانچه در آثار و فوائد  
 سماع و شتر ایط و آداب آن و آن مشتعل است برینکه  
 در بجه تذکره اولی در آثار و فوائد سماع که موجب  
 و رقص و طرب سماع میگردد و تذکره ثانیه در احادیث  
 و اقوال علما که در باب وجد و طرب وارد گشته  
 تذکره ثالثه در شتر ایط سماع و اسباب محرمه آن اهل  
 شریعت بدان تصریح نموده اند تذکره رابعه در آداب  
 سماع که اهل طریقت بدان تاکید فرموده اند و ذوالان  
 الشرع فی المقصود ان مستمعان خموش باشند آماده  
 صدخوس باشند و شوق می سراییم لغت شائق را باوید  
 آرم همه آفاق را مدتی جهان و دل خود سوختم تا که من این  
 لغت را سوختم لیکه بنیان داشتیم این راز را چونکه حق قسم

در دستان را مدتی این راز را در سینه باند مدتی در  
 خاک این کجینه ماند لیک تا کی سحر حق ماند خفی آینه لاگتو شده  
 منجلی خود بخود این نغمه آفرشد عیان گشت آشوب زمین و آسمان  
 کوه را این نغمه سازد همچو گاه جسم را این نغمه سازد همچو آه نیست  
 این آواز ناقوس ضغم هست این آواز لیک حرم بر زمین  
 زان بکسلند نار را می گذارد این بپندار را میزند گاهی  
 صم را بر صم میزند گاهی سحر خود را بهم دور اندازد ز خود  
 ناقوس را میزند بکلام گفت افسوس را رده میگوید دم می آید  
 این یا ندای عالم بالاست این هر چه مشغول است بر سر  
 افاده اولی در معنی سماع و غنای با آنکه معنی سماع  
 بالفتح و راجعت ذکر المسموع و بالکسر مذکور و تنکیر و جمعین است معنی سماع  
 بالفتح و الکسر قال فی القاموس المسموع حسن الاذن و الاذن  
 و ما و قرینها من شئی تسامع و الذکر المسموع و کسره کالسماع و  
 در اصطلاح عبارت است از مسموع مرطوبی که حادث شود  
 در حسن صوت و کلام میزند و در معنی لغوی که لغتی نیست

در معنی سماع و غنای  
 افاده اولی از قافیه

سرود گفتن و آواز طرب رنده روح فی القاموس والغناء  
 ککاسه من الصوت ما طرب به و کسها و مل و غناء الشعر و تقید  
 لغنی و تغنی عرفی و غیره و ترجمه آواز است بالبحران و غیره کردن  
 تصنیف سنه ١٠٠٠ قال القمیسانی فی جامع الرموز مرج  
 المختصر الغناء بالکسر والدخلة التقیة اقال غنسی لغنی تقیة و بالذات  
 سرود گفتن و عرفاً ترید الصوت بالالجان فی الشعر و الغناء  
 و التصنیف بالالجان و سناسیة التصنیف لغنا نشی برین تقدیر  
 بیان کسها و غیره فرق استناری نسبت و بعض غناء و غیره  
 کرده اند با شاعر استعاری که در ذکر اغانی یا شنبه با صریح صوت  
 جانیچه مولانا فخر الدین زراوی گفته است ان السماع دون  
 الذکر ان السماع الا شعاع التي يكون في ذكر الغناء  
 مع حسن الصوت و السماع مطلق و الغناء مقياس و المطلق خارج  
 عن كماله و اذا كان السماع فاسر فاعرف به وصف الغناء  
 فليس مجرد سماع بالانفاق لا بالجموع من الصوت  
 الحسن و الكمال و الملقى من دون ما استعمل في الشعر

۱۶  
 جان بر بلا خفا دل و اهل بیها <sup>لغنی</sup> فی غنیه انتهی قال اوطا  
 پس از معنی لغنی و اصطلاحی سماع و غنا فرق بین میان  
 واضح گردید و بدریافت رسید که نزاع و خلاف فیما بین العلماء  
 در لغنی بمعنی <sup>سود</sup> و گفتن است نه در سماع که عبارت از تکرار  
 بشنیدن قول جمیل است با حسن صوت افاده ثانی  
 باید دانست که در حدیث صحیح آمده است زینوا القرآن باصواتکم  
 یعنی آرایش صدق قرآن را با آوازهای خود را و نیز فرموده است  
 علیه السلام لمن لم یکن یقرآن بالقرآن نسبت از ما برکنه  
 کند بقرآن و نیز فرمود تعلو القرآن و عنوا باصواتهم و قرآن را و لغنی  
 بکسید بدان و هم در حدیث آمده ما اذن الله لشیخ کاذب  
 یلغنی بالقرآن یعنی گوش نمی دهند در سماع نمی کنند حق تعالی را  
 به گوش بپوشان و آستان کردن وی چو میگوید او را  
 که لغنی میکنند بقرآن یعنی بخواند قرآن را و جبر میکند بدان  
 در معنی خوش خوانی ابو موسی اشعری را فرموده است اعلی  
 بهرگاه که بپایان آید لغنی او را و شایسته است ابو موسی کلومی خوش

از خوش ادا زی نای آل و اود علیه السلام ازین همه احادیث  
 معلوم میشود که مطلق تعنی در شرع محمود و مرغوب است  
 بلکه ادای قسیران بدان مطلوب میباشد و بعضی احادیث  
 وارد شده که قرآن را بطور غنا خواندن چنانست حتی که  
 تصریح نموده اند که اگر تالی قرآن قصیر یا الحان موسیقیه  
 ادا نماید آثم و نزه کار میباشد و در عمل و اعتقاد هر دو  
 حدیث متعارض و متنافض که دال بر مدح و ذم غنا  
 هستند غیر ممکن پس بنا بر توفیق بین الاحادیث تحقیق  
 این معنی مقدم افتاد که غنای محمود چیست و مذموم چیست تا  
 بتواند قرأت و ترجیح که در غیر کلام مجید متعلق است فرق  
 بین میسر آید این ضرورت نقل کلام صاحب درج النبوه  
 که درین خصوص است اینجا واجب افتاد و آن نیست اختلاف کرده اند  
 علمای در مسأله تعنی بقرآن فیه فی القرآن بایز و از تعنی الیه  
 لازم آید افراد و رده و اشباع حرکات و مانند آن و آنچه  
 بتوانین موسیقی باشد و بعضی مطلقاً منفع که نشند و حتی که

نقل کلام  
 در قرآن

مرکز دایره الصاف است آنست که تطریب و تغنی بر دو وجه  
 است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبعیت سماجیت کند بدان بی تکلف  
 تمرین و تعلیم بلکه چون گذشته شود با طبعش بیار و آن تطریب  
 و بلجین را و این جایز است اگر چه بیار و بر زیادت ترین  
 تحسین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله عنه اگر من بیدار شوم  
 که تومی شنوی زیادت میگردم ترین و تحسین را و یک  
 همچنان میگردم او را طرب و حنت و شوق مالک نمیشود  
 نفس خود را و صبر نمی تواند کرد از تطریب و تحزین و  
 ترنن صوت و در قرائت پس و مطبوع است نه فقط طبع و  
 کلف است نه سنگلف و نیست مراد بصوت عرب و لحن  
 عرب و این قسم از تغنی است که میگردند آنرا اصحاب و شنیدند  
 آنرا و این تغنی محمود است که متاثر میگردد بدان تالی سامع  
 و وجه تالی آنکه بضاعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در  
 طبایع سماجیت بدان و حاصل نمیشود مگر بتکلف و تصنع و  
 تمرین چنانکه آموخته میشود بالارواح الحان موسیقیه بسیط

و مرکب برای ایقاعات مخصوصه و اوزان مختصره که حاصل نمیشود  
 مگر تعلیم و تکلف روانست که مکرره داشتند آنرا سلف انکار  
 کردند فراتر با بنوجه و هر سیکه علم است او را باحوال سلف  
 میدانند قطعا که ایشان میرا انداز الحان موسیقی که تکلف  
 کردند و آن برای ایقاعات و حرکات موزونه و معدوده و مکرره  
 و ایشان پرزگار تر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و  
 بخوانند آنرا بلکه میخوانند به تحریر و تطریب و تحسین  
 صوت و این امر است مرکوز در طبایع و نهی مکرره است از آن  
 شایع بلکه ارشاد کرده است بآن و خوانده است مردم را  
 بدان و خبر اوه است از استماع حق سبحانه و تعالی آن  
 و فرموده که نسبت از ما هر که تغنی کند به قرآن ذکرند آنکه  
 فی الموائیم اللدینه انتی افاده ثالث در اینک شریعت  
 جمیع شده آمده است چنانچه اخبار بدان در کتب سلف و خلف  
 سطور است از اجله علمای متقدمین محمد و م علی و ابراهیم و ادریس و...

۹  
 افاده ثالث در اینک  
 مشهور است جمیع از  
 زمان حضرت داود  
 علی نبیا و علیها السلام



در کشف المحجوب و از متأخرین شیخ عبدالحق دهلوی در مباحث النبوت  
اینچه درین خصوص نوشته اند مشتق نموده خرواری نقل کرده  
مانا و اققین را ابتیاهی فرایده صاحب کشف المحجوب در باب سی و نهم  
مینویسد بد آنکه سماع را اندر طبائع حکما مختلف است همچنانکه  
ارادت اندر دلها که مختلف است و ستم باشد که کسی آنرا بر یک  
حکم قطع کند و جمله مستمعان برد و کرده اند یکی معنی شنوند و دیگر  
آنکه صوت شنوند و اندرین ارد و اصل فواید است و آفات از  
اینچه از شنیدن اصوات غلیان آن معنی باشد که اندر مردم  
مرکب بود اگر حق حق بود و اگر باطل باطل کسی را که مایه طبع فساد  
بود اینچه بشنود همه فساد باشد و بملکی این معنی اندر حکماست  
و او علیه السلام بیاید که چون حق تعالی او را خلیفه خود کرد  
او را صوتی خوش داد و خلق را از مزاجی که در اندیشه او میماند  
رسایل وی کرد و اندک احدیکه و خوش و طایفه از کوه و دریا  
آواز وی بیامدندی و آب از رفتن بالیستادی و مرغان  
از سواهی افتادند و داند را تا است که یکماه آن خلق اندک

پنج خوروی و اطفال نگر بستندی و شیر نخو استندی و سرگاه افروزی  
 از آنجا باز گشته تری بسیار مردم از لذت کلام و صوت و طعم و  
 مرده بودند تا حدیکه گویند که یکبار بهشت را گشاید عذر را استوار  
 انده بود که مرده بودند و دوازده هزار پیر و جوان و زن و مرد  
 اخراج گشتند و تفصیل این سخن است شیخ عبدالحق علیه السلام در  
 رویه این حدیث آورده است که چون فرانسوا در آن عالم رسید  
 که میفرمود که این عالم را میخوانند زیور را بر افشاد آن عالم  
 پس آن سفینه را در آن میخیزد و میخیزد و نمیآید تا آنجا که  
 میگوید که سیلانی که خدا در میآید و در کمر آنها دو گوسفند است  
 و گویند و رود که در آن می نشیند فلان روز و در آن عالم  
 بعد از آن میردن آورده میشد بر آگهی و بر سر آن عالم  
 می نشیند بر آن و میماند استاده میوه و میوه و میوه و میوه  
 انس و جن و طیور و وحش و حیوان و بیرون از این عالم را  
 و میخیزد رات که استماع میگوید و در آن عالم را  
 و او در آنجا بر خدا بخیزد که سسند او است و میخواند زیور را

سکای سحر  
 مدال  
 در این حدیث

پس می مردند طایفه از شونذگان پس از آن شروع میکرد و او  
 در نوحه کردن بر کنه کاران پس می مردند طایفه از ایشان پس  
 چون گرم میشد موت بخلق و سخت میگشت میگفت مرا و را سلیمان  
 یا نبی! این سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شونذگان  
 بر روی افتاد و دیهوش میگشت و برشته میشد بر سر  
 و برده میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که مرا  
 خوشی و دوستی بود بآرده بخوید و مرا و پیر و زن از پس  
 می آوردند زمان سریر مارا می ایستادند بر شوهران و پسران  
 و برادران خود بر میداشتند و می بردند بشهر و چون پتیا  
 میآمد داود روز دوم می رسید از سلیمان و میگفت چه کردی  
 ای سلیمان عباد نبی اسرائیل پس میگفت مردی نبی آمد  
 فلان و فلان و بیشتر نامهای ایشان را پس دست بر میزد  
 و نوحه میکرد داود و میگفت آیا خشم میگیری تو خدا یا داود  
 که غمزد آنرا که بگردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داب  
 داود همچنین تا مجلس دیگر واقعت کرد در اینجا تا آنکه

خواست خدای عزوجل انتی و تیر در همین معجزه حسن صوت خداوند سبحان  
 سبحانه ارتنا نامیقراید و قلد اینک اود متافضلایا جمال اولی  
 و در تفسیر سبحان الدین سمیع القول فبمعول احسنه و بحین تفسیر و اذا  
 سمعوه انزل الی الرسول تدری عنیهم تفضیل الدن مع جماعه من  
 الحق مفسر تصریح نموده اند که مراد سماع است سماع قرائن  
 باشد یا ذکر از مواعد و حکم پناخه شیخ شهاب الدین سرور و  
 قدس سره در عوارف میگوید که این سماع است که متفق علیه  
 است حقانیت او و مخالفت نیست در آن و کس از اهل ایمان  
 و این سماع مستجاب رحمت است از پروردگار کریم انتی پس  
 معلوم شد که ایاحت و مشروعیت سماع محل اختلاف نیست و است  
 اختلاف مکرر در لغتی و در حد معنی اخوی و اصطلاحی غنا و لغتی  
 گذشت و با اجتماع لغت و اصطلاح عقلا غنا از چه بار صورت  
 بیرون نیست یکی ترنم و تکلم شخصی بکلام موزون و الحان طرب  
 افزون برای تشیط خاطر خودش و دوم سرانیدن او  
 برای استماع دیگران بدون آنکه آنرا پیش کرده اند

محضر عقلی قهات غنا  
 نبوی و اختلاف مکرر  
 لغتی که آنرا پیش  
 کرده اند

ما تقریر بعد از این بهم رساند شیخ موسی سرایدن او برای ششواست  
 غیری را باریون کسب و حرقت و طمع اخذ و اجرت چهارم ششواست  
 آری از نوشتن و کلام موزون و صدای طرب انگیز از انسان  
 باشد یا از خوش طبع خواه از آلات غذا از تنبلی که باشد  
 که همه از قول مدعی مذکور است جمیع اقسام مسطور در مفهوم  
 میگیرد و لیکن حکم شرعی هر یک قسم در باب دوم معلوم  
 خواهد شد ان شاء الله تعالی هر چند بسیار امور متعلقه بباد  
 باقی اند که تاخیر این از مقدمه موجب توجس و رفهم بعضی  
 ارباب و بیست و دو آیات که در دلائل اباحت منقول میگردد  
 خواهد شد مگر اینجا که مقدمه طول میکشید و اصل مقصود که  
 بیان اباحت سماع است بعید میگردد و لهذا آنچنان امور  
 در پیش رو استند لای که بر ابطال تحریم در باب بیوم  
 بیاید ذکر کرده خواهد شد چگونه بانه باب اول

در سماع و آن مشتمل بر دو فصل حاصل شد و در باب اول  
 اثبات سماع است حضرت صلی الله علیه و سلم و سماع صحابه کرام علیه السلام  
 علیهم السلام

علیه السلام را در حدیث و بیضا ببطریق مختلفه بسیار مرصوف  
 لیکن با آنکه ما میگوئیم در بیان ذکر احوال حدیث صحیح که در کتب صحاح یافته  
 میشود و آن دو آند و در حدیث از بنا به تسهیل فهرست خاص و عام  
 سه مرتبه ذکر کرده میاید **الاول** قرن اشرف بن الکرمی علیه  
 السلام بنی هاشم علیه السلام عمره بدش از قه الدین است مروی است از ابن  
 مالک و هر که بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گذشت  
 نبوتی که چو پای مدینه فاذا هو کما انقضت بطن پس ناگاه رسید  
 بدختر آن که پیروزند و دف را از تخمین و اقلین و مسرور و مسکین  
 و میگفتند نخر جواری بنی النجار یا هذا محمد بن جاکیم دختر آن زنی النجار  
 که قبیلک است معروف از انصار و مادر عبدالمطلب ما شتم  
 جد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن قبیلکه بود ای خوشا  
 حال محمد بن را صلی الله علیه و سلم از جهت همسایگی آن  
 صلی الله علیه و سلم علیه السلام ای همسایه ای که گفت ای صلی الله علیه و سلم که خدا میداند  
 خوب میداند که من در وقت میدارم شتم را را آخر حایر مانده  
 ۱ و در این حدیث را این ماحبه قریه یعنی که محبت معروف

از اهل بیت محمد بن ابی طالب مدیته بر خنایا و با دقت علی الاطلاق بلا  
 توفیق بود و تشریف به عید و مهر و درخت سیر و دلالت صریح دارد  
**الحمد لله** و از این جهت معلوم می شود که این خنایا و با دقت علی الاطلاق بلا  
 علیه و سلم و از این جهت معلوم می شود که این خنایا و با دقت علی الاطلاق بلا  
 عقیده را که از انصاف و عدل گفت که آمدیم صریح علی الاطلاق و سلم  
 پس صریح آمد که شکی بر او نیست و واقع شد یعنی بعد از شب  
 زفاف مجلس علی فراشی که با کمانی پس نشست بر بستن سر و مانند  
 انبساط تو بقریه است و فوجت جویریات که انهم بر بالذات پس و فوجت  
 که از قوم ما بودند و دست زدن شروع کردند و بهترین زن که از  
 ابای یوم بدروند به میکرو و از کسان را که گشته شده بودند  
 از پدران مادران و در و دران و به انصار و غیر بودند که در  
 تشییع مسیگر و در بر قنای از اوقات بعدین چون گفت  
 یکی از اصحاب و قد بنا علی العلم ما فی نذر و در میان ما پیوسته  
 که مسیگر اندیش بر او کرده باشد قنای را که علم و قنای  
 و قنای که از این بگذرد از این سخن را و مگر می دانستند و قنای

با حضرت  
 و در آن  
 باینکه  
 عید

راجع به این که بدان می پرداختی مشغول باشی و این متضمن  
 که مناسب حال پیغمبران نیست از آن احتراز نمای چه او عالم  
 عالم غیب خاص خداست و بعد از آنکه مذکور شد که در هر یک  
 و لایلت برعلیت غایب کند آنچه از خیر فی کتاب الکفاح  
 قال النبی صلی الله علیه و آله رضی الله عنهما انما زنت المرأة الى رجل من الانصار  
 فقال النبی صلی الله علیه و آله ما کان محکماً له فان الانصار تعجبهم الذکر  
 مرویت از عایشه صدیقہ رضی الله عنہا که بعد از آنکه فرستاد زنی را  
 ابوی مردی از انصار پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم ای عایشه بنمود با شما کسی که باشد با وی لهو زیر که انصار  
 را خوش می آید و قسمم لهو که عبارت از آنست ازین حدیث  
 معلوم شد که المطلق لهو بر خداداد حلال صحیح است **الرابع**  
 عن ابن عباس قال انکحت عایشه قرینه لدا من الانصار فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم فقال یومئذ فتسألوا انفسهم انکاح کرده  
 عایشه زنی را از اهل قرینه خود که از انصار بود پس آمد  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس فرمود فرستادید آن را و بنمودید



یعنی بخانه زوجه مردمان گفتند آری قال ایستیم بهما من یعنی تالانت  
فرموده فرستادید با او کسی را که یعنی کند عایشه گفت که قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم ان الاضار قوم غیبه هم غرا فاشبهتم بها  
من لقول الله انما کم فحیانا و شیبکم فزید و جمیع سید  
صلی الله علیه وسلم بدرستی که اضار قومی اند که در ایشان

غزل بسیار است یعنی عیبت با شعار بطریق بسیار میدارند پس  
کاش میفرستادید بآن عروس و شخصی را که میگفت و او  
میگوید این مضمون که بطریق تنهت و مبارکبادی گفته شدیم  
بشما آیدیم پس زنده دارد و ما را خداستعالی و زنده دارد و

آخر حدیث این ماقبلی کتاب الکاح الخامس عن عائشه رضی الله عنها  
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما فعلت فلانة یتمه کانت عتیده ما روایت از  
عائشه صدیقه رضی الله عنه بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده

چه حال فلانة زن شد که یتمه بود و نزد عائشه پرورش میدادند  
فقال الله ابدا الی الله عز و جل عائشه گفت که هر دو ساله بودم  
و در آن روز زوجه او قال فاشبهتم بها فزید و جمیع سید یعنی

فرمود پس بر آن فرستاد و دید صحبان و خترای که نین و و فایا  
 و می سر اسید قالید عالیه ذات قول قال القول انما کم انما کم الحمد میت  
 عالیه گفت که چه میگفت یعنی آن سر اسید فرمود که می گفت  
 انما کم انما کم یعنی آن کلمات تعذیب که تفسیرش با الکر شد  
 آخره الحافظ فی الدین محمد بن الشیم العالم بحج الدین علی بن محمد التفسیری  
 فی کتابه افتا من السوا هم بسنده و این حدیث متقارب اللفظ و المعنی  
 با حدیث سابقه است که از اسامی یا عالیه التفسیری  
 زده فمالت لایانی السد قال زده قلیته بی فلان تجید من تغلیک معنیها  
 ای عالیه ایامی شناسی این زرد را پس گفت عالیه منظر ای سعید خدا  
 فرمود این معنی فلان قوم است دوست میداری که بنیراید برای تو  
 پس سر اسید برای و فقال انبی صلی الله علیه وسلم قد فزع الشیطان  
 پس فرمود پس سعید صلی الله علیه وسلم که دهم کرد و شیطان در  
 سر را جدا می کنی او را در این شیطان در بخرایش گفتایه  
 انما کم انما کم یعنی آن که آن زرد بر دست سر اسید  
 خود را جدا می کنی که آن طرف و غلبه سدر و راه تکر و اعجاب

که از عمل شیطان است سلوک کند و در ظاهر است که این حالت اگر در  
 حالت قرآن خواندن و ذکر و تسبیح کردن عارض شود و تسبیح  
 است و در حدیث آمده است آنروز با لیل شیطان الرجیم بیفتد و  
 و غیره و تفسیر نفخ تکرر آمده است از امیرالمومنین فاروق اعظم  
 رضی الله عنه ذکره البخاری و اگر ایچله اخیر دلالت بر جمیت  
 غنا کند منافعی صدر حدیث خواهد شد که سفید حلت است فتنبه  
 و لا تکر من الغافلین رواه النبی **السابع** عن بریده بن الحصبی  
 رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما رجع من بعد غزاة جارة  
 جارية سوداء فقال يا رسول الله اني كنت نذرت ان دوک الله الی  
 ان اضرب بمن یدیک بالذهب **والغنة**  
 از بریده بن الحصبی رضی الله عنه روایت آمده که بدرستی که پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وسلم برگاه مراجعت فرمود از بعضی مغازی  
 خود آمدش کنیزکی سیاه فام پس گفته ای پیغمبر خدا بدرستی که  
 من نذکرده بودم که اگر باز گردانده اند ترا خدا نذر است و من نذر  
 رویدم و تو و غنی کنم فقال لها ان كنت نذرت فاضرب بالذهب والافلا



شد سبب آنکه گذر نمی باشد مگر چیزی که از جنس سوس و عمت و قریبت  
 است و این را هم میگویند و نیز در حدیثی که از آنست بودن آن  
 مباح و نیز در مال و اب مباح است و اما در بعضیت جایز نیست  
 اتفاقاً پس در اول است که در حدیثی که از آنست که در حدیثی که از آنست  
 مستحب و در حدیثی که از آنست که در حدیثی که از آنست که در حدیثی که از آنست  
 صلی الله علیه و سلم و سلام است و قریبت و عبادت است و اول  
 کرد بر آنکه اصوات بشاء و فضا مباح است اگر خالی باشد  
 از فتنه گذر احوال و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعرض نکردند به  
 لغتی و این فرمود که اگر نذر کرده بزین دفت یا بجهت آنکه لغتی  
 در ذکر تابع دفت بود چون حکم دفت ذکر کرده حکم وی نیز معلوم  
 باشد یا بجهت آنکه لغتی مباح است ششبه که است در دفت است  
 اگر او را نذر کرده بکن فانهتم بجهت نضر بفضیل البکر رضی  
 عنه و همی نضر بجهت نام علی رضی الله عنه و همی نضر بجهت علی  
 عثمان رضی الله عنه و همی نضر بجهت شریح کرد و دفت زد و در حدیثی که  
 البکر رضی الله عنه در حالیکه میزد و دفت با پیست و در حدیثی که

[illegible]

1992

ظلم عمر که بعد از آن دیگر آمده بعضی مردم را خلیجانی میشود بیه و وجهی یکی آنکه  
 در تشبیه بنیة شیطان منطقه حرمت عنایم میکرد و دووم آنکه عجب است  
 که شیطان از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خالف نگشته و از عمر  
 رضی الله عنه خوفناک شد شیوم آنکه درین منقبت افضلیت حضرت  
 عمر رضی الله عنه بر نبی صلی الله علیه و سلم لازم می آید و آن خلافست اجماع  
 است است جواب خلیجانی مذکور آنست که جناب رسالت مآب  
 صلی الله علیه و سلم در ضمن تمجید حضرت عمر رضی الله عنه خوف و احترام  
 را بخوف شیطان از جناب فاریقی رضی الله عنه تشبیه داده است و این ازین  
 بر معصیت بودن غنا دلالت نمیکند چه عمر و نیست که بر عمل شیطان  
 معصیت باشد زیرا که بر بعضی انبیاء علیهم السلام اطلاق عمل  
 شیطانی در قرآن مجید آمده است چنانچه از آیه کریمه فوسوس لهم الشیطان  
 ذکذوا بالنسائیة الا الشیطان و یخین فوکه موسی  
 نقضی علیه قال فی این عمل الشیطان ظاهر است و غیر ممکن که  
 افعال انبیاء معصومین معصیت باشد پس معلوم که بر عمل شیطانی  
 معصیت آری بر معصیت البته عمل شیطانی است و هرگاه

غنا با دوف عمل شیطانی از قسم مباحات نشد مجذوری لازم نیاید  
 و اگر کسی گوید که محصیت بخورن غنا سبب ایمنی و حصاره میبخشد بود  
 با داشت محاصرت او گویم که سبب نفی وقت و اندیشه میخیزد چندان در نزد خدا  
 یکی اینک در ابتداء اسلام بر تمام تحریم خمر از معارف و ملاحتی  
 و غیره مذکرات خمر مطلقاً ممانعت شده بود حتی که از استعمال ظرف  
 شمر نیز جناب عمر رضی الله عنه در اجرای حکم تحریم اهتمام بسیار  
 میفرمودند اگر چه بعد را نسخ شدن حرمت خمر در ذمین مسلمانین  
 رفیع ممانعت ادانی و غیره مذکرات خمر از شارع کریده بود  
 مگر جاری حبسیه بر عم خود دوف را بمجمله معارف ممنوعه بنداشته  
 باندیشه سیاست سابقه از جناب عمر رضی الله عنه مخفی کرده باشد  
 و دوم آنکه میتوانند که جاری مذکوره گمان برده باشند که ایضا  
 تذکره بجز و لغنی لعل آمد ز یاد عرفت اوقات در لکن شاید  
 خلاف مرضی حضرت عمر باشد لهذا از آمدن نشان رسا کرید  
 ششوم آنکه جناب عمر رضی الله عنه که مناسبت استسباب  
 میداشتند و اشهد آنکه قسم فی امر الله در ششوم بود



بعضی مردم در امور مباحه نیز بجنور نشان میگویند و میگویند  
 پس در عجب اندیش از جاریه مذکور چه تعجب است اما در این زمان  
 جاریه مذکوره از بنی کریم و بر سر خلفای که اسم علی و عباس و ...  
 و مخافت ادا از خلیفه ثانی رضی الله عنه و حبیب بن علی بن ابی طالب  
 نمیدادند زیرا که مخافتی که عامه را از محبت و ذریه میرزا که میباشد  
 از بادشاه رحیم و صاحب خلق عظیم میباشد و بجهل طبایع بنی آدم است  
 که از شخصی که آثار جلال در ضبط و ربط بسیار بوقوع می آید و پیشتر  
 اوقات موافقه شده و در امور سیاسی از آن شخص می بینند  
 زیاده تر از آن میگویند و از طبعش وی ایمن نمیدانند  
 بخلاف شخصی که ظهور و خلیفه است جمال و روی زیاده تر میباشد  
 میکنند چنانچه حضرت موسی علیه السلام که نسبت به او انبیا السلام  
 جلال پیشتر داشت و اگر کائنات شیطان صانع از او شادمان  
 از فاضل نظیرش اذان است که در حدیث صحاح وارد شده که  
 وقتی که موذن کلمات اذان ادا میکند شیطان ضربه می خورد  
 و میگردد و در آتش افتاده و سوخته و خطره که باشد

در آغوشی آن در این نمیکنند و در قطع صلوٰۃ قصوری نمیشانند  
 و ازین لازم نیاید که اذان افضل شود از نماز با حمل آغوش که  
 چهار گرام از حضرت عمر رضی الله عنه است و شدت ایشان  
 در اسلام بسیار ملائمه میکردند و بعضی امور که سباحت میشدند  
 از عمل آن باز میماندند و نظیر تمام این قصه حدیثی است که صاحب  
 مشکوٰۃ در تاجیب حضرت عمر رضی الله عنه آورده است عن بعد ابن ابی  
 وقاص روی است از بعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه قال استاذن عمر  
 بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و عند نسوة من قبله کما یستأذن  
 عاتبة اصواتهن گفت راوی طلب اذن کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
 بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالی که نزد آنحضرت زنان میزدند  
 بودند کلام میکردند و از آن حضرت چیزی طلب میداشتند و در آن  
 اذن نمیدادند و در آن حال بلند میکردند آواز خود یا مینوی  
 بعضی روی صلی الله علیه وسلم بی ادبانه و دلیرانه با او بلند  
 گفتگو میکردند فلما آسوا تا اذن عمر من فیما عدلن الحجاب پس برگاه  
 طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه بر آن زنان و بعد حجاب کرد

فدخل عمرو رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجاب بس داخل شد عمر رض  
 و در آن حال آنحضرت تقسیم آوردند فقال استجاب الله لرسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فخذ اليك دار و خداوند آن ترا یا رسول الله فقال رسول الله عجبت من هؤلاء  
 اللاتین عندی علما سمعوا من جوارحهم انهم ذرنا الحجاب بس فرمود رسول  
 الله ای ایها المومنین آید مرا ازین زمان که بودند نزد من یعنی در حجاب و بنظر  
 بس هرگاه شنیدند آواز تو اگر نخواستند از حجاب اندرون خانه قال عمر  
 بس سر سر بود عمر رض آن زمان را یا بعد و انما سمعنا من النبي و لا یمن  
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انی قد شاکت جانهایی منور یا  
 می ترسید از من و نمی ترسید از رسول خدا صلى الله عليه وسلم فقال انما  
 اقط و اغلط بس گفتند که تو درشت مزاج و سخت طبع هستی یعنی دروغ و افند  
 که از راه بی ادبی در آن احوال رو و فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ای یا این الخطاب و الذی نفسی بیده ما قبلک فی سلطان سالک الاسلک  
 غیر محاکم و در سخن ای پسر زلفا بس قسم هستی که جان من بدست است  
 و انما هو دینه بشیطان درنده را می گیر رفعت را می که غیر است یعنی  
 از راه تو دور شد و می گیر نزد تو از خیال و شهادت و شهادت

ایمنی و این پس استقامت حضرت عمر رضی الله عنه و شکایت که حصول این  
خوارق داخل در معجزه جناب نبوت است که یکی از اتباع وی باین مرتبه  
رسید و علی تقدیر التسلیم اگر تسلسل خبری خلیفه ثانی بر خلفای دیگر  
علی بنیاد و علیم السلام ندانم آید فافقت عقیده اهل سنت نخواهد افتاد  
چرا و ازا فضیلت نزد آنها افضل یکی است استحقاق اکثریت ثواب  
است پس رفع شد بر وجوه پنجان مذکور تا فهم لافکن من المستعجبین  
**الثامن** قالت عائشه رضی الله عنها ادخل علی ابوبکر رضی الله عنه  
وعندی حار یثبان من حواری الانصار کففت عائشه راسه و رأی من  
ابوبکر رضی الله عنه و تر دس دو دختر بودند از دختران انصار یثبان بالفا و لمت  
به الانصار لیوم لبعث می سرانیدند آنچه که گفتگو کرده بودند بان  
انصار روز بعثت و آن نام موضع هبت بیرون مدینه که قبل  
از بعثت در آن جنگ عظیم مابین آتش و خراج که از بطون انصار  
اند واقع شده بود و آن اشعار از قبیل رجز بودند و لیست  
مبهمتن و نبودند مغنیه که عادت و پیشه ایشان غنای باشند بلکه بطون انصار  
سپه و روض در ایام عمده می سرانیدند قال ابوبکر رضی الله عنه

[illegible]

هو و نظر بر ایشان می انداختن و راقم همت و ازین مستفاد  
میگردد که زنی که پس پیروده مسدود و کند سر و در آن سباج هست  
تا تهرنی قال فرما الشیطان عند رسول الله صلی الله علیه و سلم  
خود برآمد پس ابوبکر رضی الله عنہ فرمود مرا و تفریح کرد و گفت  
فرما شیطان نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وی  
رضی الله عنه معلوم کرد که آنحضرت در خواب باشند که ما او را  
نمی بینیم یا ازین چیز غافل شدیم جمیع بعالم غیب یا ابوبکر  
فرموده باشند تا قبل رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال میباش پس متوجه شد  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود و بگذارد ایشان را یعنی  
از زیر و من است مخفی نماید که از ظاهر این مقام است و این مستفاد  
شده که آنحضرت از زون دلف و سر آمدن آن جوارح  
غافل نبودند و لهذا استند می جواب شده است تخصیص است و چنانچه  
است تخیریه است سابق روشن است فلما غفل غمزتها فخر حبت  
پس این یکبار است که ابوبکر با محمد بن ابی بکر علیه السلام  
در مدینه بود و آنجا که است و آنجا که است و آنجا که است

برای آن بود که طالب سرور و توشیه انوار علم حادی دارد و بمان  
آن حد برسد می باید که از آن فارغ البالی شود و امور دیگر را بگذرد  
خود همان غریمت مختلف سازد و درین شهرت می نماید و می تواند  
که هر چند اشتغال باین چیز از تمارع بابا محبت رسیده اما غایب  
صدایقه را پاس آویس می و صدیق اکبر ظهور افشون هم از آن  
مطلوب تر بود و یا آنحضرت با صدیق اکبر در بعضی مصالح  
استشاره میفرموده باشند و این سرود و نظم با ضرب  
دست مغل آن میشد چنانچه در وقت نماز و تلاوت قرآن  
اشتغال باین چیز نباید و کان یوم عید یعیب السعدان  
بالدرق و الخ و بود روز عید که بازی میگردند در آن روز ایشان  
بسیار می و تیزهای خور و الدرق جمع در قهقهه تن سیر  
که از چرم ساخته شود جراب علی زنده فعال کبیر جمع می  
با افتخار خور و فاما سالت رسول الله علیه و آله و آقا  
تشریف فرمایان هم پس میگوید عایشه رضی الله عنهما پس سوال  
کرد و چون داند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یا خود فرمود

مرا که میخواست که بی ایمنی لعب سوداگران و آن لعب بیاورند  
 برای کارهای خانه ای و بعد از آن پس خوشی کرد و هم که از می فایز  
 در راه و خضری علی بنده پس بستاد و کرد و مرا پس خود و خنداره  
 پس بستاد و آنجا را بود و این را داشتند قبل از آنجا بیاورند بود  
 و قال و نگم یابی از فدا و فدا شد که شرح می نویسد و می بیند  
 یعنی لعب خود را حتی ادا طلبی قال پس کفایت نعم قال فادری  
 تا آنکه طول شد و این را بطول کشید و در میان می کرد و این  
 لعب فرمود ایالیند است ترا یعنی بر چنین قدر گفتا کرد و  
 و زیادت بر آن نکردی گفتی آری فرمود که برو یعنی اندرون  
 خانه باید دانست که درین حدیث دلالت بر چیزی نیست  
 او لا غنا و ضرب و ف در او قات سرور و مباح است یا یا  
 که بطریق مشق برای جهاد غیره باشد و نیست است ناله مشق  
 آن لعب سوداگران و استعلا آن کردند و این را شصت و یک طبع  
 باین است که این را شرح می نویسد و این را طلب می رود است از خود  
 برن حاجت که کمالی است از تمام فدا و نعم علی و زین زفر

این را شرح می نویسد و این را طلب می رود است از خود  
 برن حاجت که کمالی است از تمام فدا و نعم علی و زین زفر



تعبیه است از عرب من رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 که در حق میگویند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل این کلام  
 انما الله الصوفی الکفاح رواه الزهزی و این ماجه و الفاسی  
 فرق است در میان کلام که کفاح است و حرام که زمان است و وقت  
 زدن و آواز خوشن در وقت کفاح یعنی سراسیدن و غنچه  
 کردن روایت کرده است این نزد بزرگواران و این باجه و  
 مقصودش آنست که در کفاح اعلان شرط است و آن در نیم  
 است یکی برای حاضرین و آن بسبب سهو حاصل میشود و دیگر  
 برای غایبین و آن از ضرب و غصه و سراسیدن بهم میرسد  
 و هر چند که این اعلان با امری دیگر هم میشود لیکن چون مانع  
 و معتاد و اقوم شده و بود لهذا بر آن اکتفا فرموده و حاجت  
 دیگر چیزی را دیگر نشد **الحاشی** عن عائشه رضی الله  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الکفاح اجماعه فی المساجد  
 و اجماعه فی البیوت فی روایتی بالشرایط فی الزهزی و من روایتی  
 فی مسنده و من روایتی فی مسنده و من روایتی فی مسنده

انکاح را و بکبر و باندیش و مسخه که محفل نزول است و است الهی است  
 و در نکاح آن یعنی مطلوب میشود چون نکاح بنا بر مثال حکم خدا  
 و احیای پسند است پسین خیر الانام نحو عبادت شده پسند  
 ایقاع آن در سجده که جایگاه عبادت است و بنا بر شنبه و نبرید  
 بر آن و فو تو ایضاً اعلان نکاح باین نیز همچون مالوف و مشاوه  
 و انصاف شد و بود بنا بر آن امر با شتغال آن در روز نکاح  
 تا بنشیند و اطرد و تفریح و طبع و حضار مجلس ازین کار خبر داشت  
 نمایند و این امر برای اباحت است و بعضی با تناسل  
 رفته اند و جمیع علمای محققین و مشرور و عیبت آن بوقت نکاح اختیار  
 ندارند و همبرین قیاس در سایر اوقات سر و زیر الحاقی  
 عن عامر بن عبد قال قال خالد بن عمار فوطیه بن کعب و ابی مسعود الانصاری عرس  
 را در آنجا آفرین گفت ای صاحبی رسول الله صلعم اهل بدیعین بنا  
 اند کم فقال اجلس ان شئت فامسح معناه ان شئت فامسح  
 از خضر بنی فاطمه و از عرس الهی که از انشک و مرویت از عامر بن سعد  
 عنه عامر داخل مندم بر فوطیه بن کعب و ابی مسعود و انصاری



١٢٠  
بكار ابن عبد الله حكمت بجنة و الرقة فاني شيعي من بكار منكم فيه  
اشهرى كما قال الشيخ الامام العالم العادل الحقن كان الدين الى الفضل  
جعفر ابن ثعلب الادوية الشافعية رحمه الله  
عليه في الاستماع بعد ذكر حديث الزكوة  
والكلام في بكار غير قاص فيه وقد ذكره  
ابن حبان في كتاب الثقات وقال  
ابن الجوزي لا تقبل ما رواه  
الخطيب من رواية عبد البر زان  
عن بكار وجعل الضعيف فيه براوس  
اخبر ليس في طريق ابن طاهر  
ورواه الحافظ العالم الثقة محمد بن  
اسحق الفاكهي في تاريخ مكة من غير طريق الخطيب  
ومن غير طريق ابن طاهر فقال  
حدثنا ابو يعقوب عن ابي مسيرة ثنا محمد بن حمر بن  
عبد الجبار ابن الفوري سمعت ابن سبابة يقول

بفعل ثالث عالیه الی  
آخر الحدیث بقدر  
بذلک الطریق عبد الجبار الود  
بدل بکار ثقتی انتم نفس چشمه  
**حدیث شریف** که روایت میکنند اتفاقاً که این امام دهم کتاب  
خود که صفوة الصفوة است باستان از خودش که سلسله اتناخته  
ابن ابی ملیک گفت عبد الله که پدر سبتیکه عالیه رضی الله عنهما  
حدیث کرده است او را که بتحقق بود زلی تردد رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم که تقی میگردید پس طلب از آن کرد و عمر بن خطاب  
رضی الله عنه پس بآنذاخت منینه ز کوره دفت را و برخواست  
پس داخل شد عمر بن خطاب رضی الله عنه در آنحال که بنی  
صعلی از عسلیه و سلم منکک میگردید پس گفت عمر بن خطاب  
قربانیت شود پدر و مادر من یا رسول الله چه چیز بخنده آورد  
تا اسیران که کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم صبر و ایثار  
پس گفت عمر بن خطاب من را هم رفت تا که بشنوم از آن

شنیده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس شنیدیم بحضرت فاطمه  
 احتیاج کرده است این طاهر با حدیث بر جواز غنا باد غف و گفته که  
 اگر پدر او یا آن بکار این عبد الله نبودن بر آینه نگرم میگردم به  
 صحت حدیث مذکور و لاحق میگردم آنرا با حادیشی که در صحیح  
 بخاری و در صحیح مسلم اند لیکن کلام کرده شده است در بکار  
 یعنی در بودن او موافق است باطل مترجم صحیحین گفتگو است لیکن  
 ضابط امتناع مظنه کلام مذکور رفع نموده میگوید که کلام در بکار غیر  
 قاضی است در روی بسته وجهه یکی آنکه ابن حبان او را در کتاب خود  
 منقول ثقات ذکر کرده دوم اینکه ابن جوزی نیز گفته که عمید انعم قدیمی  
 در بکار سیونم اینکه خطیب عین حدیث را بر روایت عبد الرزاق  
 از بکار نقل کرده و ضعف را درین حدیث بجهت راوی دیگر گفته  
 که او نیست در طریق ابن طاهر پس بکار نزد خطیب هم از ثقات  
 ثابت شد و قطع نظر از ثقات بکار فاکهی در تاریخ مکارا است  
 صحیح عین حدیث را از عمید البیاض الوردی بدل بکار روایت  
 کرده و عمید انجم بالالتحاق پس در صحت حدیث

و وثوق اسنادش اشتباهی باقی نماند مخفی میباشد که این حدیث  
 بر این قاطع است مرا و امام منکرین را و منجیل است حمله ای  
 متعصبین را که مخصوص میگردد اند باحت سماع غنا یا الهم یا و  
 و تعریات سرور مباحه و اندیشه و گریه مغنیه را از حضرت عذرا  
 عنه دلیل حرمت می ندارند و چه بطلان دلیل مذکوره اینکه ازین  
 حدیث و از حدیث سابق ثابت گردید که حضرت عمر رضی الله عنه  
 اصرا یحضور النبی صلی الله علیه وسلم سماع غنا با و ف که قبول  
 صدیق اکبر رضی الله عنه در حدیث ثامن معبر نمیرا میرا بطلان  
 بود که در ذود را الوقت بیک تقریب از اغیاء و و لعمه جان  
 و غیره مشروطه فغنا نبود پس اگر در ان مظنه حرمت  
 بودی چرا حضرت عمر بر شنیدن آن اصرا را کرد و نیست  
 و انحضرت صلی الله علیه وسلم خود لی شنیدنی و بناب  
 عمر رضی الله عنه را بر اسماع مغل حرام اجازت کی داد  
 پس هر که سماع حضرت عمر را انکار میکند گویند که این  
 احادیث صحیح میباشد قول <sup>بعده</sup> یومئذ لا یکنه بین و اگر

منکرین باین چنین احادیث صحاح ائمه ایمان نیارند و بنا  
 بر حدیث بعد از یونس <sup>تفسیر</sup> نیز در صحاح ائمه نیست عملی است علی  
 سلمه بر غبار یادند و در ابواب تقریبات سرزد و بلا تقریب  
 و تفسیر کتب معین مانده و کلمات و غیره و همانست آن حضرت بر منکر  
 آن و انتقای خلفای راشدین بر آن حضرت را درین  
 خصمه صی چنانکه از احادیث مذکور مستفاد گردید بر  
 اباحت مطلق غنا و مطلق خراشیر که در بعضی از این مطلق  
 کفایت میکند و هیچ مسلمانی را انکار از آن نمیرسد چه این  
 انکار بلا دریب خریل ایمان است چه آنکه در ایمان تصدیق جمیع  
 مآلی <sup>بالبی</sup> شرط است و گویند بعضی کفر بعضی نهی و  
 صفت کفار آمده است بعد از بعضی منکرین سماع انکار احادیث  
 درین پرده میکنند که ما را عقل و تمیز نیست و مستقیم احادیث نیست  
 تا ما بخیر از منوع و تسبیح را از ضعیف جدا کنیم گفت این عیب  
 امام ابو حنیفه مجتهد ماضی اند و من خود گرفته است و از وی  
 رضی الله عنه باز صفت ماضی بود و ان شاء الله حدیث حضرت



۵۲  
سماع در کتب فقهی منقول شده است پس ما را تعلید وی رضا  
در حرمت می باید در احادیث نبوی هر چه باشد آن کار می  
برای رہنمائی این چنین سنگین و انکشاف پرده غفلت از  
عقل محققانیدین مختوم کردن این فصل بقصود ثلث است  
بشرح بسط نوشتن فصل دوم در اخبار و آثار سماع امام  
الوحیفة و ملائذ وی و دیگر مجتهدین ثلاثه و اکثر ائمه دین  
از صحابه و تابعین و تبع تابعین واجب افتاد تا از ان واضح گردد  
که عمل امام ابی حنیفه رضی الله عنه بر همین احادیث بود و  
رحمة الله علیه خود سماع شنیده همة و گاهی بر حرمت آن  
افقی صحیح از وی نیامده و آنچه از بعض کلام وی بعض  
فقهائ مجتهد صاحب بدایه بقیاس خود حرمت استنباط کرده  
دیگر فقهای محققین بخطیبه او نموده اند و بعضی آنرا بر غنا  
مقتزن بمسکرات که اتفاقاً حرام است حمل کرده اند نقل  
اقوال و دلائل این تحریم و جواب شافی آن مشروحاً  
در باب بیوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی اکنون مختوم می شود

اين فصل يقصص ثلثة ربكاه خاطر حق طلبت مني ان طول كلام  
 لمول نشود **فصل اول** قال الاحمد الغزالي الذي امام  
 عصره ومقتد الزمان في كتابه بوارق الالامع في  
 تكفير من تحترم السماع فان قال المنكر على تقدير  
 صحت الاحاديث المنقولة عن الصحابة انا نال بعينهم  
 في جميع الصور الا في السماع قلنا هذا لا يجدي نفعه لانه  
 جنيد يكون حاله مع الصحابة كحال ابي الهيثم مع النبي صلى الله  
 عليه وسلم فانه قال صلى الله عليه وسلم انا لو من بقولك  
 يا محمد ونحو جملة قولك انا لا اومن فاننا  
 اصده فك في هذا فقال له هذا لا يفيك لان الايمان  
 المقرب هو الايمان بجميع ما اني به النبي  
 صلى الله عليه وسلم فكل ذلك حال من تابع  
 بعض الصحابة في جميع الاقوال الا في السماع  
 فانه لا يفي ولا يحصل له الامتداد  
 فان قال المنكر ان ايا حنيفة والشع

الصفيان حرما للموال فانما اتا بهما في ذلك قلنا اولاً لم يصح  
الامام قولنا في التحريم وثانياً ما روى عليه يترتب حمل على سماع الراوي  
المحرمه وسيدار النسخ افضل للنسخ الا على الغناء المطلق والاشتم  
له محمد وان احدهما اما الكفر او الفسق قبلهما وذلك لان الاحاد  
باعتبار وصولها اليها ثلاثة اقسام احاداً متواترة الاصل و  
متواترة الفرع كحديث الصلوة والزكاة فاحاده كافرة الثاني  
حديث احاد الاصل ومشهور الفرع كاحاديث مسلم وبخاري  
فاحاده فاسقة والثالث حديث احاد الاصل واحاد الفرع كحديث  
ان من ابدد المؤمنات منى وغير ذلك وما ذكرناه من الاحاد  
على ابحاث السماع من قبيل الثاني فمن انكر هذه الاحاد  
وجحد فاسق ومن رجح قول ابي حنيفة على  
قول النبي صلى الله عليه وسلم كفرونا بينهما ترك ما يشترط  
في صحة العدالة واختيار ما لا يشترط من ذلك وذلك  
لان اخذ الفقه من كتب الفقه ولا يشترط فيها عدالت الكاتب  
ولا عدل الراوي فجاز ان الكاتب في النسب الاول

في فضل قول  
الامام قولنا في التحريم  
ثانياً ما روى عليه يترتب حمل على سماع الراوي  
المحرمه وسيدار النسخ افضل للنسخ الا على الغناء المطلق والاشتم  
له محمد وان احدهما اما الكفر او الفسق قبلهما وذلك لان الاحاد  
باعتبار وصولها اليها ثلاثة اقسام احاداً متواترة الاصل و  
متواترة الفرع كحديث الصلوة والزكاة فاحاده كافرة الثاني  
حديث احاد الاصل ومشهور الفرع كاحاديث مسلم وبخاري  
فاحاده فاسقة والثالث حديث احاد الاصل واحاد الفرع كحديث  
ان من ابدد المؤمنات منى وغير ذلك وما ذكرناه من الاحاد  
على ابحاث السماع من قبيل الثاني فمن انكر هذه الاحاد  
وجحد فاسق ومن رجح قول ابي حنيفة على  
قول النبي صلى الله عليه وسلم كفرونا بينهما ترك ما يشترط  
في صحة العدالة واختيار ما لا يشترط من ذلك وذلك  
لان اخذ الفقه من كتب الفقه ولا يشترط فيها عدالت الكاتب  
ولا عدل الراوي فجاز ان الكاتب في النسب الاول

أو الثانية زاد شيئاً أو نقص فإنه لا يعتمد على ذلك خبراً  
بخلاف الأحاديث النبوية فإنه يشترط في صحة  
رواية العدل ومن أختار قولاً لم يشترط  
في صحة العدل على ما استشرط فيه  
ذلك كان سببها إذا السفيه هو من لا يخبر  
الأصلح لدينه ودنياه والسفيه من وصف  
المتأخرين حيث قال قتادة  
في حقه إلا أنهم هم السفهاء والمنافق  
في الدرك الأسفل من النار  
فيلزم من هذا أن من أختار  
قوله لا يستقل عن غيره النبي  
صلى الله عليه وسلم وأعرض عنه  
كان ما واه الدرك الأسفل من النار  
فيما ذكره من عدم السماع بقول  
غير النبي صلى الله عليه وسلم

و ترك فعل النبي صلى الله عليه وسلم وقوله صلى الله عليه وسلم  
 كان ماواه الدرر الا فضل من النار اثنى كلامه  
 رحمه الله عليه وبركاته وتتر از امام ابی حنیفه علیه الرحمه تصریح آید  
 است که اگر فضل ما مخالف حدیث صحیح باشد بر آن قول عمل  
 نباید کرد و موافق همان حدیث عمل باید نمود پس قول اینچنین  
 و نقل منکر احادیث از روی اصول و کلیات دین عموماً و  
 حسب قول امام اعظم رضی الله عنه خصوصاً مردود و مقبول  
 و مجبول و نامعقول است **فصل ثانی** بنبوت پیوسته از  
 احادیث مذکوره در سماع غایب و بلاد و از آن حضرت  
 صلى الله عليه وسلم وقاعده اصول است که فعل نبی علیه السلام  
 سواي زلات از چهار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب  
 و غیره و جمیع افعال نبی علیه السلام منفردی است و ادائی مترات افعال  
 فاعده اباحت است چنانچه در منار الاصول میگوید افعال نبی  
 صلى الله عليه وسلم و بی الزلته اربعه اقسام است مباح  
 و مستحب و واجب و فرض و الصحیح مننا اینها

تمام کرد و گفت چنانچه بل تا او را بگویند  
 فصلی در بیان درستی از روایات سماع غایب  
 و از روایات سماع غایب و از روایات سماع غایب

من افعاله علی الله علیه وسلم و افعاله علی یومئذ یستد فی القاعه  
 علی تلک الحجت و ما لم یعلم علی ای خبره قلنا فاعله علی ارضی منازل فاعله  
 و هو الا باحت انشی و کتب اقتدای صحابه بدان ظاهر است که از قسم الا نیست  
 پس بمقتضای اصول مذکور باحت غنا بالالتفات ثابت گردید  
 و بطلان دعوی اول مدعی که مقتضی اجتماع بر جرئت بود

**رسید فص ثالث** بعد ورود احادیث مذکوره احتمال  
 مناقشه منکرین است وجهه مقصود از ای اینکه در صحت اخبار مذکوره  
 کلام کنند دوم اینکه بعد قبول صحت ادعای شرح باحت  
 نمایند شیوه اینکه علمای غنا را قاضی افعال سلف  
 پذیرند و بر طبق اصول و قوانین مسلمة جمیع و اهل سنت  
 نیست وجهه مذکوره مناقشه مکن نیست اما مناقشه در صحت  
 اخبار مذکوره مدفوع است باینکه احادیث مذکوره در کتب  
 صحاح مروری اند و بر ائمتنا و صحابه آن کتب اتفاق جمیع  
 علماست حسب ترتیبی که در فن اصول مذکور است  
 قال الشيخ شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی الوقلی الشافعی حنفی

بجهة الفکر قدم صحیح بخاری علی غیره من الکتاب المصنفة فی الحدیث ثم صحیح مسلم ثم کتاب التفسیر  
 فی التعلیل العلمی علی تفسیر کتاب القبول ایضا ثم ما عمل ثم تقدم فی الاخریة من حیث الاصلیة  
 ما یوافق فی ان المراد به رواها مع باقی شروط الصحیح ورواها قد حصل الاتفاق  
 علی القول بتقدمهم فی لوائح التدریس وضمیمهم مقدمون علی غیرهم فی رواياتهم  
 وشیخ عبدالحق زکریاوی در ترجمه کتابه میگوید چون مراتب  
 صحیح متفاوت است و صحاح بعضی اصح از بعضی است پس بدانکه  
 معتبرتر از جمیع حدیثین است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر  
 کتب معتدله تا اینکه گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب التفسیر صحیح البخاری  
 و بعضی سفار به ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمیع  
 میگویند که این ترجیح با اعتبار حسن سیاق احادیث و جود است  
 وضع و ترتیب است و مانند آن فی صحیح کتابی در حدیث مثل  
 صحیح مسلم و وضع و ترتیب در عایت و قیاق اشارات  
 و محاسن نکات و ذکر مسائل نیست و این خارج مستحب است  
 سخن در ثبوت و قیوت و آنچه متعلق است بدان میروود و در  
 پس در قیوت صحیح کتابی مساوی صحیح بخاری نیست پس

وجود کمال عنایت که در صحت معتد است در رجال دی بعضی توقف  
کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخلافی  
است بر صحیح مسلم کما یبینه فی توضیح الداعلم اتقی الامانیه

سبا و غانی نسخ ابانست مس و فروع است بلکه ثبت الاسلام امام  
محمد غزالی رتبة السعید در انساب العلوم و لیسیای سعادت و طایفه  
احادیث شیخ محمد الدین فیروز آبادی مصنف قاموس و صریح  
و البوطه العلی کی در قوه القلوب تصریح نموده اند که حدیثی صحیح  
تشریح نموده اند و او را داشته است و قدوة القوم و انبیا  
و همی رضی در سراج النبوه مقام ذکر غنا گفته اند و در مطریت  
نقدین است و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریک  
آن حدیث صحیح و نفس صریح بلکه مرید دارد شده است درین باب  
از احادیث یا موضوع است یا مطلق و همچنین آیات قرآنی که  
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بجزئیه دلالت میکنند بر  
عما اما آنرا تاویلات و محال دیگر است که ذکر کرده اند غیر  
ایشان از علما و چون ثابت گردد در امت ثابت شود



اباحت به الامت قول وی بجانه و احل کلم الطبیات الخ و برکه محسن  
 خواهد کرد و خواهد داشت که درین سخن جمله علمای محققین از محدثین  
 و معتقدین اتفاق دارند انتی اما مناقشه قایل بود متاخرین  
 اباحت مثبتة متقدمین را مد فروع است باینکه از مقررات اصول  
 است ان الوفاق السابق یرفع اثر الخلاف اللاحق  
 و لای يجوز المصدر المؤخر مخالفه المصدر الاول  
 و حدیث خیر القرون تسرے ثم الذی  
 یلوهم ثم الذین یلوهم ثم یفشیو الذنب  
 نیز مؤید اصول مذکور است **وقال صاحب الهدایة**  
 ان المسئلة الاختلاف فی المصدر الاول اسی الصحابة  
 رضوان الله تعالی علیهم **وقال** البوطالب المکی فی  
 قوة القلوب سمع الغار صحابی و تابعی و لم یزل اهل الجواز  
 یخصمون فیه فی انفسل ايام السنة فی الایام الثمینی  
 و غیره عباد فیها بالذکر و نقل شیخ تاج الدین الغزالی  
 و ابن قتیبة اجماع اهل المدينة و نقل

الشيخ عيسى ابن عبد الرحيم المحقق في كتابه ان الصحابة  
 والتابعين يحسم اهل الحل والعقد وليس لهم بعد اقسام  
 الشئ ومحسم اساطين الدين المعدلون بحسب لسان  
 الشارع وقد ثبت منهم السماع ولم ينقل  
 ان احدا انكر عليهم في ذلك  
 الزمان فجل ذلك محل الاجماع  
 ليس باقطة شدة احتمال نسخ اياه بقبلة متقدمين ازجانب متقدمين  
 باقى ما نذرتهم اين معى كه اگر علماء متأخرين از افعال متقدمين با  
 سماع فهميدندى ترك آن قاطبة اختيار نكردندى جوابش اينكه توهم  
 مذکور بسبب عدم تنج اخبار و آثار صحابه و تابعين و منع تابعين  
 ناشى گرديده است و الا نه اجماع متأخرين بر حرمت غنا ثابت  
 و نه اتفاق آنها بر ترك اما عدم ثبوت اجماع پس بسبب اينكه اجماع  
 در فن اصول عبارت است از انكه اهل حل و عقد در زمان  
 مخصوص يا از مذهب متفاديه بر امر مشروع اتفاق نموده حكم  
 بااختيار حرمت چيزى نمايند و غنا از ان قسم است كه گاهى

در زمان واحد یا از منته متقاربه بر حرمت آن اتفاق اهل علم  
عقد شده باشد و من یعی فعلیه البیان و اگر کسی گوید که از متاخرین  
جماعه کثیر است که بطرف حرمت غمارفته و ترک آن گفته پس اتفاق  
علماء کثیرین هم در معنی اجماع است گوئیم که اتفاق جماعتی بخلاف  
علی ما علیه الجمهوریت اجماع نمیتواند شد بل شرعاً استحاج را شاید  
بر وایات فقهیه مرقومه الذیل فی شرح الوقایه

بجمله کتب معتبره  
در فقه و اصول  
و کلام و تفسیر  
و تاریخ و جغرافیه  
و طب و فقه و اصول  
و کلام و تفسیر  
و تاریخ و جغرافیه  
و طب و فقه و اصول

فی ما اجمع علیه الجمهور لا یعتبر خلاف البعض و ذکر فی  
اصول الفقهیه ان العلماء اختلفوا فی ان الاجماع هل  
ینعقد باتفاق اکثر المجتهدین او لابد من اتفاق الكل و قد  
الهدایه اختار ان اتفاق الاکثر کافیه فقی مقابله  
اتفاق الاکثر لا یعتبر خلاف الاقل  
و ایضا فی الهدایه ان المعبر باختلاف فی  
الصدور الاول ای الصحاحه رضوان الله  
تعالی علیهم اجمعین سوال اگر کسی گوید که  
از علماء پیغمبر مسوی حرمت غمارفته اند و تروایل است جماعه

فیه حنفی است جوابش اینکه اولاً اتفاق اکثر حنفیان بر حرمت

غیر مسلم است چنانچه روایت سماع امام ابو حنیفه رضی الله عنه

بأنفسهم فی خود شن و اقوال اکثر علمای حنفیه بر اباحه

در باب دوم میاید و علی تقدیر تسلیم عمل اهل سنت بمنزله

حنفی مقتضیست بل در مسأله خاص بر قول هر امام که بگوید

حدیث و قرآن باشد عمل جایزست بر روایات مفسرین

و فی حرایة المفتیین من باب آداب القاضی

اعلم ان المفتی فی زماننا من اصحابنا اذا استفتی

مسئله و سئل من واقع و کانت المسئلة مختلفه

بین اصحابنا یا حنفیة او لا یقول ابی حنیف

ثم یقول ابو یوسف ثم یقول محمد رحمهم الله ثم یقول

غیرهم من اصحاب ابی حنیفه رحم ثم با قایل المشایخ بعدهم

و اذا کان ابو حنیفه فی جانب و صاحباه فی جانب

فالمفتی بالخیار ان شاء الله ینتی یقول ابی حنیفه و ان شاء

الله ینتی فی الدراجة

لا ينبغي لاحد ان يفتي الا ان يعرف اقاويل العلما  
 ويعلم من اين قالوا ويعرف معاللات الناس  
 فان عرف اقاويل العلما ولم يعرف مذايهم فان  
 سئل عن مسئلة يعلم ان العلما والذين يتجمل بذمهم <sup>تفقوا</sup>  
 عليه فلا بأس ان يقول هذا جائز ولا يجوز ويكون قوله  
 على سبيل الحكاية وان كانت المسئلة مختلفة فيها فلا بأس  
 بان يقول هذا من قول فلان جائز وفي قول  
 فلان لا يجوز وليس له ان يختار فيجب بقول  
 بعضهم ما لم يعرف حجة عن ابي يوسف  
 وزفر وعافية بن زيد لا يحسن لاحد ان  
 يفتي بقولنا ما لم يعلم  
 من اين قلنا

سوال اگر شخصی بگوید که آنچه از احادیث مذکور در این کتاب  
 و نیز و سماع دین ثابت شده مخصوص بود بر آن ذات شریف  
 و هی صلی الله علیه و سلم پس کجا است حکم خوان بر این است؟

جواب گوئیم صرف فعل وصول صلعم برای است دلیل اباحت  
 تا وقتی که از شایع حکم تخصیص صادر نشود چنانچه بعض احکام  
 مخصوصه مذکور دیگر دو در حدیث صحیح آمده اند صلی الله علیه و سلم  
 بنی عن عموم الوصال ثم فعل فلما سالوه قال لست كما حدکم فی  
 بیت عند ربی الطعمی و البغضی و علی بذ القیاس بر حکم مخصوص برای  
 ذات صلعم در کلام الهی وارد شده تخصیص در آن مذکور نیست  
 مثل قوله تعالی فتعبدوا لی یا فتعبدوا لک و اراة مومنه ان ذمت  
 نفسها للتي اتا اراد النبي ان يستنكها خالصه لک من دون الامتنان  
 و اگر کسی گوید که پیغمبر از بعض آیات مثل و من الناس من شرب  
 لهو الحدیث لیفضل عن سبیل الله الایه حرمت غنا برای است  
 دریافت کرده بود لیکن تصریح نمی نکرد و بر فهم مخاطبین گذاشت  
 گوئیم این نهی که همان حکم شرعی بر شایع است نفوذ باید  
 منها بر اینها حرام است که بر حکم شرعی صراحت است و است را  
 آگاه کنند لقوله تعالی ان الذین یکتبون ما اتزلنا من البیانات  
 و الهوی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولهیکم یحرم

و بلعینهم الا عنون و یقول سبحانه و اذا اخذ الدین من الذین اولوا

فکتاب یتقنه للناس و لا تمکنونه ان یخینن منظمه نسبت شایع باریب

موجب کفر و ارتداد است بعد از بدینها و تفسیر رای من نشتری

لهو الحدیث و دیگر آیت است که از ان منکرین سماع حرمت غنا

فهمیده اند منع مال و ما علیه در باب ثالث خواهد آمد ان شاء الله تعالی

اما عدم اتفاق متأخرین بر ترک سماع و نبودن اتفاق بر حرمت

غنائی مطلق پس ثابت است از روایات مفصل فصل ثانی این باب

**فصل ثانی** در نقل آثار و اخبار مثبت سماع صحابه و تابعین

و تبع تابعین رضه لان الله تعالی علیهم اجمعین قال الماد روی فی

الحادی و صاحب البیان انه کان یسمعان رضی الله عنه جارتا

تغنیان له فاذا کان وقت السحر قال لهما تسکما و عبد الرحمن بن

عوف که از عشره مبشره و اجل صحابه رضی الله عنهم بود شنیده است

غنا بکلام روی ابو بکر بن ابی شیبه بسنده الی ابی سلمه بن عبد الرحمن

قال لقد ضربت لیسله الهمزک بالدف و غنی علی راس الهمز

یعنی رعایت کرده است علی بکر بن ابی شیبه از ابی سلمه بن عبد الرحمن

در بیان سماع صحابه و تابعین

در بیان سماع صحابه و تابعین

که گفت ابی سلمه بدینست که نواختن ششی مالک و من را و  
می سپر اندید بر سر عبد الرحمن و سعد ابن ابی وقاص و حمزه بن  
عبد المطلب و عبد الله بن عمر و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله  
تعالی عنهم با وصف جلالت قدر و عظمت شان بر سر و تقوی  
ابی پایان شنیده اند غنا با رفت بلکه عبد الله بن جعفر با خود  
نیز کا قال عیسی بن عبد الرحیم المحقق فی کتابه انما الصحاب  
منهم سعد بن ابی وقاص و حمزه بن عبد المطلب و عبد الله بن  
عمر و عبد الله بن جعفر طیار و غیرهم انما یحسدون و عبد الله  
بن جعفر مع کثیر شان و ورعه و تقواه کان بصوغ الالکان  
لجواریه و یسعدان بن علی اوتار و کان امیر المؤمنین  
اذ ذاک علی بن ابی طالب رضی الله عنه و لم یقل ان  
احدا انکر علیه و کان رضی الله عنه مدحاً  
سماحه و هو مشهور مستغنی عن ذکره کما انما لا ینکره  
کثیر الشان و کرم یا نهایت الکرم و کما ابن عمر  
اذا راه یقول السلام علیک

من ابن ابی وقاص و حمزه بن عبد المطلب و عبد الله بن جعفر طیار  
بن عمر بن عبد الله بن جعفر طیار



باین ذی الجناحین انتهى و مطابق آن قدوة العلماء است  
 شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوت گفته و نقل نموده است که  
 شده است و سخنان آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان حدیث  
 از عشره مبشره اند و جم غفیر از تابعین و شیخ تابعین و اتباع تابع و دیگر  
 علماء محمد بن و علماء دیگر که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت  
 بوده اند و نقل کرده شده آمده است درین باب از ایشان  
 مرویات و حکایات که کفایت است در آن و بیشک معلوم  
 گردد که اجماع دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند در آن اما  
 عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما صحاب و خاندانی مستفیض و مشهور  
 است و نقل کرده است آنها را که امعان کرده است درین مسئله  
 از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ابن عبد البر و استیعاب  
 گفته نمیدوی بعدا با کسی و بود امیر المؤمنین در آن زمان  
 عظمی و علی ابن ابی طالب و حضرت وی رضی الله عنه و خانه  
 حبیب که از مضیات بود و میگویند خورده بود که تقنی نکند بر  
 یکس که در خانه خود پس تقنی کرد بر او و خواست که بگوید

در خانه وی رضی الله عنه بشنوند او را و کفارت دهد از همین خود  
 پس منع کرد وی رضی الله عنه او را اذان و گفتن اذ که بودند  
 مرعیه الدین جعفر را جواری که نفی میکرد و ندو و عود میزد برای او  
 داده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و زوده میشد  
 بوی مثل درویش می شنید غنار او مثلند میشد لجام آن و همچنین  
 سالم بن عبد الله بن عمرو قاضی شریع می شنید غنار از کنیزگان  
 باجلالت و کبر سن و سعید ابن جری که از اعظم تابعین است  
 شنید از جاریه که نفی میکرد و دفت میزد و همچنین عبد الملك  
 بن جریح که از علماء و حفاظ و فقهاء و عباده و اجماع است  
 و جلالت وی می شنید غنار او می دانست الحان را و ابراهیم  
 بن سعد مروی بود امام عصر خود در فقه و روایات و نمی شنوند  
 طلبه را حدیث تا نمی شنوند ایشانرا غنا و فتوی میدادند  
 مجلس شنید و تحلیل غنا و پرسیدند از وی از احوال مالک  
 پس گفت خبر دادند مرا که و ثوابی بود در شما میر بود و با تمام  
 بود و عود را که نفی میکرد و ندو و عود میزد و با تمام

و این حدیث را از امام جعفر  
 صادق علیه السلام روایت کرده اند  
 و این حدیث را از امام جعفر  
 صادق علیه السلام روایت کرده اند

الکلیه را در فروع که میزد آنرا و لغنی یعنی خود و الله اعلم و حکایت کرده  
 از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از  
 خدا پس گفتند بر دو کسبت خدا از کباب و نه از صوم و سفیان نقل کرده  
 که امام ابوحنیفه را بمسایه بود که پیش بر میجا میست و لغنی میگرد امام  
 گوشت میبرد و لغنی او و شنیدیم چیزی آید از او و پس پرسید از امام  
 و از آنکه شد است که شنیده بشود و از وی گفتند که بیرون آید  
 بوده و می آید پس گفتند و در زندان کردند او را پس او پیش  
 امام میآمد و در رفت نزد امیر و شفاعت کرد او و او را  
 کرد و ازید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس گفت برآوردند  
 از زندان هر که را عمر نام بود و گفت بان مرده که باز کرد با نچه میگرد  
 پیش و چون گوش داشت امام ابوحنیفه لغنی را و نهی نکرد  
 او را و ملائت کرد و بر ابا حمت نزد وی و استماع وی پیش  
 بآن و روح و آتونی که وی داشت تل نمیتوان کرد مگر بر ابا حمت  
 پس آنچه وار داشته از وی برخلاف آن حمل کرد و شد  
 بر غنای مغز نقش از برای جمیع سیات قهول و فصل و دال

این کتاب از امام ابوحنیفه و سفیان ثوری

گرفته شده است تحریریم مگر از مقتضای فصل دوی نه از نام قول  
دوی چنانکه ترفیت به ولیعهد که در دوی غنا بود و مانند ان حکایت  
کرده است این قضیه که ذکر کرده شده تیره البویوسف است  
غنا پس ذکر کرده قضیه چهارم البویوسف را است و حکایت که  
شده است از امام البویوسف که بسا که حاضر میشد مجلس  
پیشدادی بود در دوی غنا پس میشنید و میگفت  
در پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت در یافتیم  
پس مسلم را در بیده خود که میسنگر نیستند آنرا و گفت  
منکر نشود آنرا مگر عای با جابل یا عیراقی غلیظ الطبع و همچنین  
کرده است از دوی غزالی و حکایت کرده است اباحت  
به از دوی امام شیرازی و استاد البیضا و قفال  
و غیر ایشان و آنچه قفال کرده شده است  
از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی شنوند آنرا  
مگر فاسقان محمد است بر غندی که مقتدر  
است بوی مسنگر جمعی از القوال و الفاسل و اما امام

سازمانت سازمان امور مالیاتی  
سازمان امور مالیاتی

علاء الدین علی بن ابی طالب علیه السلام رحمہ اللہ

منہا جو کہ وہاں سے آئے ہیں ان کے لئے یہاں سے ایک ایک کھانا لے کر دیا گیا ہے۔

شایسته گفتی است عزای که تحریم خداوند است  
 از غیبت و تنگی نمودن من حبسند این از محبت است  
 پس ندیدم که در آن سینه بفریم وی و استوار  
 ابو منصور لغب ادی گفته است که مذمت و آفت  
 ستم است بقول و الحان چون بشود مرد از مرد یا از  
 جاریه خود یا از امراه که حلال است ز نظر بوی پاک خود  
 خود یا خانه بعضی احد قاسی خود و نشود آنرا مسلمان  
 راه و مقتدران نگرند و سماع بخبری از  
 مستکرات و ضایع نکند بسبب آن اوقات نماز را  
 و روایت کرده است ابو منصور لغب ادی از  
 ابو نعیم بن عبد الله علی که شایسته است صاحب  
 گوید مرا بسوی مجلس که در و سینه بود  
 که قفسه میکرد چون فارغ شد قفسه گفت  
 شایسته ایا خوش کردی لڑا این را گفتم  
 نه گفت اگر راست میگوید نیست ترا

ترا حسی صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و  
 صحت جسم است و ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبع است  
 و نقصان جسم و از اینجا معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت  
 و کراهت آن نیست و اگر آن بودی خوش داشتن طبع از  
 چه فایده کردی چه در تأثیر نغمه در طبایع پیکر راسخ نیست  
 که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقولست از شافعی  
 که الغنا دلهو مکر و شبه الباطل گفته اند که تواند که مراد بگوید  
 آن باشد که ترک آن اولیست که اطلاق آن باین معنی آمده است  
 و غزالی گفته دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر  
 باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد  
 در وی و مباح نیست فایده در وی و گفته که حمل کرده شود  
 چیزیکه و آمده است ازین اغماط که دلالت دارد بر تعلیظ  
 بر غنای که مقتضاست بخش یا سنگریس تحریم از جهت عارض  
 باشد نه از جهت معنی که در ذات غنا است و بالجمله تحقیق صحیح  
 شده است از قول و فعل شافعی چینی که صریح است در احوال

و نسبت نفس در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است از روایت  
روایت که وی شنیده است غمار از پدر خودش که نام وی صالح  
است روایت است از ابوالعباس فرغانی که وی می گفت شنیدم  
صالح بن احمد بن حنبل را که می گفت بودیم من که دوست میداشتم  
سماع را و بود پدر من که ناخوش میشد انت انرا پس وعده کردم  
این جناده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا  
در استقامت خواب کرد پدر من پس شروع کرد این جناده در  
تغییب پس شنیدم آواز پای را بالای بام پس بر آمدم بالا ایست  
بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می نشست غمار را و من  
از زیر بغل او دست دوی میخراشیدم بالای بام گویا که رفته است  
و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است این  
دلیل است دارد بر ابا حمزه سماع نزد وی رج و انچه منقول است  
از وی مخالف این محمول است بر تمام موم و عذرین و غیر  
و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنیدند  
را نزد پدرش صالح و انجا رنگه پدرش گفت پس وی ایضا

[illegible]



بر آن وثوق کرده با سائیدی که دارد نقل کرده است شیخ  
 تاج الدین عبد الرحمن قراری شافعی شیخ و مشق و مفتی  
 و این قتیبه از اکثر اهل عراق در روایت کرده است ابن طاهر  
 خود که چون بنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه  
 آن سنت است در روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که  
 پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت  
 نمیدانم هیچ یکی را از علماء حجاز که مکره و دارد سماع را مگر  
 آنچه در او صاف است و ذکر کرده است ابو العلی ضبلی که یوسف  
 بن یعقوب با حشون و برادران وی رجعت میکردند در  
 سماع و گفت یحیی بن عیین که از اعظم علمای حدیث است  
 که ی آدمیم با یوسف با حشون را پس تکه بیست میکرد و ماراد  
 خانه و جواری او میزدند و سرفه و در خانه دیگر و ایشان  
 علمای ثقات از اهل حدیث اند که میزدند در صحاح و گویند  
 عبد الغزیز بن سلمه با حشون که سفتی اهل مدینه بود و روایت  
 میکند از امیه از وی و یحیی که یوسف از وی و یحیی که یوسف

- سیکرد وی در غود و نقل کرده است صاحب نهاییه شرح  
 - از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریریم را از بعضی از ایشان با  
 را و تیک که لغنی کند تا استفاده کند بان نظم و قوافی را  
 و بگرد و فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه  
 گفته اند که اگر تنها باشد و لغنی کند برای دفع حشمت از نفس  
 لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الایمه السرخسی  
 استدلال کرده است بر آن با که بود انس این مالک و ضعیف  
 که سیکرد آنرا در خانه خود و منسک کرد آنرا بطریق تلمی  
 گفته است که هر که قایل است بکبر است مطلقاً حمل میکند چش  
 این را بر تشدید اشعار مباح و حرام کرده است صاحب بدیع  
 از حنفیه بجزیکه ذکر کرده است شمس الایمه و تعلیل کرده است  
 با که سماع غنائیم سیکرد اند دل را و صاحب ذخیره  
 از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاثر  
 و بعضی گفته اند لا باس به در اشعار و سایر اوقات بیرون  
 مباح است بکار گرفته آنرا از علمای معتبرین شیخ الاسلام

ابو محمد بن عبد السلام و صاحب کتاب شیخ محمد بن دقیق العبد و گفته است  
 صاحب امتیاز که تحقیق بوزن در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و  
 معرفت با انواع علوم شریعی مثل استاد ابو القاسم شیری و شیخ  
 ابو طاهر ابراهیم و شیخ شهاب الدین مهروردی ذکر کرده اند ایشان  
 در رسائل و تصانیف از انچه دلالت میکند بر اجماع سماع و قول  
 فعلاً و بوجد و شهود رضی الله عنه فقیه که فتویٰ میداد و بر مذاهب ابو یوسف  
 و حاکمیت کرده است از وی شیری و مهروردی و غیره را که وی گفته  
 تر و اول نمیدانند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اهل زیراکه  
 نیز و نزد مکرز و فاقه و نزد بجا و درست و مکالمت زیرا که تکلم میکنند  
 در مقامات صدیقین و انبیاء و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان  
 می شنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از جماعه از علمای  
 صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکور اند در کتب قدیم  
 و فصل بدانکه صاحب امتیاز فخر که گفته است در سماع سه  
 قول را از ائمه و کرام است و اجماع و ذکر کرده دلایل بر  
 مذاهب را و ترجمه کرده اند مذاهب را و اجماع را و اجماع را و اجماع را

ضمیمہ اول برائے مباحثہ غذا  
مستحقانِ عیادت و عیادت رشتہ داران

که در دست و جواب داد از استدلالات و تمککات حرکت و حرکت  
 نیست از باب کرد در اثبات فهم و با احوال و اثبات کرد از آنرا  
 کتاب و سنت و اجتماع و قیاس قدوجه قیاسی آنکه چون  
 ثابت شد در سنت هیچ چیز جواز لغوی لغزان پس در شعر  
 نیز جایز باشد بجامع آنکه لغوی در قرآن اثر است  
 و موجب کند خزن و شوق و استیلا ابی نماید شروع و تفعیل را  
 و این در اشعاری که مشغول اند بطاعات و مباحات  
 و نه از دنیا و رغبت در آخرت و شمر مزید محبت الهی  
 و تعالی و تقدس و مهابت حضرت رسالت پناهی  
 صلی الله علیه و سلم نیز جایز باشد و بعضی بر حدی  
 و نصب و نشاندن اعراب و اقسام دیگر که جایز نیستند با اتفاق  
 نیز قیاس کنند و این بسبب بر تقدیر است  
 صورت نمیدد که لغز تا طع بر حرمت و کذا  
 علت ثابت نگردد و الا قیاس در مقام لغز  
 لازم آید و قائلان اما حدیث میگویند که لغز در انجانب

ورود نیافته است و اگر یافته صحبت نرسیده است و مقصود کاتب  
 حروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که  
 مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب  
 نمودن در آن مناسب طریقه اختلاف نیست اگر کسی را  
 صلاح پیش در آن نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در  
 ورطه خلاف بد نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن ببیند  
 و احتیاط و تقوی در آن اندیشد بسیار کبار اما باید که زبان  
 قائل و حال از طعن و تشنیع و تفلیل و تقبیح بزرگان و افتاد  
 در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما  
 و فقها و عرفا در اینجا منبسط بکیر قطع نظر از راجح و مرجوح  
 نگامد ارد و سبب اضافة را نمکند و صحبت  
 عافیت گرچه خوش افتاد ایدل جانب عشق عزیز است  
 فرو مگذارش و قایلان با اباحت را نیز مناسب نیست  
 که تعصب و برزند و منکر اقوال علماء شوند خصوصاً اینها  
 که مالک طریقه دیانت و بصیرت باشند

و لکن درجهت مویدها فاستبقوا الخیر است و هر دو طایفه باید که در عا  
 طریق تمیز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در هر یک از  
 محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالبد التوفیق و الله اعلم  
 و تمیز صاحب امتناع در آلات و مزایر نیز سخن کرده و گفته که  
 معروف در مذاهب اربعه حرمت مزایر است و با وجود آن از بعضی  
 علماء مذہب شافعی و اصحاب طوائف و غزالی و امتثال و سی خلافتها  
 نقل کرده و انواع آلات و مزایر ذکر کرده اما در مختلف  
 است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته بعضی  
 کرده در جلاجل داده غیران و صواب ابا حمت اوست در نکاح  
 و در بعضی اعلان آن بدست مستحب داشته و در شنبات به که بعضی  
 فی است نیز اختلافها ذکر کرده و یکی از مزایر **عمود است**  
 که آنرا در بطریق گویند و تا آنجا دارد که آنها را نه میروم  
 گویند در و سه نیز اختلافها ذکر کرده و گفته  
 که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنبات  
 آن حرام است و گفته اند طایفه از علماء بجواز آن و حکایت

فی الجمل انما یستحب ان یزین  
 فی الجمل انما یستحب ان یزین  
 فی الجمل انما یستحب ان یزین

کرده اند سماع آنها از عبد الله بن جعفر و عبد الله  
 بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد عسبده الله  
 بن جعفر بن عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جای  
 را که میزد و خود پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله  
 بن عمر را ایامی یعنی در بن باسی گفت لا باس  
 بهذا و قتل کرده اند سماع آنها از عسبده الله  
 بن الزبیر و موهوبه بن ابی سعیدان و عمر و بن العاص و حسان بن ثابت  
 و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و بخاریه بن زید که از فقهاء  
 مسجده مدینه است و نقل کرده است از استاد ابو صفور از زبیر  
 و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله  
 بن ابی غنیم و اکثر فقهاء مدینه حکایت کرده است غیلی از  
 عبد الغزیز بن ماضون که وی حضرت میکرد و در خود  
 و حکایت کرده است ابن سمعان از ابی و حسن و حکایت  
 کرده است از ابی ایمن بن محمد که در آمد مراد بن جعفر و گفت  
 انما العبد و اسیر گفت جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر

قال لابل عود المر پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا  
 ابراهیم بن سعد و فتوی داد بااحت غنا و عود و نقل کرده است  
 فاکهی در تاریخ مکه بسندی که دارد از موسی بن المغیره الحنفی که خواند  
 دی عطار بن ابی رباح را پس در آمد و بوند در اینجا قومی  
 که میزدند عود را و غنسی سبک و ند چون دیدند عطار را که  
 در آمد باز ماندند از آن پس گفت غنی نشینم تا عود بکنید  
 با آنچه سبک و این پشت و نقدی کرد و صاحب امتاع همین  
 عود را اصل ساخته فرا میرد گیر ابراهیم آن قیاس کرده  
 و بالجمله وی درین باب از وسعت و صلاحیت خالی نیست و  
 اجماع آلات و فرا میرد را نیز نقل کرده گفته اختلاف است  
 از میان قائلین بحکم که آن کبره است یا صغیره و متأخرین  
 از شافعیه بر اینند که صغیره است این چند کلمات از  
 کتاب مذکور نقل کرده شد و العهده علیه عرض از نقل جزا  
 نیست که اگر احببنا ازین طایفه خبری از آن نقل کرده شود  
 سبانه در تشدید و تبخیل و تشنج و تضلیل نه نمایند

صاحب امتاع عود را  
 اصحاب سنانیه فرا میرد گیر  
 قیاس صاحب لغت



و سبب عیب و زلات قوم شیوه خود سازند و عامه را بگذرانند  
 که عقاید ایشان کنند فالحق الحق ان یخرج و الله اعلم و علمه  
 اعظم و این ضعیف درین مسئله تکلم در و اضع معتقد و کرده  
 است و در همه طریقه تقصیر و تردید و توبیط نگا داشته  
 با دلیلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل  
 اقوال و جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب  
 دیگر مشهور و مستقر شده است و را زمان حاجت منقل  
 ندارد و نیست همانست که گفته شد عیب می چون نمیفتی  
 برش نیز گوئی نفی حکمت یکن از بر دس عای چسبید  
 اللهم انما الحق حقاً و انما الباطل باطلا و انما  
 الباطل باطل و العاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از  
 ابتدا می حال تا الان هر که بجانب اباحت یعنی رافع انست  
 فایلا و انکار و استبعاد بوی متوجه شد چنانکه از کلمات  
 در روایات که درین باب آمده روشن میگردد و در شکات آورده  
 است البس جود انما می رضی الله عنه که او را بدی نیز میگویند

عین  
 ما  
 لک  
 لک  
 لک

یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی واد  
 بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با سلم شسته بودند و سماع  
 عثمان میکردند و مرد دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان عمار را  
 بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم آنها ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم شما سر و دیشوید ایشان گفت خند اگر میخواهی که تو نیز  
 بشنوی با ما بنشین و بشنود گریه برو اذن داده است  
 ما را پیغمبر خدا که بشنویم و این در عروسی بود که گفت  
 در آن با اتفاق مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر  
 که باین کار مایل و مستغوف بود و معاویه نیز با وی شریک  
 موافق بود و با وی تودد و تحجب مینمود زن معاویه  
 طهار انکار کرد و بر عبد الله و عقیب گرفت  
 وی و گدازت معاویه به حال او انیست تو چه معتقدی بوسی روز  
 یزید عبد الله بخانه معاویه آمد و خانه بسیار گذارد و تعبد  
 سیار کرد معاویه باز نش گفت این را انگر که چه میکند

پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و منشای مختلف  
آن مینماید که سر و شنیدن و آلات و مزامیر زن در زمان  
قدیم کار و بار بی قید آن و لامبانی و ماسفیان و شراب  
خواران بود و لهذا در حدیث شیخ آمده که آنحضرت  
فرمود فرستاده شده ام و امر کرده شده ام که بگویم و  
بشکنم معارف را که نام آلات و مزامیر الهی است و منی کنم  
از شراب خمیر و زنا و در اصل نام غنای الهی است و ذکر آن  
در باب الهی میکنند و بعد از نحو و حق آثار این امور و رفع  
از آن این سنکرات چون آن رسم و عادت نماید  
مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند  
و از آن محفوظ گشتند بی لایست نفی و سنکرات و محال  
با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت  
نامسلمانان و نشان بیقیدیت و مشابهتی بحال ایشان دارد  
و خوف آنکه سیاه امیری با بجانب کشد اجتناب نمودند  
و سخاوت فرمودند و از شرع نیز اگر باین ملاحظه بخیر

و منعی و بعدی ایضا در شده باشد و در نباشد و اگرچه محدثان گفته اند که  
که نهی از شایع بر نفی نیست نه پیوسته و نه مجزای درین باب نیست  
نرسیده بعد از تقریر آنکه دایره صحت باصلالح این طایفه تنگ  
است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن  
لذاته ثابت نشده چنانکه از فقیر و ذما و امثال آن و اگر چه  
از اهل علم آمده اند که نهی حدیثی وارد نشده این سخن غالی  
از تکابر نیست و مثال این حال قصه زکریا و الوالی است که  
انهار انهم نه گرفت و فقیر و بآن نام است که در وقت ایا صحت خبر  
استعمال آن بسیار کند و شد باب در آن بجز روند و چون خبر  
حرام شد استعمال این قسم ادائی و خوردن مشروبات دیگر  
در آن چندگاه حرام ساختند از برای تحفه و تنبیح آثار آن و چون  
حزبت خضر ثابت و قدر شد و اختیار بقیع و قلع آثار و علا  
نماز منع و نهی از آن ادائی نماند و با وجود آن علماء و  
و فرستاده شدند بعضی مانع نگرفتند از استعمال آن و بعضی  
و قدری در آن کمال ذکر غنی بود و در بعضی خیره خیره

دو فرقه آمدند و قومی بنظر عبادت قدیم که این صورت نشان  
 اهل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی  
 نظیر بر بنی و تحقیق حال انداختند که اگر ملامت  
 فسق و منکرات است حرام و اگر بخین است مباح  
 و الله اعلم و علمه انکم بعد از آن تعصبی نشدیدی  
 در میان آدمی مالمغان افراط کردند و مرنگبان آنها  
 مطلقاً منسوب بفسق و کفر و فتنه داشتند و هم پیمان بر هم  
 آنها انرا اطاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه  
 اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند  
 و مجبها و معرکها گرفتند و هر دو طایفه فرق میان اهل و  
 نا اهل نکردند و سرشته الشاف که معنی آن بصفی  
 و نصف است اگر است از دست دادند و طریقه ارب که حقیقت آن مجتهد  
 بر جریمت نهادند داشتند و یک منشأ اختلاف است  
 که جمعی را انبلی بر تاثیر است و انقدر فاسد است انچه در  
 بواطن افتاد و از جا رفته و قومی را اجواز و عدم

و عدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ این سخن  
گفته است که تاثیر لغمه بالذات بر روح حیوانیت که حرکت و اضطراب  
تکامل است و روح انسانی منزه است از آنکه محل ورود  
معانیست و سکون و اضمحلال و تانی صفت است اما اینجا  
کسی را می رسد که بگوید لغمه تاثیر لغمه بالذات بر روح حیوانی  
باشد اما اگر واسطه جوازی و انضالی که میان روح حیوانی  
و روح انسانیست حال این سرایت بان کننده مانع است  
و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر سران در باطن است که  
بعثا و تغیر غنا یکسان باشد و آنکه لغمه تاثیر کند تا اثر قرآن  
نیت این تاثیر لغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف  
نیت لغمه جلیبه و زیور سران است چنانکه در حدیث آمده  
است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن بر دو حال  
خارج از دایره امکانست مگر کسی را که مشهود و کشف  
مجرد ذات و صفت الهی باشد انتمی کلام شیخ بلفظه **اثباتی**  
در روایات کتب معتبره فقه و اقوال ائمه دین که در باب

باب ثانی در ترویج  
از روی قضا

غنا وضرب دف وطبل وغيره آلات مباحه وار دگشته

**فصل اول** در ذکر روایات کتب اهل سنت فی شرح

الکبر و وی السبئی النودی صنفه ابو القاسم محمد بن عبد الله المشقی

اعلم ان السماع الذي يختلف علماءنا في حقه وهو ما كان على

سبيل اليهود واللعب كما سمع الفسق وشاربي الخمر ومارك

الصلوة فاما من سمع الغنا وهو صالح ورايتم الصلوة

لا تارك الور وقرارت القرآن فله حلال بلا خلاف بين علماءنا

رحمهم الله في شرح الكافي السبئی محمد بن محمد بن

على الشافعي و اعلم ان المكروه من السماع عند علماءنا رحمهم الله

ما كان على سبيل اليهود و ارادة العصيان بان يجمع

الفن على ذلك و تتركون الصلوة و قرارت القرآن

اما من كان من اهل الصلوة و اهل القرآن من جملة الصالحين

فسماعه حلال بلا خلاف بين علماءنا رحمهم الله و لا يروى

بذلك السماع الا وجهه الله و حضوره يذكر و ان الله و خوفه

ن ذلك محمود غير مذموم في السيد ارجع السماع في وقائق

تأكيد السرور وميخانه مباح المكان ذلك السرور مباحاً  
 كالغناء في ايام العيد وفي العرس وفي وقت قدوم الغائب  
 ووقت الوليمة والعقيقة وعند ولادة الولد وعند ختماته وعند  
 حفظ القرآن انتهى في السر الكبير لانا محمد رحمه الله  
 عن ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء بن مالك  
 رحمه الله عليه وهو كان يتغنى ويغني بطائرة حبة ويقولون يا  
 انسان ان تغني اذا كان ليسع ويونس غيره ومن الناس  
 من يقول للباس به في الاعراس والوليمة لا ترسى انه  
 لا باس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة والمكان  
 ذلك نوع له وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اظهار النكاح  
 واعلانه وبه امرنا صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف  
 وكذلك التغنى في البداية الحنفية ايضا ان التغنى اذا  
 جمع الناس عليه بنق سماع صوته ردت شهادته وان كان  
 فصل لرفع الحشمة عن نفسه وعن غيره لم يسقط عدالة  
 لان ذلك مما يؤمر به ولانه علل حرمة مجاورته الله ومباشرة



مسكرات الشرع لان ذاته حرام فان سماع صوت الحسن  
 مباح الاصل وانما حرم لعارض استماله للهو والغشش  
 فاذا انتفى العارض بقى على اصل الاباحة وفي البيع  
 ايضا سماع جابر لانه يرق القلب وفي المحط في الفضل  
 الثامن عشر من كتاب الكرامات والاحتشام وذكر محمد بن  
 في السيرة الكبير عن انس بن مالك رضي الله عنه انه اذا دخل  
 على اخيه البزار بن مالك رضي الله عنه وهو كان يتغنى قوله  
 وهو يتغنى بظاهره حجة لا باس الانسان ان يتغنى اذا كان  
 ساجدا ولا يوشق غيره ومن الناس من يقول لا باس  
 بضرب الذنوب في الاعراس والوليمة والكان ذلك  
 نوع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اطهار النكاح  
 واعلانه به امرها حسب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح  
 ولو بالدفء وكذلك التغنى وسنم من قال اذا كان في قفلة  
 نظم القوافي ويصير فصح اللسان لا باس به وسنم من قال  
 اذا كان في بيته في دفع الحوشة عن نفسه فلا بأس

و قد اخذ شمس الائمة الشري رحمة الله عليه و ان الكرو عند  
 هذا القائل ما يكون على سبيل اللب لا في حصول رقة قلوب  
 عباده الرعية و ذكر في الفتاوى الغنائمة  
 ابو يوسف عن الثعني بن كحور قال يجوز و عند محمد رحمه الله عليه كذا  
 وفيه الضم قال ضرب الدف في النكاح اعلانا و تشييرا  
 سنة تقوله صلى الله عليه و اله و سلم اعلنوا النكاح ولو  
 بالدف و عليه الفتوى و ذكر في المنافع انه قلل يجوز  
 استماع الثعني عن الزوبة و الجارية المملوكة و في وصية  
 المحار شرح تموير الالبصار في فضل الشاهد  
 من العناية اما التتميم فافح الحوش فلا باس عند العامة  
 و يحجج العيين وغيره قال ولو فيه موعظة و حكمة فجاز اتفاقا و منهم  
 من اياه مطلقا و منهم من كرهه مطلقا انتهى في الفتاوى  
 الزيلعي و اختلفوا في الثعني المجرد منهم من قال لا باس  
 بان يتعني ليستفيد به منهم القوا في الفضائلة و منهم من قال  
 يجوز الثعني ارفع الحوشة اذا كان وحده و لا يكون على

سبيل الله واليه مال السخري رحمة الله عليه  
**الفتاوى الوحي الكبري** وحي واعلم ان التقني  
لاستماع الغيرة وابتاسه حرفة مرام عند العامة ومنهم من جوده  
في العرس والواحدة قتل اذا كان تعني يستفيد به فظهر الان في  
ما يبيع السنان لا باس به الا التقني الاستماع لفقه الدين  
وبه اخذ شمس المايه لما روي عن ابيه السني به البراءة  
ذلك والكره على قوله ما يكون على سبيل المام ومن المشايخ  
من قال كل ذلك كره وبه اخذ شيخ الاسلام وفيه الغضا  
الوسط الشطيخ والحمام وسباع الغنا والرقص وشعر الذي  
ليس بهجو ولا تشيب باعراة مغنية وسباع الدف ليس بحرام  
لاكن المواطاة عليها قد يحرم المودة في **الفتاوى**  
**البيان** ان عثمان رضي الله عنه كانت عنده جارية  
تتغنى فلما كان وقت السحر قال امسك اذ اوقت الاستغفار  
في **الوسط** سماع الغنا وسباح الا ان ما جاز العجز المحن  
جاز بلحن الا ان يتخذ عادة فيقبح في المودة في **الذخيرة**

من الحضرات في كتاب الشهادة المعنى الاستماع الغير كره  
 عند بعض المشايخ ومنهم من جوز في العرس والوليمة ومنهم  
 من قال لا بأس في الاعياد **في التذكرة المحمدية**  
 ان ابا حنيفة وسفيان الثوري سئلوا عن الغناء فقال ليس من  
 الكبار ولا من الصغار وحكي ان فتيه وغيره عن ابي حنيفة انه كان له  
 جار اسمه عمرو وكان كل ليلة يتغني بشعر مشحور اضاعوني واتي  
 فني اضاعوني اليوم كريمة وشدا وتقرى الى آخر الابيات فلما  
 سخن جاره الذي اسمه عمرو في سخن الامير سبيح فليس عما به  
 ولوجه الى الامير وتشفع له فلما خلع الامير فخرج مع الامام قال  
 الامام اصغناك يا فتى قال بل حفظتني فلما دخل بيته عزم ان لا  
 يتغني جارا من الامام قال اصنع ما كنت تصنع وانسى بعناك  
**في فتح القدير للامام ابن الهمام من باب**

من الاقيل شهادة ولا ناجية ولا معنية هذا اللفظ القدوري  
 فاطلق ثم قال بعد ذلك ولا من يعني للناس فورد انه لم يعلم ذلك  
 مما ذكر من قوله معنية والوجه ان اسم معنية ومعنى انما هو في العرف  
 خلاصة وايضا فتح القدير في فناء  
 معبر انك كتب في كتابي بين كره  
 عن امر جاك انه في حق انك انما  
 سبته كروا له وكتب مالهم ما يندود  
 حق ما عان غنا ووجه من است  
 كره باين منكته

لمن كان الغناء حراماً التي كانت بها الحال الاثرين اذا قل ما حرفة  
 او ما صناعة يقال مغن كما يقال جياط جداد فاللفظ المذكور منها  
 يراد به ذلك غير انه يخص الموشى به ليوافق لفظ الحديث وهو قوله  
 صلى الله عليه وسلم لعن الله الناجية لعن الله المغنيات  
 ومعلوم ان ذلك لوصف التقى لا لوصف الاثوثة ولا للتقنى مع  
 الاثوثة لان الحكم المربى على المشتق انما يفيد ان صنف الاثوثة  
 هو العلة فقط لا مع زيادة اخرى نعم هو من المرأة فحش لرفع  
 صوتها وهو حرام ونصوا على ان التقى للهوا والجمع الحال حرام  
 بلا خلاف ومثل هذه العظة الناجية صار اسمها لما جعلت النجاسة  
 مكتوبة بحكاية قال لا يقبل شهادة من اتخذ التقى صناعة  
 لياكل بها ولم يكن ذلك صناعة وكذا علل في الكتاب بانه  
 يجمع الناس على ارتكاب كبيرة وفي النهاية ان الغناء في  
 حقن مطلقاً حرام لرفع صوتهن وهو حرام ولذا اطلق في  
 قوله مغنية وقيد في غناء الرجال بقوله لغنى الناس ولا يخفى  
 ان قوله من لغنى الناس لا يخص في غناء الرجال لان من

يطلق على الموت خاصة فضلا عن الرجال والنساء سعا وكون  
صلتها وقفت بذكر الضمير في قوله لعني بالياء من تحت لا جواب  
خصوصية بالرجال لما عرفت انه يجوز في ضميره مراعاة المعنى  
ومراعاة اللفظ ومراعاة اللفظ اولى وان كان المعنى على التام  
فكيف اذا كان المعنى اعم من الموت والذكر فان ظلت  
تعديل المصباح جمع الناس على كبرية ليقض ان المعنى مطلقا  
حرام وان كان مفاوه بالذات ان الاستماع كبرية لانهم  
انما يحتمون على الاستماع بالذات ان يكون الاستماع  
محرا ليس الابحار المسموع وليس كذلك فانه اذا اتى  
بحيث لا يسمع غيره بل لنف فيدفع عنه الوحش لا يكره قبل  
لا يكره اذا فعليه لتفدية نظم القوافي وليصير فصيح اللسان  
ولا يستماع الناس اذا كان في العرس والوليمة اكان  
فيه نوع اللهو بالنص في العرس فالجواب ان في المعنى لا استماع  
لنف لدفع الوحش خلا فامين المشايخ منهم من قال  
لا يكره انما يكره ما كان على سبيل اللهو احتجا بما روى

عن النبي ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء  
بن مالك وكان من زاد الضحابة كان يتغنى به اخذ شمس الائمة  
الخرسى ومن المشايخ من كره ذلك وبه اخذ شيخ الاسلام  
ويحل حديث البراء بن مالك انه كان يمشي الاشعار المباحة  
التي فيها ذكر الحسب والمواعظ فان لفظ الغناء كما يطلق  
على المأثور يطلق على غيره قال صلى الله

عليه وسلم من لم يتغن بالقرآن فليس منا والشاذ المباح  
من الاشعار لا بأس به ومن المباح ان يكون فيه صفة  
مرأة مرسلة بخلاف ما اذا كانت تغنيها حبيبة او كان كذلك  
فجار ان يكون المصفايان بغير المنع شيخ الاسلام الا ان  
عرفنا من هذا ان التقنى المحرم هو ما كان في اللفظ لا في  
المادة المعنوية المحسنة ووصف الخمر الخمر الخمر اليماد الدريات  
والنجات والهي لمسلم او ذى اذا اراد المتكلم بحاج  
لا اذا اراد الشاذ الشعر لا تشبهها او ليعلم فصاحة بلاغة  
في كتاب البيان سوى اصحابنا بن سماع الغناء

من الرجال والمراة وان سموت الحرة ليست بعورة كوجيبها

فتوى امامهم  
رضي الله عنه  
عنا مع الله

### في القباوسى القواعد استفتى الامام عمن الدين

عن سماع صنع في زماننا مع الالات فاجاب عنه فقال انه مباح  
ومن كان عنده هو سباح كعشق زوجته وامته فسماعه

لاباس به فقله محمد جمال الصديقي الحنفى رضى الله عنه في رسالته

وفي ايضا ذكر الخطيب البغدادي انه سئل رجال عن

السماع فقال ادركت اهل العلم ببلدنا لا ينكرون النعا و

ولا يعتقدون ولا ينكره الا جاهل بالسنة او عامي غليظ الطبع

وفيه ايضا كذا نقل الامام حجة الاسلام والاستاذ ابو

منصور والفضل مرزوى عنه واما الامام الشافعي فقال حجة

الاسلام ليس بتحريم النعا من مذهبه بل مذهبه اباحة السماع

بالدف ولو كان فيه بلاء وفيه ايضا واما الامام احمد

ابن حنبل فقال ابو الوفا بن عقيل في كتاب المسمى بالفصول انه

سمع النعا عن ابنه صالح وكذا ذكر الحافظ محمد بن علي بن مقلدي

مذهبه كذا في الستة كرهة الحمد ونيه والاحياء



چنانکه روایات اباحت غایبند و اندکچنان روایات حرمت  
آن نیز مندرج پس دلائل حل و حرمت مساوی شدند و در  
اصول در تساوی دلائل حل و حرمت مرجح است جواب تساوی  
دلائل در ما نحن فیه غیر مسلم است چه دلائل حل که احادیث  
صحیح قوی و راجح اند و دلائل حرمت احوال قیاسی فقها  
بلاض کتاب و سنت ضعیف و مرجوح است و در این چنین صورت  
راجحه و بحریت ترجیح می باشد **فقد ذکر العالم الفقیه المعتبر فیها**  
**المحقق ابن الهیثمی رساله سماه التمسک باقوی الدلائل**  
**عند اختلاف المسائل ان یزجج روایة الحرمة علی روایة**  
**الاباحة اذا کان دلیل الحرمة والاباحة متساویین اما اذا**  
**ثبت الاباحة بالاحادیث الصحیحة والحرمة بالدلائل الضعیفة**  
**فیجب اعتقاد الاباحة و یرجح الاباحة علی الحرمة الم فافهم**  
**افله جمال محمد صدیقی المحدث تلخیص مدعیان حرمت توهم**  
**کنند که از روایت فتح القدیر و غیره که در صدر مرقوم**  
**گردیده ثبوت رسید که معنی برای الهویا جمع مال حرام**

بلا خلاف پس استماع شفا از قوالان و غیره که صرف برای جمع  
 کردن مال میسر آیند نیز حرام خواهد بود زیرا که مرجع اختلاف  
 حالت و حرمت یعنی حال معنی نیست یعنی لغنی را پیش و وجهش  
 خود کردن و اندین کشفتی که سیر آید تا که چیزی پیشتر نگیرد یا سفر  
 نکند و حق معنی حرام است و بار تکاب ان مسقط العدا لة و مرد و <sup>۴۵</sup> <sup>الشیاء</sup>  
 میگرد فقط نه صوت او فی نفسه حرام است و نه استماع صوت او <sup>بلا شرط</sup>  
 دیگری را و آنچه وی را بلا شرط اجرت بطور انعام و صلح حاصل <sup>نیت و معنی</sup>  
 گردد نیز حرام نیست و نظیر ان در شرع بسیار است مثلاً حاجت  
 یعنی شاخ کشیدن فعلی است مسنون و بجا نیست چون آبپاش  
 و معاش گردانیدن انرا و اجرت آن خوردن حجام را  
 حرام است بالاتفاق که ارادی صا المشکوة عن محضة الاستئذان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اجرت الحجام فنهاه فلم  
 یضرب لیستأذنه حتی قال اعلفه ناضحک و اطعمه ثقیلک و اء  
 مالک و الرقذی و البودا و در ابن ماجه لیکن در حق مجتهدین  
 شاخ حرام است و نه دادن اجرت حجام و همچنین حال سفری

و بعد از آن و محکم قسرهاست پس در شنیدن غنا از قوال و غنره و  
 دادن چیزی با آنها بطور اعام و صلح و موری نسبت و شریعت  
 بموجب روایات مفضل ذیل **فی سنیة المطب** ان المطرب  
 اذا اخذ المال من غیر شرط فهو ملال **فی الذخيرة**  
 ان الذی یأخذ المعنی و القوال کره و الفتوی علی ما قد نتهاه  
 من التفرقة بین الشرط و عدمه **فی القضا و فی قاضیان**  
 الحرسل اذا کان مطرباً مستغنیاً ان اعطی بغير شرط قالا  
 ینباح له ذلك **فی السراج** المطرب یأخذ المال  
 بغير شرط کان حلالاً له **فی باب الکسب من الکراهية**  
**وفیه الاضامع** اذا اقتضت دینها من کسبها خبر  
 الطالب علی الاخذ **فصل ثانی** در روایات اباحت غنا  
 از کتب امامیه هر چند از احادیث و اخبار و آثار و روایات  
 فقهیه مذکوره اباحت سماع غنا اچنان ثابت گردیده که احد  
 را از علمای اهل سنت میسج بجای عذر و انکار باقی نیست  
 اما علی با مویشیه منظره ایست که بقیست که در ذیل شیخ

حرمت غنای مطلق مستحق علیه بوده باشد لیکن عند تحقیق از کلام  
 محققین علمای امامیه چنان استفاده میگردد که حقیقت حال  
 خلاف مابین مشهور است یعنی در مذہب ایشان نیز در عیدین  
 و اعراس و غیره اوقات سرور و مباح غنای محدود از غیر  
 و ملاهی جایز است حتی که در قرآن و اذکار و مراسمی اگر شستن  
 و بعضی باستحباب آن قایل شده اند و از جمله مزامیر نیز  
 باباحث و ف و طبل غزاة بعضی ایشان رفته اند و  
 غالباً ادای خطب و اذکار بر سنا بردار آهنگ موسیقی  
 و غنای صاف و صریح در مراسمی و لواحقین لایست و در  
 و دهل و تناس و غیره در مجالس عزای ائمه معصومین  
 علی نبینا وعلیهم الصلواة والسلام بنا بر همان اباحت تحقیقی بوده  
 باشد و الا تجویز و ترویج امر حرام در اینجا محال حسنه خلا  
 عقل و نقل است اندر اینحال مسئل غنا نزد امامیه نیز مختلف  
 میباشد چنانکه نزد اهل سنت پس نظر باصول فریقین بر  
 ان فاسق و مستحل آن کافر نخواهد بود و لهذا برای تصدیق

کلام مذکور عبارت تر بصره کتاب تنویر المستبصرین که تالیف  
مرزا امان بیک مجتهد شیعی است و نقل احادیث و روایات  
در مخصوص تقد نام کتب معتبره امامیه در آن مندرج است  
بجمله درین مقام منقول میگردد و العهده علی رواه  
مقصود برگاه دانستی که گریستن بر جناب پید الشهدا علیه  
السلام ثواب عظیم دارد و هم معلوم است حرمت غنا  
فی الجملة بطریق اخبار مستفیضة بلکه مستواتره و اجماع فرقه  
حقه چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی و محمد ابن ادریس و جمال اللہ  
و الدین حسن ابن مطهر حلّی و غیر ایشان تصریح بآن فرموده  
بلکه حرمت غنا فی الجملة از ضروریات مذمت شیعه است  
پس شیعیان حضرت امیر را باید که ازان احتیاج  
و دوری نمایند چه غنا مورد اتفاق و شیعیان آنحضرت  
بری اند ازان بواسطه آنکه آن صفت مخالفان است همچنان  
بالویه در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق  
علیه السلام روایت کرده است که فرمود غنا مورد

نقل عبارت کتاب  
تنویر المستبصرین  
تالیف مرزا امان بیک  
شیعی است

توافق است ولیکن بدانکه گفته اند که حرمت آن در برابر ثبوت  
 نرسیدن است مگر همانجا که جناب شارع مخصوص در اینجا  
 منع فرموده باشند قائل و از اینجاست که غناد چند مستثنی  
 است چنانچه الشان الله تعالی ان مواضع مجمل اند و خواهد شد  
 و لیکن چون غرض اهم درین رساله ذکر مرالی حضرات است  
 ازین جهت اولاً ذکر آن می پردازم پس بدانکه چون اخبار  
 بخصوصها در حرمت مرالی حضرات ائمه ع در غناد کتب  
 است اوله یافته نمیشود ازین جهت قایل بجزا حرمتی که ائمه  
 سیگوید که هرگاه مقصود از مرالی گرفته باشند تلذذ که بعضی  
 حسیله سازی نمایند باید که مرالی حضرات ع در غناد هم  
 مستثنی باشد بحد وجه اما اولاً پس بحجت آنکه اجماع بر حرمت  
 غناد مطلقاً به ثبوت نرسید و حرمت آن در غیر ما نحن فیه  
 مقتضی حرمت غناد در ما نحن فیه نمی باشد بلکه کلام مقدس  
 ارد بلی رحمة الله در جمیع الفاظ دلالت میکند بر آنکه  
 غناد مرالی در زمان او بلکه در زمان مشایخ و استادان او

۴۱  
 اجماع حرمت  
 مطلقاً به ثبوت  
 و حرمت آن  
 ما نحن فیه مقتضی  
 حرمت غناد  
 فیه تمییزات

کویا از جمله ممالا خلاف فیه بوده باشد قائل و قریب بان است  
 کلام مولانا یوسف بن علی الجرجانی در شرح السداد شرح ارشاد  
 و الايض مؤید مطلوب است کلام و من علیخان و مجلس اخبار  
 و الايض معاصد مرام است کلام صاحب رساله صراط النجات  
 که اندر انبوب کتاب مولانا محمد باقر مجلسی می نمایند چنانچه  
 انشا الله تعالی عباد این بزرگواران مذکور خواهند شد و ثانیاً  
 بواسطه عدم صحت اخبار در حرمت مطلق غنا با آنکه صریح  
 نیستند در حرام بودن غنا مطلقاً بلکه در اکثر اخبار تجویز  
 شدن آن و ادعای در غنا شده بلکه دلالت میکنند بر استحباب  
 آن در قرآن بجهت ورود روایات بر جواز حسن صوت  
 و تحریر و ترجیح بلکه استحباب آن و طایران است که چیزی  
 از آنها بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت  
 مستفاد میشود و بکذا فی الکفایه لا خلاف عند باقی تحریم الغنا  
 فی الجملة و الاخبار الدالة علیه مشافرة و صرح المحقق و جماعه  
 ممن تأخر بخبریم الغناء و لو کان فی القرآن لکن بخیر واحد

من الاخبار يدل على جواز بل استحبابه في القرآن بناء على  
 دلالة الروايات على جواز حسن الصوت والتخزين والرجوع  
 في القرآن بل استحبابه والطاهر ان شيئاً منها لا يؤخذ  
 الغناء على ما استفيد من كلام اهل اللغة وفصلناه في بعض  
 بالجملة ظاهر است که مطلق محمول بر مقتضی می باشد و همچنین عام بر  
 خاص پس هر جا که حرمت غناء وارد شده است محمول باشد  
 بر صورتی که در غیر قرآن وارد کار باشد و در اینها فلا فاعل و اما  
 آنچه در جمله از اخبار مذمت غناء در قرآن وارد شده پس مراد  
 از آن خواندن قرآن است بر سبیل الهو لعب بنحویکه فاسق میگوید  
 در غنای خود و مویده این معنی است حدیث عبد الدین سنان  
 الايضاً مذکور در اخبار الغناء است و ظاهر است که مفسر و معروف باللام  
 لالت بر عموم منبیکند بنا بر تصریح اهل لغت و عموم ان  
 سبباً نمیشود مگر جاسکه قریبه بر اراده خاص نباشد و اراده  
 نفعی از افراد بدون تعیین مبنای غرض افتاده است و هم مبنای  
 بیان حکمت و ترجیح بلا مرجح پس لابد و ضرورت

آنچه در اخبار مذمت  
 وارد شده مراد  
 خواندن قرآن

الهو لعب است



که محمول بر استغراق و عموم باشد و بالعکس کند که زیرا که شالام  
و ذایع در آن زمان غنای بسیار بود و لعل بوده باینکه کنیزگان  
و غیران غنای نمودند در مجالس اهل فحش و عمل بملای و تکیه باطل  
و شنواییدن مردان پس چهل نفر در آن زمان که شالام در آن  
زمان بود و بعد از آن بود و ناصر امینی است حدیث عبد الله  
بن جعفر خمری در قرب الاسناد از علی ابن جعفر و بعضی از  
اعلام فرموده اند که در روایت که ملحق با حدیث صحاح باشد  
قال سالت عن الغناء فی الفطر و الاضحی قال لا باس بالعیصین  
حاصل مضمون اینکه از جناب امام موسی کاظم علیه السلام  
سوال نمودند از غناء عید فطر و اضحی و فرج و سرور  
آنحضرت فرمودند که باکی نسبت بان ما و امس که عصیان  
بان نکنند مؤلف گوید ممکن است که عباد از عدم فحش و فسق  
و عمل بملای را مثال آنها آن باشد که غنادر از کار و غیره باشد  
که موجب یاد الهی است چنانچه مفاد بعضی احادیث دیگر است  
فما مل و الاحرام خواهد بود و قسم موید مدعا است

پس کسی ظم  
مرد جوان  
طریقه  
نمیشد

حدیث ابی بصیر از جناب جعفر صادق علیه السلام قال علیه السلام  
 اجر المغنیة التي تزف العرائس لیس به باس لست بالتی یذل  
 علیها الرجال چه این حدیث نیز دلالت میکند بر اینکه منشاء منع  
 از غنا دخول رجال است بر نسای و هم اشعاری دارد باینکه زن  
 منع در غنا بعضی از امور محرمه است که متقرن بآن میباشد یا شاید  
 محرمه مثل آلات و غیره و ایضا اخبار داله بر منع غنا جمله از  
 اخبار اشعاری باین دارد که لهو باطل است و صدق لهو  
 در قرآن و دعوات و اذکار و اشعار با و از پاکیزه غیر ظاهر  
 است پس منع آن من حیث الآلات باشد فمآل پس حره  
 در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار است بلکه افضل  
 است از آنها و باین نحو جمیع بین الاخبار میشود و الا طرح اخبار  
 لازم میاید و حمل بر لقیه دلیل ندارد بواسطه اینکه در اخبار  
 مذمت غنا علی الظاهر کما فهمه بعضی الاعلام نحو مستعار و  
 در زمان غنی امیه وارد شده و الا اخبار در مدح او نیز  
 وارد می شدند و نهالیس کند لک فثبت المطلوب فمآل

قول امام جعفر

علیه السلام

تریف العرائس

والیضا مویده مطلوب است حدیث ثواب الاعمال چنانچه گذشت  
 چه اشعاری باین دارد که بدون غنا نمخواند بواسطه اینکه حضرت  
 فرمودند بطوریکه بخوانی بخوان والا فرمودن چه فایده داشت  
 قتال و اگر از زمین تنزل نمایم و بگویم که حدیث سفید مدعی است  
 پس احادیث دیگر که در آنها تجوید قرآن و اذکار در غنا شده  
 مویده مطلوب باشد چنانچه از کلام رئیس المحدثین محمد بن مالویه  
 در کتاب فقهه هم ظاهر شود که غنا در قرآن و اذکار مصداق  
 ندارد و غنا محرم همانست که در او باطل باشد چنانچه فهمیده  
 است آنرا مولانا محمد تقی رحمه الله علیه در روضه المستقرین و  
 و انستی که ذکر نمودن مصایب حضرات از جمله اذکار مطلوبه  
 است بلکه بهتر از آنها پس غنا در آن هم جایز باشد فتاوی  
 محمد بن مالویه فی الفقهیه بحال رجل علی بن الحسین ع عن شرا ب جریه  
 لها صوت فقال ما علیک لو اشتتریتها فذکر تک الحینه قال  
 مولانا المجاسی فی الشرح اسی تذکرک ان فی الحینه صواتا حسیة  
 او تفر القرآن والذکر و امثالها مما یدکر الله الحینه و نظیر البصیف

بن مالویه در

نقاد قرآن

مذاهب دارد

همانست که

اطل باشد

در روضه

مستقرین

بذکر حدیث

بن العابدین

بند که خرید

ریت است

این مثال از ده الیسی غناء و انما الغناء المحرم نامکان فی باطل  
 و یوید العرف انتی کلامه رفع فی الاخرة مقامه و جناب مولانا  
 خراسانی علیه الرحمة و رکفایه بعد از نقل عبارت مولانا طبرست  
 در جمیع البیان فرموده که این عبارت دلالت میکند که  
 تحسین صوت و آواز در قرآن و تغنی در آن مست باشد  
 و خلاف این میان قدما معروف نباشد و کلام سید مرتضی  
 در غرر در خالی از اشعاری و اضحی باین ندارد و انتی الیها  
 مخفی و مستتر نماید که از تقیم جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب  
 صدوق را چنان ظاهر شود که اگر در غناء در قرآن دادگار  
 باشد پس برضا یقه ندارد و غناء محرم همانست که در باطل  
 و یوید انیمغنی است عرف یعنی در عرف نمیکند کسی را  
 که قرآن در غناء میخواند که غناء میکند بلکه میگوید که قرآن  
 میخواند هر چند در قرآن غنائیت و همچنین است حال  
 مرانی چنانچه صاحب نهج البدر از تصریح بان نموده عنقریب  
 کلام او انشا الله تعالی مذکور خواهد شد موافق گوید مخفی نماید

که بهترین چیزهای که موجب یاد آخرت است و باعث بهشت  
گردد به امام مظلومست روحی له الفداء پس این حدیث دلالت واضحی  
دارد و هر اسب که مرثیه آنحضرت در غنا جانیه است و ضرر ندارد  
و حدیثی که دلالت صریح بر حرمت مرثیه در غنا کند در کتب  
اربعه مثل کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار  
و غیر اینها از کتب اخبار است و اوله مثل وافی و ثواب الاعمال  
و عقاب الاعمال و حصال یافته نمیشود بلکه حدیث ثواب الاعمال  
فی الجملة اشعار می بخورد از مرثیه در غنا دارد و در همین در جمله از  
اخبار وارد شده است که قرآن را بجهنم عرب بخوانید و هر  
کس پند بجهنم اهل فسق و اهل کتابین را از آن جمله است در کافی  
در قوسی از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام از حضرت رسول خدا و روایت حدیقه یحالی  
از آنحضرت هر چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان نقل نموده  
است تخفیف نیست که بجهنم عرب و اصوات ایشان عین غنا  
چنانچه این نیست باز تصریح نموده اند و ازین سبیل اخبار

دیگر هم وارد شده اند چنانچه بعضی از آنها مذکور شد و بعضی  
از آنها خواهند آمد و علاوه بر آن مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمته  
در شرح ارشاد منیر مایند که اگر اجماع در حرمت غنا نمیشود  
پس جزم بحرمت آن نمیتوان کرد چه اخبار در درام بودن  
آن ضعیف اند مولف گوید ظاهر ادین شکی نیست که اخبار  
عموم حرمت غنا مفهوم نمیشود بلکه در عروسی و حدی تجویز وارد شده  
و همچنین در قسرا و ذکر همچنین از اجماع هم حرمت مطلق  
غنا معلوم نمیشود چنانچه محلی نیست هر کسی که کتاب علماء در آورده است  
آری متیقن الحرمت غنائیت که بطرز اهل کبار باشد و اما نگاه  
بطرز ایشان نباشد بلکه در قرآن و اذکار باشد و همچنین در چیزها  
که موجب یاد آخرت باشد پس حرمت آن مقطوع بر نیست  
چه درین باب نیز احادیث معتبره و قویه وارد شده اند  
و صدق لهو و باطل در قرآن نیست ما را اخبار درین  
صورت و تحذیر بسیار وارد شده اند و ظاهر آنست که آنها  
بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد میشود

۴۵  
از اخبار  
مفهوم نمیشود  
و حدی تجویز  
و همچنین  
در اجماع  
غنا معلوم

پس جمیع بهتر است از اطراح قبال و هرگاه کسی را در آنچه گفته ام  
 شکلی بوده باشد رجوع بشرح ارشاد متورع اردبیلی  
 رحمه الله و روضه المتقین و مستند حسن محمد نقی و کفایه مولانا  
 سبزواری و منج البیاض علی ابن یوسف بخاری و صفاتی  
 ملا حسن کاشانی و محمل الصالحین حسن ابن عبد الرزاق که  
 در اعتبار وجه اتم بیان شده است نماید الا الله تعالی پاره  
 از عجاای ایشان مذکور خواهد شد و در قبیح بودن تعصب و نفسانیت  
 کلامی نیست و قیاس است ان اجماعی است در جمیع ادیان پس باید که  
 خود را از ان بهره اسازند با اینکه از روی حسد و عداوت  
 هر چه بنظر رسد بر زبان آرند انهمی کلامه بعبارته و تفسیر  
 مفتول در کتاب الدرر و سنن یگوید يجوز الغنا بشر و ط  
 فی العرس و عجیب نیست که از شروط سماع تردد اما میه  
 چیز است که تردد اهل سنت از حرکات غناست یعنی سماع  
 از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد  
 که از کتاب معتبره آمده اما میست میآرد و من شروط السماع

ان يكون المسبح احراه والا يكون رجلا ولا يكون الشعر في الجاهل

انتهی **فصل ثالث** در تحقیق مزامیر و معارف و ملائی

و ملاعب بدانکه در کتب فقهیه و حدیث جای تصریح یافته که

غنا اگر بسبیل اهو و ملائی باشد حرام است و الا خلل و نیز میگویند

که در حدیث از اهو و لعب و غنا باشد و رانجانش تن رواست

و ناهمان از اینچنین الفاظ عموماً حکم میکند ان الملائی

کلیهما حرام و الملاعب کلیهما حرام و الجلويس علیها فسق و التلذذ

بها کفر معین و در سران و حدیث اطلاق اهو و لعب و

و معارف و نیز بر بعضی چیزها آمده که فقها با باحت ان اعتراض

دارند و در بعضی چیزها اختلاف می کنند که حلال است

یا حرام و در میان اینچنین اقوال تناقض و تباین کمی است

پس بدون تحقیق این همه الفاظ لغت و عرفاً و شرعاً تطبیق

احادیث و توفیق اقامه می نمایند و مکانی ندارد و لهذا

خوض درین خصوص اهم تر از خوض در غنا و سماع

است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متغیر

است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متغیر

است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متغیر

است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متغیر

است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متغیر

است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متغیر

است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متغیر

است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متغیر



و متعصبین از علما نیست اختلاف علمای محققین را قید  
 و حدیثا مگر در ملای و معارف و خراسان و سیستان  
 مبنی کرده شد تحقیقات آن بر قوانین ثلاثه پس شکر جان نواز  
 را که این بی تبار را بقیه این تحقیقات مترجم ساخت و سپس  
 مرد مسازی را که ساز خاسره را باین نواز خوش **مشغولی**  
**ظهوری** درین بستان سرا افکنده غفل سخن گردید

گلشن نغمه بسبب زبان را مطرب بزم دهن کرد  
 نفس را و یکش از سخن کرد ضبط نغمه اسرار پر دخت  
 ز صندوق تن خلق از غم خون ساخت رباب از مغز از آند  
 بگفتن شدش خشک از غم او پوست بر تن گل دغش کسی را  
 بسته از شاخ که چون فی استخوانش گشته سوراخ چو از  
 در بهش شود پشت دو تا چنگ و دو دول تا بای ناله در  
 برو خالی بر انداز نغمه دست بهین دف را که چون بر میدرد

از بهی **پست قالین اول** در سنی لهو و لعب و معرفت و غیر  
 بگفت و عفا و اشعار این که حکم بر یک قسم در شرع مختلف است

**اللهو** فی القاسوس لها الهوا لعب بازی کرد کاهلی و الهواه  
 ذلک بازی کنانید و را بان بازی و الهای آلائی آلات بازی  
 که بان بار و لهو نمانند و لهت المرأة الی حدیثه لهو انست  
 و اعجبها النس گرفت و الفت کرد بسوی حدیث دی و شکفت  
 آورد و مرد آن زن را فی کسر اللغات لهو بازی کردن و شیرین  
 از خیر و بازی و زن و فرزند و چیزی که از عمل خیر باز دارد قوله  
 تعالی لو اودنا ان نخذ لهو یعنی ولد و امرأة **اللعب**  
 فی القاسوس لعب کسب لعبا و لعبا و تلعبا و تلعب و تلعب  
 و تلعب بازی کرد و ضربه جد تعویبه بالضم بازیچه و تلعب جا  
 بازی و تلعب الریح مدار حب مدارج باد فی کسر اللغات  
 لعب بازی سینه قوله تعالی و اذا را و التجارة و الهو الضم  
 کذا فی الصراح **المغازف** برای معجونه ملاحی است یعنی آلات  
 لهو جمع عوف یا مغزف بکسر سیم و سکون غین و عوف و عوف  
 در اصل آوار حسن است و جرسی که شنیده میشود در پیاده  
 شب و شبی آواز باد نیز آمده کذا فی القاسوس

**الخرمار** مشتق است از خرمر فی القاموس زمریز مرزمرأً  
 وزمریز مرزمرأً الواحت فی راز امره زن فی لواز زمار کشد ادنی  
 لواز زمار و بین معنی کم آمده کاربرد و زماره کتابه یعنی نه  
 لواز لیت مرز اسیر داود چیزی که از رپور با و از خوش میخواندند  
 و انواع دعا حسب مرمار و مرمرور و زماره مبتدیه بنیم  
 همچنین است یعنی مانند مرمار معنی مایه مرمره این بود معنی  
 الفاظ مذکوره لغته اما غفلس الهو و لعب برود و در معنی  
 بازی مشهور اند لیکن محققین در برود و فسوق تحقیق نموده  
 و آن است که چیزی که بار یکجا به آن غایتی مقصود باشد  
 مانند تالش خاطر و فوج طبع و تشیط دل بدان غالباً  
 اطلاق الهو بر آن میگفتند چنانچه طیور و گنجینه و شطرنج  
 و نرد و غیره که اکثر در ایام جوانی به بازی این چیزها  
 مریل و غنبت میباشد و در حدیث اما قوم حرص لنا  
 فی الهو معنی غنا آمده است چه غایت آن نیز تشیط خاطر  
 میباشد و چیزی که در غایتی مایه نباشد و بغیر مقصود

بدان شغل نمایند از العیب گویند چنانچه لعبت و تصویر و نقل  
 اوضاع و اشکال مختلفه که بچکان و نابالغان در ایام صبا و شباب  
 باین چیزها عبت نمایند و در شرع شریف برای اهل  
 و لعب هر دو معنی مفصل صدر حکم و اخذ نیست بل حکم  
 بر یک قسم بحقیقت و اعتبار و لحاظ غایت دینی و دنیوی  
 مختلف است همه ملاهی و ملاعب اعموماً حرام گفتن ناهم می نماند  
 است تفصیل حکم بر یک در قانون دوم باید شنید  
 و علی بن القیاس مزارع و معارف در عرف عام در معنی

ساز و آلات عفا شهرت دارد لیکن اصل تحقیق تخصیص  
 کرده اند مزارع را بچیزیکه از کلواخته شود بچیزی که نشاء به  
 و صرنامی و قرنامی و معارف را مخصوص کرده اند و اند  
 بچیزیکه از دست نوازند مانند دف و طبل و عود و سحار  
 و طنبور و ارغمار و غیره و بر آنکه مزارع و معارف نیز در  
 شرع حکم و اخذ نیست علی الاطلاق همه مزارع و معارف را  
 حرام گفتن هم جهالت و سفاکت است بل علمای مجتهدین

فروق در بین  
 و معارف  
 اصطلاحاً

بعضی را از آن مستحب و مسنون گفته اند و بعضی را مباح  
و بعضی را حرام و در بعضی سکوت کرده اند تفصیل حکم هر یک  
در قانون سیوم باید شنید مخفی نماند که تفصیلی که در معنی عرفی  
لهو و لعب ذکر کرده شد بعضی مفسرین بسوی آن در تفسیر  
آیات قرآنی اشارت فرموده اند چنانچه در معنی که که  
از کار خنثی باز دارد و قوله تعالی است و اذار و اتجارة او  
لهو الفضاوا الیها الایه منہ رجال لا یلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله  
و منہ الهمکم المتکثر حتی ذکرتم المقابر و در معنی لعب که  
غایت معتد به از آن مقصود نباشد قوله سبحانه است انما الحیوة  
الدنیا لهو و لعب و کذا ما ینزه الحیوة الدنیا الالهو و لعب  
و منہ الذین اتخذو دینهم لهو او لعبا و از اینجا که اغراض  
بجسم هر یک مختلف است فعلی نسبت یکی مقصود اسم  
و نسبت دیگری لهو و لعب میباشد مثلاً سیر و شکار  
بموجب امر سیر وافی الارض و اذا حللتم فاصطادوا  
فعل مباح است و همین افعال نسبت به مسمان دین

و دینوی لهو و لعب می نمایند با الجملة هر جا که در قرآن و حدیث  
 مذمت لهو و لعب وارد شده بمقتضا امور آخر است بنا بر ترغیب ایشان  
 آخرت بر دنیا چنانچه ای که میمیه قل ما عند الله خیر من الدنیا و من النجاة  
 بر آن دلالت صریح دارد پس اگر غمان را میرزا قاضی شمول  
 حیات دنیا با بخصوص آن لهو و لعب گفته آید از باب استیلا

نمیرد و فاحظه فایده یک نفعا **قالون دوم**  
 در اقسام تلاهی و ملاعب بدانکه اقسام تلاهی و ملاعب بسیار است  
 در شرع برای همه انواع آن حکم واحدیت مثلاً یک

زان قمار است که انواع آن بسیار است و زیر هر نوع اصناف  
 بسیار لیکن ممنوع شرع همان یک قسم است که در آن بازی با شرط  
 بطرفین باشد و اگر شرط اخذ از جانب واحد باشد  
 شبهه جایز است چنانچه فقها در باب سباق مشروط  
 شده اند صاحب فتاوی سر اجیه فی سباق که در سباق  
 پسند نقل کرده میآید بجزو السباق فی اربعة اشیا  
 لحفف یعنی البعیر و فی الحافر یعنی الفرس و فی النصل

قالون دوم  
 اقسام تلاهی

تفصیل انواع قمار  
 مشروطاً

یعنی الرمی و فی المشی یعنی العبد و انما يجوز اذا كان البذل  
 معلوماً من جانب واحد بان یقول احد هما لا خزان سبقتک  
 فلی کذا وان سبقتی فلا شیء لک و ان کان البذل من الجانبین  
 فلا يجوز الا ان یکون بينهما ثالث و الشرط انه لو سبقتها اعطاه  
 و ان سبقتها لم یعطها شیءاً و المراد من الجواز هو الحل <sup>الطیب</sup>  
 لا الاستحقاق ثم المذکور فی شرح الطحاوی و ان هذا انما يجوز  
 فی هذه الاشياء لا غیر قال الشیخ الامام الخواصی رحمه الله علیه  
 لو وقع الاختلاف فی سئلین اثنين و شرط احدهما  
 لصاحبه ان کان جواب سئلته كما قلت اعطیتک کذا و ان کان  
 كما قلت لا اخذ منك شیئاً فهذا جائز انتهى نوع دوم است  
 که در آن شرط اصل نباشد خواه متعلق بشخص واحد  
 باشد یا اشخاص متعدد و همگی بازی کنند همچو تیر انداز  
 و تفنگ اندازی و نیرزه بازی و مکالمات یعنی دو اندن یک  
 معلم با یکدیگر در شمار و معادلات یعنی دویدن همگی با هم  
 و مصارعت یعنی کشتی کردن با یکدیگر و سراطیمت یعنی

بعد گیر مزاج و حوس طبعی کردن قوی باشد یا نفسی در  
 قوی شرعاً شرط آنست که کذب نفس الامری نباشد اگر چه  
 در زعم مخاطب صورت کذب داشته باشد و در نفسی شرط  
 آنست که از افعال ممنوعه شرعیه نباشد و همچنین بسیار ملاعب اند  
 که در آن نهی از شایع دارد نگشته بلکه اکثری از آن از ذات  
 قدسی صفات آن سرور صلی الله علیه و سلم  
 بوجود آمده چنانچه حکایات ملاعبت و معادات آنحضرت  
 باعالت جدیقه علیهما السلام و مصارعت وی صلی الله  
 علیه و سلم بارگاه پهلوان مکی و بالوالا سرد پهلوان نجفی  
 مشهور و مطایبت وی صلعم با سایل شتر بانیکه  
 ترا بیک شتر خواهم داد و انگار کردنش گرفتن از چرخ شتر  
 و باز فهمانیدن او را که هیچ شتری نیست که بچه شتر  
 نباشد و همچنان مزاح وی صلعم با زنی که هیچ پیرزن  
 بهشت ندر آید و باز تسلیه او هم آن زن را بخواندن قوله  
 تعالی انا انشأناهن النشاء فجعلناهن ابکاراً عراً اتراباً



و علی بن القیاس ثوریت وی صلی الله علیه وسلم  
 در کلام با صحابه در احادیث صحاح مروی و منقول اند هر که  
 خواهد در صحیحین مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و ابوداؤد  
 ابن ماجه مطالعه نمایند نوع سیوم سیر و تفریح بسیارین  
 و تجار و انبار و ریاحین و سماع غذا و اشعار نیز همین  
 قسم است در حق کسی که او را از ذوق از باطن نباشد یا روح  
 وی بسبب کدورت و ظلمت طریب دیگر از سماع نباشد  
 پس مشغولی چنین افعال سباحه اگر مانع صوم و صلوة و غیره  
 ضروریات دین نباشد از آن قسم لعب است که شارع ازان  
 لعب از بعضی اتحاد منع نفرموده و لکن صحیح در حرمت آن وارد گشته  
 است و متهم میشود  
**سوال** اگر کسی گوید که عدم ورود لیس در حرمت  
 لعب ممنوع است زیرا که در حدیث آمده است قال علیه السلام  
 لا الدوسی ولا اناس الد والد واللعب جواب گویم  
 که این حدیث مخصوص است ببلعب تخرم عجم قماری و غیره چنانکه  
 در نوع اول گذشته و کلام در مطلق لعب بود و کائنات

که لعب مطلق مراد گیرند زیرا که از لعب بشتیان کمتر نیست که در  
 مسجد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عایشه صدیقہ رضی الله  
 عنہا را ملاحظہ کنانید ند پس هر که گوید که لعب مطلقاً حرام است  
 گویا او نسبت میکند غسل حرام را به ایجاب تقدس مآب  
 رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و مطنه ای معنی کفر است  
 بالاتفاق **سوال** اگر کسی گوید که در حدیث وارد شده  
 است لا لعب الا فی ثلاث الحرمی والغرس و ملائطہ الرحل  
 فتح امرای **جواب** اولاً گویم حضرت اینجا برای اتمام ثواب  
 است نه برای تحریم ماسواً مذکور چنانچه قوله تعالی  
 انما انت منذر صفت انداز به لفظ انما که مخصوص برای  
 حضرت مسموم میشود و حال آنکه حصر حقیقی مراد نیست بل حصر  
 اضافی نسبت ایصال بشارت مراد است زیرا که آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم منذر و مبلغ و نادی  
 و حرم نیز بود تا آنجا که سلع و غنا و اشعار را که در  
 لایعین و ملائطه مباحه شمار کردیم برای مردم غلیظ الطبع

اما سیکه از سماع عطا از حرص و هوا و جور و جفای نفسانی  
 کیس و مانده بخوف و خشیت خدا البندق و صفا شبنون میگردد  
 و سوز و گدازی و عجز و نیازی در باطن او پدید میآید و در حق این  
 کس غنا اگر مقرر بمسکرات شرعی نباشد هرگز لهو و لعب  
 نیست بل اهم مقاصد است چه بمقدمه واجب و اجبت میباشد و باطن  
 و وجوب همین قسم سماع امام محمد غزالی رحمه الله علیه و راحیاء العلوم

و کیمیای سعادت و نیز مقتضای العصر و الزمان شیخ ابوطالب  
 مکی در قوه القلوب تصریح نموده اند و بعضی فقها و محدثین نیز بدان  
 تلقی بالقبول کرده اند لهذا واجب افتاد که در اینجا قول خجسته  
 از کیمیای سعادت نقل کرده آید تا کیفیت حکم هر سه سماع

واضح گردد گفت رحمه الله علیه **باب اول** در اجابت

سرخی باب اول از کیمیای سعادت است که بجهت مقول شده است  
 سماع و بیان آنچه از وی حاصلست و چرا هست بدانکه این و سجایه تعالی  
 را سرخی آوردن آدمی روان در سه سیمین پوشیده است که آتش در آن و چنانکه

بیان هر سه معنی که سماع است از درختم سنگ بر آتش استگار شود و به صحرای قند عجبین سماع آواز  
 آدمی را بختیاند و در روی چیزی پیدا آید که از خوش مزون آن گوهر دل را بختیاند و در روی چیزی پیدا آید  
 اختیار آدمی نیست

بی آنکه آدمی را در آن چندیاری باشد و سبب آن مناسبتی  
 است که گوهر آدمی را با عالم علوی است که آنرا عالم ارواح گویند  
 و عالم علوی حسن و جمالت و اصل حسن و جمال مناسبت  
 است و هر چه مناسبت است نمود کاری از جمال آن عالم چه چه  
 جمال حسن که در عالم محسوس است همه ثمره حسن و جمال آن  
 عالم است پس آواز مناسبت هم شهبستی دارد از عجایب آن  
 عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی بدید  
 آرد که آدمی خود نداند که آن چیست و این درد بود که آن سباده  
 بود و از عشق و شوقی که راه بدان برد خالی نبود اما چون  
 خالی بود و بجزئی مشغول آن در حرکت آید و چون آتش  
 که در دهن در که دهن آفر و خسته شود و هر کرا غالب تر بر دل کش  
 دوستی خدای بود و سماع وی مهم بود که آن آتش تیز تر شود  
 و هر کرا در دل دوستی باطلی باشد سماع ویران هر  
 قاتل بود و بر و حرام باشد و علماء را خلافت است در سماع که  
 حرام است یا حلال و هر که حرام گفته از اهل ظاهر بود و هست

که ویرا خود صورت نسبت است که دوستی حق تعالی بحقیقت در  
 دل آدمی نرسد و آید چه وی چنین گوید که آدمی جنس خود را  
 دوست نواند داشت اما آنرا که نه از جنس وی بود و نه بسج  
 مانند وی ویرا دوست چون توان داشت پس ویک  
 وی جز عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر عشق خالق  
 صورت بندد بنا بر خیال بشبهتی باطل بود پس بدین سبب  
 گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق مخلوقی بود و این هر دو  
 در دین مذموم بود و چون ویرا پرسند که معنی دوستی حق  
 تعالی که بر خلق واجب است چیست گوید فرمان برداری و طاعت  
 داشتن و این خطای عظیم است که این قوم را افتاده است  
 و مادر کتاب از رکن بنحیات این پیدا کنیم اما اینجا میگویم که حکم  
 سماع از دل باید گرفت و سماع هیچ چیز در دل ندارد  
 و نباشد بلکه آنچه در دل باشد بجهانده هر کرا در دل خیریت  
 که در شریع مجبولیت و فوت آن مطلوب است چون سماع آنرا  
 زیادت کند ویرا ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است

که در شرع مذموم است و برابر سماع عذاب بود و هر که ادا از  
 هر دو خالی بود لیکن بر سبیل بازی نشود و حکم طبع بدان لذت  
 باید سماع ویرا مباح است پس سماع بر قسم است قسم  
**اول** آنکه بغفلت شود و بر طریق بازی این کار را غفلت بود  
 و دنیا همه لهو و بازیست و این نیز از آن بود و روا نباشد که حرام  
 بود بدین سبب که خوش است چه خوشیها حرام نیست بلکه از آن  
 حرام است که در روی ضرری باشد و فسادی چه او از مرغان  
 و سبزه و آب روان و شکوفه و گل خوش است حرام نیست  
 پس او از خوش در حق گوش چون سبزه و آب روان است  
 در حق چشم و چون بوی مشک در حق بینی و چون طعم خوش در حق  
 ذوق و چون حستهای نیکو در حق عقل و هر یکی را از این  
 حواس نوعی لذت است چرا باید که حرام بود و دلیل برین که طیب  
 و بازی و نظاره حرام نیست که عایشه رضی الله عنهما روایت حدیث  
 میکنند که روزی دیدی رنگیان در مسجداکی مسجد بازی میکنند و ندانند  
 رسول صلی الله علیه و سلم گفت خواهی که به منی گفتم خواهم عایشه

برادر بایستاد و دست پیش فراداشت ناز نخذان بر دست وی  
 نهاد و چند آن نظاره کردم که گفت پس نباشد چند بار گفتیم و این  
 در صحیح است و ازین خبر پنج حضرت معلوم شود یکی آنکه نظاره و بازی  
 چون گاه گاه بود حرام نیست و در بازی رنگبان نقص و سرود  
 بود دیگر آنکه در مسجد مسکین و ندیم آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه  
 و سلم در آنوقت که عایشه را آنجا برد گفت و دکنم یا نبی ارفده  
 یعنی بازی مشغول شوید و این فرمان بود پس آنچه حرام بود  
 چون فرماید چهارم اینست که استبداد کرد و عایشه را گفت خواهی  
 که بیستی و این تقاضا باشد و نه چنان باشد که از و  
 نظاره طلب کردی وی خاموش بودی که روا بودی  
 که کسی گفته که نخواست که او را بر بخاند که آن اربد خوبی باشد  
 پنجم آنکه خود با عایشه بایستاد ساعتی دراز با آنکه نظاره  
 و بازی کار وی نباشد بدین معلوم شود که برای موافقت  
 و زمان تادل ایشان شاد شود چنین کار ناکردن از خلق  
 منکر بود این فاضله بود از خوشترین فرامی گرفتن و بارها

و فراموشی کردن و هم در صحیح است که عایشه روایت کند که من  
 کودک بودم لعنت بیار استحقاق چنانکه عادت دختران بوده است  
 چند کودک دیگر نیز پیدا مندی چون رسول صلی الله علیه  
 و سلم در آمدی آن دختران باز پس گریختند رسول  
 صلی الله علیه و سلم ایشان را نزدیک من فرستاد  
 تا بگوید دخترهای را گفت این بعبه چیت گفت دختران  
 گفت این چیت که بر میان ایشان بسته است گفت  
 ایشان است گفت این چیت که بر و برست گفت پروبال  
 رسول گفت صلی الله علیه و سلم اسپ را پروبال باشد  
 گفت نوشتنوده که سلیمان را اسپ بود که پروبال داشت  
 رسول صلی الله علیه و سلم بچندید تا دندانهای پیدا  
 شد و این برای آن روایت میکنم تا معلوم باشد که فرای  
 کردن در روی ترش داشتن و خولشتن را از چند کارها  
 فراموشم گرفتن از دین نیست خاصه با کودکان و یا کسی  
 که کاری کنند که اهل آن باشد و از وی زیست نبودن



خبر دلیل آن است که صورت کردن روال بود که لعنت بر کوفان

از چوب و خرقة باشد و صورت تمام ندارد که در سبزه که مال

اسپ از خرقة بود عایشه رضی الله عنها روایت میکند که دو کنیز  
 تدریک سن دف میزدند و سر و دمی گفتند روز عید بود  
 رسول صلی الله علیه وسلم در آمد و بخانه بخت در ویس  
 از جانب دیگر کرد البوکر در آمد و پیر از جر کرد و گفت دخانه  
 رسول مرا شیطان رسول گفت با ابابکر دست از ایشان

حدیث عائشه صدیقه  
 مشعر سماع آنحضرت  
 غنا با دف و سنبل  
 البوکر را از جر کوفان

بدار که روز عید است دف زدن و سر و دم گفتن ازین

حدیث معلوم شد که مباح است و شک نیست که بکوش رسول

الله صلی الله علیه وسلم میرسیده باشد و منع وی البوکر

را از انکار دلیل صریح است بر آنکه مباح است

و وسم آنکه در دل معنی ندوم بود چنانکه کسی را دوستی

زنی یا کودکی در دل بود سماع کند در حضور وی تا

لذت زیاده نشود یا در غیبت بر آید وصال تا شوق

زیاده نشود یا سر و دم شود که در حدیث زلف

قسم دوم سماع  
 که حرام است

و حال و جمال باشد و آن اندیشه خود بوی فرو دارد این  
 حرام است بیشتر جوانان ازین جمله باشند برای آنکه این عشق  
 را باطل را اگر مکنند و این آتش واجب است فرو گشتن و  
 افرودن این کسی را روا نبود اما اگر این عشق ویران  
 خویش یا با کنیزک باشد حرام نبود و از جمله تمتع دنیا بود و  
 مباح بود تا آنگاه که طلاق دهد یا بفرود شد آنگاه حرام شود

**قسم سیم** آنکه ویرا در دل صفتی محمود بود سماع آنرا  
 ثبوت دهد و این از چهار نوع بود **نوع اول** سرود محمود بود آن بر  
 و اشعار حاجیان در صفت کعبه و بادیه که الشن شوق خدایتعالی  
 در دل مینباید و این سماع مزد بود کسی را که رو الود کنج رود و غازیان و غیرهم  
 اما کسی را که مادر و پدر و ستوری ندید یا بسبی دیگر ویرا  
 حج نشاید کرد و روا نبود که این سماع کند و این از رد دل  
 خویش قوی گرداند مگر که داند که اگر چه شوق قرون خواهد  
 دی قادر بود بد آنکه نرود و بالیستد و بدین نزدیک بود  
 سرود غازیان و سماع ایشان که خلق را بغیر از حاکمان

قسم سیم که در دل صفت

محمود بود آن بر

نوع است

نوع اول سماع حاجیان

و غازیان و غیرهم

بارش نشان خدای تعالی و جان فدا کردن در دوستی  
 حق تعالی خوانند و این نیز مرد بود همچون اشعاری که  
 عادت در مصاف بگویند تا مرد دلیر شود و جنگ و دلیری  
 زیادت کند در و نیز مرد بود چون جنگ با کافران بود  
 اما اگر با اهل حق باشد حرام بود **نوع دوم** سرود  
 نوحه باشد که بگرستین آرد و اندوه را در دل زیادت کند  
 درین نیز مرد بود چون نوحه گری بر تقصیر خود کند در مسلمانان  
 و بر کنانان که بروی رفته بود و بر آنچه ویرانوست شده بود  
 از درجات بزرگ و از خشودوی حق تعالی چنانکه نوحه  
 را و علیه السلام بود که چند آن نوحه کردی که جنازه را  
 از پیش وی برگرفتندی و ویران آن الحان  
 بودی و آواز خوش اما اگر اندوه حرام بود در دل نوحه  
 حرام بود چنانکه کسی ویران کرده بود که حق تعالی میگوید  
 لا تأسوا علی ما فأنکم برگزیده اندوه مخورید چون کسی  
 قضا و خدا را کاره بود و بدان اند و باین باشد نوحه کند

۹۶  
 نوع دوم سماع کناکارا  
 بر مصیبت و چنانکه نوحه  
 را و علیه السلام

تا آن اندوه زیادت شود حرام بود و سبب نیست که فردا نوحه کر

حرامست و وی عاصی بود هر که آنرا گوش دارد **نوع**

۹۱۳  
نوع سیم که در دل شادی  
دارد و سباج بود و از  
سماع زیاده نکند

مطمئن آنکه در دل شادی بود خواهد که آنرا زیادت کند

بسماع این نیز سباج بود چون شادی بچیزی بود که

روا باشد چون عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت ختنه کردن

و رسیدن از سفر چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم بحدیث

رسید پس باز آمدند و دف میزدند و شعری گفتند

نمشتر طلع البدر علینا من ثنایات الوداع و حب الشکر علینا

و ما عا الدواع و همچنین ایام عید شادی کردن را روا بود

و سماع بدان سبب و همچنین جای که در مسلمان بهم نشینند و

بموافقتی طعام خورند و خواهند که وقت با یکدیگر خوش

کنند بسماع و شادی کردن بموافقت با یکدیگر روا بود

**نوع چهارم** و اصل نیست آنکه کسی را دوستی

۹۱۴  
نوع چهارم که در دوستی  
خدا در دل بود و از  
واجب است

حق تقاضای بر دل غایب شده باشد و بجز عشق رسیده سماع

ویرا مهم باشد که اثر آن از بسیار خیرات رسمی پیش بود

هر چپ و دومی حق تعالی بدان زیادت شود خرد این پیش بود  
 و سماع صوفیان در اصل که بود هست ازین بوده است  
 اگرچه اکنون برهم آمیخته شده است بسبب گروهی که در صورت  
 ایشانند بظاهر و مفلس اند از معانی ایشان در باطن و سماع  
 در آنست و ختن این آتش اثری عظیم دارد و کس باشد  
 که در میان سماع و پیرا نکاشفت پدید آید و با و سه  
 لطفها رود که بیرون سماع نبود و آن انواع لطف که از عالم  
 غیب بایشان پیوستن گیرد بسبب سماع آنرا وجد گویند و دل  
 ایشان چنان پاک و صافی شود که نفقه را در آتش نمی وان  
 سماع آتش در دل افکند و همه کدورتها از وی برود  
 باشد که به بسیاری ریاضت آن حاصل نیاید که بسماع حاصل  
 آید و سماع آن سیر را که روح است با عالم ارواح فرا  
 جنانند تا باشد که و پیرا بجای ازین عالم بستاند تا از هر چه دین  
 عالم رود بجزیر بود و باشد که قوت اعضا و وی نیز ساقط شود  
 بپند و از هموش بشود و آنچه ازین حال درست بود و پیرا

اصل بود درجه آن بزرگتر بودند و کسی را که بدان ایمان دارد  
و حاضر بود از برکات آن محروم نمیشود لیکن غلط بسیار بود و بیدار  
خطا بسیار افتد و نشان حق و باطل آن پیران بچشم و راه  
رفته بداند و مرید را مسلم نباشد که از سر خویش سماع  
کند تا که تلقای صافی در وی آید علی حلاج یکی از مریدان  
شیخ ابوالقاسم که کافی بود نورالدین ضریح از وی دستوری  
خواست و در سماع گفت سه روز هیچ مجزئ پس از آن  
طعام خوش بسیار اگر سماع اختیار کنی بر طعام انگاه  
آن تلقای صافی باشد و ویرا مسلم بود اما  
مریدی که ویرا هنوز احوال دل پیدا نکرده بود و راه  
فراموشی نداشتند آمده باشند لکن هنوز شهود تمام  
از وی گسسته نشده باشد واجب بود ویرا از سماع منع  
کند که زیان آن از سودش بیش بود بدانکه هر که طعام در  
و احوال صوفیان را انگاه کند از محضری خود کند و معذور  
باشد بر آن انگار که چینی که ویرا بسیار شده بدان ایمان

و شوار توان آورد و این همچنان بود که محنت باور ندارد که  
 در صحبت لذت هست که آن لذت لقوت شهوت است و ز توان یافت  
 چون ویرا شهوت نیا فریده اند چگونه داند و اگر نایب لذت  
 نظاره ووشینه و آب روان انکار کند چه عجب که او را  
 چشم نداده اند تا آن لذت دریابد و اگر کودک لذت  
 ریاست و سلطنت و فرماندهی را انکار کند چه عجب که ویرا راه  
 بازی داده اند در ملکیت داشتن چه راه داند و بداند که خلق  
 در انکار احوال صوفیان آنکه دانشمند است و آنکه عالمیت  
 چون کودک باشند که چیزی را که هنوز بدان نرسیده اند مسکنند  
 و آنکس که اندک مایه زیرکی دارد اقرار دهد و گوید چرا این  
 حال نیست لکن بسید انم که ایشانرا هست باری بدان  
 ایمان دارد و در وادار و اما آنکه هر چه ویرا بنود و محال  
 دارد که دیگر را بود در غایت حماقت بود و از آن قوم باشد که  
 حق تعالی میگوید و اذ انهم همته و افسیقوا لون هذا فک قدیم نشی  
**قانون سیوم** در اقسام و احکام معارف و تزیین

فصل نهم  
 حکام و زاهدان

بدانکه در قانون اول دانسته شد که معارف و خرامیر و عرف  
 عام بمعنی ساز و ال غنا شهرت یافته اما در عرف اهل شرع  
 در صد و دویست و خرامیر و او تار است لاف بسیار  
 است لاجرم حکم آن نیز مختلف خواهد بود اگر چه تعداد  
 اقسام خرامیر و تشبیح بساطط و مرکبات آن و تبیین آن  
 که کدام ساز از کی ایجاد شده و فایده اش چیست و موجدش  
 کیست بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا نیز اد اجناس  
 اربعه خرامیر که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند  
 منور و افتاد و واضح باد که اجناس ساز از چهار قسم میروند  
 نیست یکی آنکه تار داشته باشد و اهل هند آنرا ستری گویند  
 باین فوفاکین حقیقتین و باول مفتوح و بجذیف آخرین است نیز  
 گویند مثل بن و طنبور و رباب و قانون و اسفال آن  
 دوم آنکه تار نداشته باشد و مجالیه بود از چرم و انرا انده  
 گویند پیله مکره و لون ساکن و دال محله شده  
 و بیست و یکم بای موحده و آئین خفیفین باول مفتوح نیز خوانند

۹۶  
 حصه اجناس خرامیر  
 در چهار انواع

مفصله ذیل



مثل طبل و نقاره و طببله و مردنگ و دایره و دف و امثال  
 آن سیوم آنکه تار و چرم هر دو نداشته و دو ساز را بهم  
 و بنوازند یا آنرا محوف داشته اند و دلش چیزی بیندازد که بجز  
 آن آواز دهد و آنرا گن گویند بفتح کاف عجمی و لون ساکن  
 مثل ضج یعنی جهاججه و مجیره و گهنوکر و گهناء و مانند آن  
 و این هر سه اجناس مذکوره بدست نواخته میشوند یا بقتیکه  
 اهل ضاعت در میان اجزاء و آلات درونی آن دارند همچو  
 ارغنون چهارم آنکه از کشش دم بدان آوازند و آنرا اهل  
 سکر خوانند که بر سینه معلق و فتح کاف تازی و برای  
 معلقه مثل نی و شبانه و سرنای و قرنای و قفیری و امثال  
 آن حالا از مدعی حرمت باید پرسید که هر چهار اجناس مزایه  
 علی الاطلاق حرام و گناه کبیره است یا بعضی جنس آنرا  
 حرام و گناه کبیره است و بعضی آنرا حرام و گناه کبیره نیست  
 و بعضی آنرا حرام و گناه کبیره نیست و بعضی آنرا حرام و گناه کبیره نیست  
 میشود وجه اول تعریف کبیره بر آن صادق میباشد  
 زیرا که کبیره آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطع

اگر مزایه را علی الاطلاق  
 حرام و گناه کبیره گویند  
 منع وارد می شود و کبیره

که در آن شهر نباشد و در و اینچنین بعضی در حرمت مطلق  
 میسر یا جنب مخصوص آن غیر مسلم است آری در بعضی اوقات  
 صحاح مذمت عتاد و معارف بشمول حرمت خمر و غیره شعا جابلیت  
 آمده است مثل حرمت ستم و خرفند و نفیر و دباط و فشراب  
 خواری لکن حرمت مذکور عارضی بود هرگاه حرمت غیر ثابت  
 و مستحق شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن  
 نماند حکم نمی از مذکرات شراب هم باقی نماند چنانچه  
 اباحت آدانی شراب نزد فقهاء و محدثین مشهور و معروف  
 است و میسر مثل الت در حکم رفع حرمت عارضی  
 و حرمت عارضی در هر چیز مباح الاصل بل در  
 طاعت و قریب هم میشود و استلزاماً ناز در حالت جنب و قصد  
 یا حرام می کرد و سجده در اوقات مکروه و حرام  
 میباشد و خوردن اغذیه و ادویه مبارکه به نیت تکمیل بود  
 نه کاری حرام میشود و معذرت حرمت لذلای بطرف مطلق  
 ناز و سجده و غذا و دوا سرایت نمیکند **ثانی**

در حکم کبیره و حکم غنا و خزا میر لغا و نیت بسیار است زیرا که  
حکم کبیره استحقاق عذاب و عقاب فاعل نسبت بحسب  
و عیدیکه در ارتکاب آن وارد شده باشد و در حق ترکب  
خزا میر در شرع بخراستینکه لایق قبل شهادة من بلعیب  
بالطنبور و من یعنی للناس شناعی وارد نشده است و سقوط  
عدالت شاید از بسیار امور شود که آن امور در کبیره معدود  
نیست مثلا از خوردن یک لقمه بر سیری شکم و خوردن چیز  
در بازار و شاشیدن در راه و در دیگر امور خبیث  
شاید ساقط میشود و عید لعذاب و عقاب در حق وی  
وارد نیست بلکه مطلق غنا و خزا میر ثابت شدن سماع آن  
بجفرت النبی صلی الله علیه و سلم از امور خبیث  
معصود و دشمن نمی تواند چه جای معصیت و گناه **مثال**  
اختلاف متقدمین و متأخرین فقها و محدثین در حل  
و حرمت انواع سعارف و خزا میر بر آن قاطع است  
بر آنکه نصی صحیح در حرمت مطلق آن ثبوت نیافته زیرا

و بی اطرب من الاولین و السقودنه فیهی قضبتان طیفیان  
 و قيل اول من اتخذ المزاییر بنو اسرائیل و الحق صاحب الکتاب  
 یا یضرب بالعقاب فما ذکر التصنیق بالبد فی السماع و قال  
 الجلیلی مکره التصنیق للرجال لانه مما خفض به النساء و قد منع  
 الرجال من تشبهه من کما منعوا من لبس المزخرف انتهى  
 و هنا قول الراجحی کلاما در رد الخطابی و الردی و العرا  
 و هنا صاحب المیزان بن یحیی و الجاجری فی کل الیراع هو الشیاب  
 لا یجانس علی سبیر فی السفر ما شئت الودی و قال الماد  
 مشابیه بکیر فی المصدر لاستعمالها فی السخف و سباح فی السفر  
 الی یحیی و انما یجوز یجوز و یجمع الیهایم اذا سرحت استقیم  
 زاکله من الزواجیر اگرچه صاحب رها جردیکر احوال مختلفه  
 بسیار نقل کرده و گفت و لوی قدم در ره و قد سرح یکدیگر  
 و دره ایکن اکتفا می کنیم بذکر ما هو المرقوم برای نبوت  
 نقله من الماد و حسن و اباحت مزاییر و از نقل احوال  
 و یحیی صاحب زواجیر منبذ امور و اشیاء گردید یکی آنکه آنچه

خلاصه قول الراجحی  
 صاحب رواج

بعضی متأخرین در کتب خود اتفاق علماء بر حرمت معارف  
و خرا سیر نقل کرده اند آن نقل صحیح نیست دوم آنکه  
در تفسیر معارف و خرا سیر و او تار از قدیم اهل علم و لغت  
مختلف بوده اند اتفاق آنها بر امر واحد ثابت نشده است  
که آن قطعاً حرام باشد سیوم آنکه منجم قدما بطرف حرم  
قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که هر که متظیر الضمان  
در اقوال مذکوره تامل خواهد ساخت خواهد دریافت  
که مجاهد ابو محمد و بعضی عراقیان اصرار بر سماع او تار  
حرام گفته اند نه مطلق سماع آن و در او تار همه خرا سیر و معارف  
را بقول مختار داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و  
شبابه را که مصرح الا باحتی بالاتفاق اند هم داخل نموده اند  
و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر  
طیاره و ماورد و ربانی و ابن طاهر و طیمی و رافعی و خطابی  
و محمد بن یحیی و حاکم بن علی بن علی بن رضوان مستفاد میگردد و  
اتفاق اسلامیه بر آن نقل می کنند نیست که هر دو لایق

و صحیح نشده است و در تحریم آن حدیثی و نجیب قول  
اسهل لغت چنانکه گذشت عود شامل است سایر اوتار را و  
اوتار شامل است جمله خراسی که شبابه و یراع را نیز که  
بخصوص آن حدیث نهادن وی صلح برود و انگشت را  
در کوس درود یافته و پنهان هر که بدیده تحقیق در اقوال  
امام باوی و ابن همام و صاحب بحر که هر یک از آنها  
میعتقد ای مذہب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد  
یقین خواهد داشت که حسب مسیح آلات از اوتار و خراسی  
مع الغنا سباح اند و نیست حرمت مگر در ضرب آلات  
بلا غنا چنانکه در معابد کفار و در محفل شراب خواران  
نامنجزار نواخته میشود لکن من قول الحارثی من ان الملاهی  
اما حرام کعود و طنبور و مغزفه و طبسل و خرمار و ما الی بصوت  
مطرب اذا اقرؤا و مکرده و هو ما یزید به الغنا طرباً و لم یطرب  
بمنفرداً کما فی الضم و القصب مکره مع الغنا لا وحده انتهى و کذا  
من قول العمرانی المحرم هو ما یطرب من غیر غنا کعود و طنبور

وطبل و مزامیر و ریانات و ما اشبهها لغتیه ثانی  
در بیان اینکه اونا و مزامیر مخصوص برای تلای نیست و اقاص

بازل شرک و اهل شرب ندارد بلکه استعمال و بیع و شرای  
تین مسلمین را جایز است و با تلاف آن ضمان در شرع  
لازم میاید بحسب روایات مفصله ذیل **قال صاحب**

**الهدایه** قال و من کسر کسرا او طبلا او مزمارا  
او دفلا او اهرق له کسرا او منصفاً فهو ضامن و بیع هذه الاشیاء

جایز و بد عند ابی حنفیه رحمه الله علیه و قال لا یضمن ولا یجوز  
بیعها و تخیل الاختلاف فی الدف و طبل الذی یضرب للهِو  
فاما طبل العزاة و دف الذی یباح ضربیه فی العرس یضمن باطلا

من غیر خلاف من باب الغضب فی **در الحیث** و ضمن  
علاء الدین که مزامیر اگر  
بمعرفه اهل از نه حرام بکسر معروف معالج غیر اللهو فی شرح الروایات هم و ضمن  
است و با غنای حرام بکسر معروف و اراقه سکر و منصف و صحیح بیهاست

المعروف آله الله و کالطنبور و المزمار و نحوهما و بد عند ابی حنفیه  
رحمة الله علیه و ضمن بها لا یضمن ولا یجوز بیعها و عند ابی حنفیه

هر چند که حرمت آن با نفس قطعی از قرآن یا حدیث ثابت گشته  
 حرمت جمیع انواع و افراد آن مستفوت علیه همه مجتهدین شده آمده  
 است مثل زنا و سرقه و قتل و اکل سببه و مانند آن  
 و وقوع جنس خلاف در حل و حرمت اقسام فرا میراث است  
 است باخبار و آثار که در فصل ثانی باب اول گذشت و  
 بحسب روایات و اقوال مرقومه الذیل لهذا معاد شد  
 که در حرمت مطلق ما جنس خاص فرا میراث قطعی دارد  
 نشده پس فرا میراث مثل غنا مختلف و مجتهد فیه بر آنست  
 انکار در ارتکاب مجتهد فیه درین صورت مرتکب آن نه  
 فاسق خواهد بود و نه مستحل آن کافر لما ترفی الباب  
 الاول و بنابر تصدیق این مقال و تفصیل این اجمال منقسم  
 کرده شد قانون مذکور لغات ثلثه **لغته اول**  
 در اقوال مجتهدین و فقهائیکه در تقیید معارف و فرا میراث  
 شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله علیه در زواجر فی الکتاب  
 الکبایر می نویسد قال الله تعالی و استغفر له و من اعطاه الله  
 ما يشاء

نکته اول در اقوال مجتهدین  
 و فقهائیکه در تقیید معارف و فرا میراث



بصوتك فستره مجاهد بالغنا والمزاجير قال الامام رحمه الله قال  
 شيخنا ابو محمد سماع الاوتار مرة واحدة لا يوجب الشهادة  
 وانما تروى بالاصرار و زاد لك مقالات لا باس ببيانها فيقول  
 يحرم ضرب وسماع كل مطرب كطنبور وعود ورباب وحنك  
 وكنجه وبنج وخرمار وخرمار سراقى وپيراع وهو الشبابة وكوبه  
 وغير ذلك من الاوتار والمعازف جميع مغرفة قيل  
 وبى اصوات النقيات اذا كانت مع العود والاقلام ليقا  
 لها ذلك وقيل بى كل ذى وتر لا تشبه آلات الشرب  
 فتدعوا اليه وفيها شبه لامة وهو حرام ولذلك لوزايت  
 جماعة مجلسا واحضروا آلة الشراب واقداحه وصنوفيه  
 السكجيين ولفصوا سقايد وعليم وسقام ويحب بعضهم  
 بكلماتهم المعتادة بينهم حرم ذلك وقال بعض شراح المنهاج  
 كون الزمار من شعار الشرب قديم منع والعالم انهم لا يخفونه  
 فان فيه اظهار الحائزهم وفي الاحياء المنع من الاوتار كلها  
 لثلاث سبل كونها دعوا الى شرب الخمر فان اللذة الحاصلة

ندعوا اليها فلم هذا حريم شرب قليلها وكونها في قريب العمد  
 بشربها يذكره محاسن الشرب والذكر انبعاث الفسوق  
 وانبعاث سبب الاقدام وكون الاجتماع على الاوتار  
 عادة اهل الفسق مع التشبه بهم ومن تشبه بقوم فهو منهم  
 انتهى هذه احوال اهل تحريم وقد روي ما يخالف الانفاق  
 منها قول من لم يسمع في تحريم العود حديث وقد سمعه ابن عمر  
 وابن جعفر رضي الله عنهما ومنها قول ما ورد في من اجلة  
 اصحابنا كان لبعض اصحابنا يحض العود بالاباح من يد الاوتار  
 ولا يحرمه لانه هو منفع على حركات تنفي الدم وتقوى البهمة وتزيد  
 في النشاط ومنها قول الروابي في البحر ان العود يخص  
 طلال لما يقال انه ينفع من بعض الاحراض وقد خبرنا الحلبي  
 بناحه بان الائمة اللهوا اذا كانت ينفع من بعض الامراض  
 ينج سماعها وحكي ابن المبرق صاحب التبة انه كان ينج  
 طلع العود ولبيده وانه مشهور عنه وان احدا من علماء  
 عصره لم ينكره عليه وان حله هو ما اجمع عليه المحدثين

وفي الحادي الهادي اما حرام كعود وطينور وسفره و  
ومزار وما الى بصوت مطرب اذا تغرد او كبروه وهو ما  
به الغناء طرباً ولم يطرب سفره اكا الضج والغضب كبر مع الغناء  
لا وحده او سباح وهو ما خرج عن آلة الطرب الى اذاع  
كالبرق وطبل الحرب او كجملته اعلان كالدخول في الكناح  
انتهى والطينور يقيم اقله غير العود كما هو مشهور عند اهل  
وقال اللغويون هو العود فتسيل كان كل من العود وقب  
وغيرهما اسم جنس كحمة النواع وقد يشمل بهم العود سائر الاوار  
وعبارة العود في حلايقه من الاصحاب الاصوات المكتبة  
ثلاثا ضرب محرم وهو ما يطرب من غير غناء كعود وطينور وطبل  
وهذا سيرة معارف وديانات والكبار ودياسب وما اشبه  
والله اعلم بشمل الصناعات وهي قصبه صيغة المراسم ثم حلايقه  
في المواكب والحرب وعلى التفار است وشمس الكرافة  
وهي مثل الصناعات الا انه يجعل في اسفل القبة نجاس  
مستوحشة يرمي بها في اعراس البوادي وغيرها ويشمل الناي

انما يضرب قبحه في القلوب ليس في حشبه الخوصه واما طبل الغرارة  
 والذى الذي يباع ضربه في العرش من غنمته بالانفاق في القلوب  
 الرسل الصالح اذا لفتني بشعره في حشبه لا يطلع عدالة في معني  
 اين قد اسمة الملاحي اذ عان محرم وهو اللامه الملهية بالانفاق  
 كما ان ابراهيم الطنوزة نحوه لما روى الواسع ان حشبه الياسلام  
 فان ان المدبشي رحمه العالمين في ربي حق المرافقة والزمير  
 في النوع الثاني يباع وهو الدف في الكاج وفي معناه ما كان من  
 حاد شمس ورو كبره غيره فستع القدير من باب العقل  
**الشهادة في الكافي شمس الوافي**  
 من كبره من القادر انما اوردنا اذ سب من المرافقة والزمير  
 سكر او مضطرب من ربيع هذه الاشياء وهذا عند الي  
 حشبه ربيع وقال لا يضرب قبحه في القلوب في القلوب  
 والطبل الذي يضربان لهو قاتل طبل الغرارة والدف  
 الذي يباع ضربه في العرش من غنمته بالانفاق والاعراف  
 من باب الغضب في الغياثية قال ضرب الدف

في النكاح اعلنا وشهيرا سنة بقوله صلى الله عليه وسلم  
 اعلنوا النكاح ولو بالدف **في المحيط** ومن الناس  
 من يقول للباس لضرب الدفوف في الاعراس والوليمة كان  
 ذلك نوع لهو وانما لم يكن به لباس لان في ذلك اظهر النكاح  
 و اعلانه وبه امر صاحب الشريعة حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف  
 وكذلك التقى في **البدائع** ان ضرب القصب الدف  
 لباس بخلاف المزار في **القواعد** استفتى الامام <sup>الدين</sup> علي  
 عن سماع صنع في زماننا مع الدلات قال انه مباح قال  
 مجتهد العصر والزمان امام فخر الدين شيرازي رحمه الله عليه  
 المير المير سوجد الاصوات الموزونة فهو بالنظر الى لغة مباح  
**وذكر الامام** امام الحرمه فلعنة اخرى وهو التذكير عند  
 شرب الخمر كما روى الثقات عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 اذا حرم الخمر حرم المزامير اذا الناس يضربون وقت شربه  
 فحرم ضربه لتذكيره ايضا وهو قبيح لمعنى في غيره فاذا كانت  
 هذه مفقودة لفقد الحرمة ايضا ولهذا مباح ضرب الدف

فی الحرب والعرس وضرب الصنح الاوقات الخمس حیث ان الحكم  
 یتعزبه بتغیر العلة واذ كانت النفس مستتره بالصوت والرنخا  
 مثله فی شهادته لعلها فاصوات المزایر داعیه من الکد  
 الی الصفا وحرقة من السفی الی العلی اذا الصوت الحسن وسی  
 قوت الارواح وقوتها فی عالم الملكوت فی الوجود  
**فی الوار الفقه الشافعی** العناء والرقص و  
 سماع الدف والیکان فیه حلال لیس بحرام فی الفتا  
**ابراهم شاهی** فی مجمع الاخبار من الماتقط قال  
 ابو الاسکاف لكل قوم مزایر ومزایر العرب والعراق  
 والخراسان الدف وما یلیق به کالصنح والناهی ومن مزایر  
 السند الدهل وما یلیق به ومزایر الهند الرخف وهو یجوز من الرقص  
 بحوف مطول الطرفين بمینة شد صوتا من سیاره ویقال له فی  
 الفارسیه مندل وما یلیق به والشرع اناجه حالت التزوج کذا فی

العناشه **لغمة ثالث** در ایکنه تعلیل که فقها در حرمت مزایر ثالث ذکر کرده اند لکن از دلایل  
 ذکر کرده فقها حرمت مطلق  
 و معارف ذکر کرده اند از ان بر حرمت مطلق آن ثابت نمیشود مزایر ثابت نیست و دفع  
 قوه همان حرمت غنا با مزایر

دور دفع توهمات حرمت که بر اباحت غنایا میزاشی میگرد  
 باید دانست که شیخ الاسلام امام محمد عرالی و غیره محققین گفته اند  
 که مخالفت از او تار و خرا میر برای شبه علت بوده است یکی آنکه در  
 استدای اسلام اصوات میزد و میزد استی میگفت بر شرب خمر  
 و شرب خمر حرام شده بود لهذا از دواعی آن نیز مخالفت  
 گردید چنانکه شراب تبدیل که بحسب سکر خمر و خمر  
 گذشته اجابت آنکه مقدم بر سکر است دوم آنکه در قرآن مجید  
 مشرب خمر میفرمود که مجلس شراب میشد و در شراب می آشامیدند  
 فسق را و شیون فسق سبب بر اقدام آن میگردید و سیدم آنکه  
 اجتماع بر او تار و خرا میر عادت اهل شرب گردیده بود پس  
 مسامحان را منع کردند تا نشیبه بکار لازم نیاید بیکم آنکه نشیبه  
 بقوم فحش منتهی حال علت اولی و ثانیه بلا تقاضاست حال بیست  
 آوایی خمر است یعنی تا دیشک حرمت شراب در زمین مسلمانان  
 مکشده بود از استتعال ظروف خمر نیز مخالفت بود  
 و بعد تقریر و تحقیق حرمت خمر حرمت اهلانی ذایل گشت و چونکه

علت مخالفت اوالی و نرا میر شترک بود حرمت عارضه  
 نرا میر هم با باجرت اوالی رفع گردید و بر اصل خود مسباح  
 شدند علت یوم که تشبه بکفار است در جمیع آلات یغنا  
 یافته نمیشود زیرا که از تشبه بکفار چیزی حرام مسیگرو که  
 آن چیز از حضایص آنها باشد و در اسلام یافته نشود و آری  
 بدین علت معازفی که مختص بایل فسق و کفار است بالاتفاق  
 حرام نخواهد بود چنانچه سنگه که در کنا لیش و معابد کفار نوشته  
 می شود اگر کسی آنرا در مسجد او از دو عبادت داند البته  
 حرام است و همچنین طبل محشین که آنرا در مسجدی  
 درو گویند و مختص بایل فسق است و مانند آن هر چه باشد  
 اما دیگر اقسام او تار و نرا میر که مختص بایل شرب و از شعایر  
 جاهلیت نیست تحریم آن بعلت تشبه چه ملعنی دارد  
 چنانچه اباحت و سکم شرعی هر یک بعضی از  
 ابناس از لجه نرا میر در لغت ثانی گذشت غایت مافی البای اینکو  
 است که نرا میر میان کفار و مسلمین شترک الاستعمال



باشند مگر همچنین تشبیه سبب حرمت نمیشد و الا باید که مگر  
 سرداشتن و لنگ زدن و غسل هر روز کردن و از هر گلی  
 دست شستن و طعام تنها خوردن که از افعال مخصوصه  
 منوود و کفار است حرام باشد حال آنکه بجهت اینچنین کسی  
 قایل نشده است **سوال** اگر کسی که رکعت از احادیث  
 و اخبار که در دلایل اباحت ذکر کرده است و سماع و نقل از آنحضرت  
 و سماع عود و بر ببط و طبیب غزاة و حجاج از صحابه و تابعین  
 اقوال ثابت گشته اما در اصل و طببل و مردنگ و یکها و  
 سارنگی و ستار و طنبوره و غیره آلات مختصه در عهد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کجا بود تا حکم اباحت  
 آن معلوم شود **جواب** گوئیم که موافق مذکور است  
 آن محتاج دلیلی نیست زیرا که به ضابطه حنفیه اصل در  
 اشیاء اباحت است حرمت هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بآورد  
 نص در خصوص آن چیز چنانچه علماء حنفیه در حدیث  
 ان کنتم نذرت فاضروا و اعلنوا النکاح بالدف تصریح نموده اند

در این باب احادیث و اقوال که در زمان آنحضرت بودند

که امر بر آن استجاب پسینه دف نه لی است و آلا باحت  
 غنا و دف نه لی محتاج امر نبود اما بر نه لی یعنی حرمت الله که  
 نزد وی اصل در اشیا حرمت است احادیث مذکوره  
 و فعل رسول صلی الله علیه و سلم برای اباحت مطلق  
 مزا میر کفایت میکند زیرا که بپور و دفع در یک فردا است  
 مطلق ثابت میشود اما دیگر اقسام مزا میر که نص شرعی در حل  
 آن ورود نیافته باشد سکوت عنه مانده اکثر علمای حنفیه موافق

اصول خود بااحت ان قایل شدند و بعضی ساکت ماندند  
 و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده چیز را که از جنس  
 و طبع و وجود و شباهت یافتند بااحت آن تصریح نمودند  
 و در آنچه نمی یافتند آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت فرمودند  
 پس مزا میر مجتهد فیه شد و نیت انکار در مجتهد فیه مزارا  
 سوال اگر کسی گوید که در حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

بشنیدن آواز مزار بر دو گوش خود از انگشت بند ساخت  
 پس این حدیث دلالت کرد بر حرمت مزار خصوصاً بر حرمت

دیگر چیزی که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند اینست که هر که  
 جواب گویم اولاً محمد بن را در تحت این حدیث کلام است و بقیه  
 بحث آنرا در سبیل اباحت و تشویق منزه از پنداشتند  
 و گفته اند که سبیل در انکشاف و روشن شدن آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم از سبیل بودن به منزله است زیرا که  
 درین صلی الله علیه و آله و سلم عبد الله بن عمر رضی الله عنهما را  
 که همراه بود گفت که بر کجا بود از نماز شب شود یا از خواب  
 و محالست که هر چه درین صلی الله علیه و آله و سلم صحابی را باستان حرام بود  
 گرداند و کسی که غرض این معنی کرده اند که این عمر در آنوقت  
 نابالغ بود نزد آنها نیز بجز نماز حرمت چیزی دیگر از آن حدیث  
 ثابت نمی شود و اگر عدم صدور فعل یا قول آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم در خصوص این مباح الاصل دلیل حرمت  
 باشد انواع اطعمه اندیده قمارخانه که در زمان پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم وجود بود و صلی الله علیه و آله و سلم را اکل و شرب  
 استعمال آن اتفاق نیفتاده باشد حدیثی که در این باب  
 آمده

پلا و تخم و شیر مال و باقر خالی و غیره انواع ماکولات و سواری  
 منسل و پالکی و غیره مرکب عجمی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ثابت نشده و هیچ کس بحرمت این چیز مانع نشده **سوال**  
 اگر کسی گوید که سوای هر سه علل که در تحریم غرامیر مذکور گشته  
 طرب نیز علت حرمت است چنانچه او قول فقها معلوم میگرد  
 و در مجالس سماع یا غرامیر خواص صوفیه بلکه به تقلید آنها  
 عوام نیز رقص و طرب می کنند و رقص و طرب لعین  
 است از محرمات شرعی **جواب** گوئیم که وجد و رقص و  
 طرب را از محرمات شرعی قرار دادن افرازی است برخدا  
 و رسول او زیرا که دلیل بر حرمت آن نه در قرآن آمده  
 است و نه در حدیث و نه میرسد کسی را که حلال یا حرام گرداند  
 چیزی را در دین بغير صدور رقص از شارع بقوله تعالی  
 و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام  
 لنفتن علی الله الکذب و بقوله سبحانه فمن اظلم ممن اقر  
 علی الله الکذب او کذب بآیاته انه لا یفعل الظالمون و بالقرنی

جواب در حدیث از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم

اگر طرب و وجد لعب باشد هر لعب کی حرام است که تفصیله و  
 رقص و طرب که مستمعین سماع را بخوف خشیت خدا و عشق  
 و محبت الهی رو میگردانند کم از رقص و لعب میان نخواهد بود  
 که در مسجد نبوی واقع گشته و جناب نبوت ماب باطنیت  
 خود تا دیر متوجه مشاهده آن مانند و این سخن الزامی برای  
 مدعی حرمت آن است و الا رقص و طرب در تحلل فعلی است  
 مشروط به آنکه از امیر المومنین علی ابن ابیطالب و جعفر طیار  
 و زید ابن حارثه بحضور النبی علیه و علیهم الصلوٰة و السلام بعمل  
 آمده چنانچه حدیث بخاری و مسند احمد و در مخصوص و دیگر  
 احادیث و اقوال بدیهه مشهوره و غایت وجد و طرب در خانه

این رساله بمقام خودش خواهد آمد الشاهد **مسئله**  
 اگر کسی کوید تحلل که از نهجایه کرام ثابت شده حرکت فعلی بود  
 نه اچنان رقص کثیر و حرکات مجانب که در حالت سماع از  
 مستمعین مزا میرود قوی میآید پس باید گفت که اگر کسی  
 اچنان تکثیر که از باعث مزا میرود باشد بلا شبهه حرام خواهد بود

باید گفت که در بعضی از حالات سماع که در این رساله مذکور است و در بعضی از حالات دیگر که در این رساله ذکر نشده است و در بعضی از حالات دیگر که در این رساله ذکر نشده است و در بعضی از حالات دیگر که در این رساله ذکر نشده است

**جواب** گوئیم که طرب در قص سطلق هرگاه جایز شد و نهی  
 در تکثیر آن و در نکشت قلیل و کثیر آن در جواز مساوی  
 هست خصوصاً امریکه خستیا ری نباشد و بخله شوق و اضطرار  
 طبع روی دیدن هرگاه و جد و طرب محمود و مرغوشه خراش  
 که طرب انگیز است بطریق اولی محمود باشد نه مذموم **سوال**  
 سماع و تواجده که محمود است برای آن شرایط و علامات معینند  
 و وجد و طرب بسبب خراش میان را حرکت می آرد و در  
 آنها شرایط مستقره صوفیان هم یافته غنیشود پس  
 اینچنین طرب و آنچه باعث بر آن است البته حرام خواهد بود  
**جواب** مراد از شرایط اگر شرایط ملزمه فقهاء است  
 یعنی خالی بودن مجلس از شراب زنانه اجنبه و غیره منکر است  
 پس اینچنین سماع بلا مزامیر هم حرام است تخصیص خراش  
 پیوسته و اگر شرایط ملزمه صوفیه مراد است مثل خصوصیت  
 زبان و مکان و اجماع اخوان و تخلیه از اغیار پس آن  
 شرایط برای حل و جریمه شرعی نیست بلکه برای کمال

و نقصان فواید سماع است که بر اهل دلائل وارد میشود بمیزان  
 یا بلاخر امیر و تفصیل شرایط ملزومه اهل شریعت و اهل طریقت  
 در خاتمه خواهد آمد ان شاء الله تعالی **سوال** از شرایط ملزومه  
 فقها است که در غذا ذکر نریات فسق امیر و تذکره خال و خط مجرب  
 و مضامین عشق انگیز نباشد و سماع که در مجالس صوفیه فی زمانه مایه  
 و در آن غزل و ریخته و خیال و تپه و سولی و تهری و غیره  
 اقسام سرود سراییده میشود همه در اوصاف خال و خط  
 معشوقان مجازی و کلمه شرب و جام و دنیا و ساقی  
 و می و میخانه میباشد بلکه در رگهای هندی ذکر رام و لجن  
 و کمرش و کنهیا بمیان میآید و این را در شرع هرگز جایز  
 و خضت نیست **جواب** به موز شناسی شرایع و شعر فیهی منکر  
 از عالم بالا معلوم شد محققین فقها تصریح نموده اند باینکه  
 اگر در شعر و صف زن جمیله مرثله یعنی غنیمت و ذکر شرب  
 غیر صبیح الله باشد جایز است و همچنین فکر و حکایت دیر است و  
 میخانه و حکایت بنحو مسلم و ذمی نیز اگر باراده بگو نباشد

حاصل بسیار باشد خلاف شرع نیست  
 در این مضمون عشق انگیز و ذکر شراب و غیره که در طریقت  
 مذکور است جایز است

بلکه انشا و شعر برای استنباط و تعلیم و تعلم فصاحت و بلاغت  
 بود و در آن ذکر خال و خط با بحر و وصل با کل و گلزار  
 و ریاحین و انهار و خزان و بهار و غیره مضامین طرب انگیز  
 و عشق است که قریب الانطباق بر محال مباحه باشد اینچنین  
 کلام هموزون خواه بر وزن عروضی باشد یا بوزن موسیقی یعنی  
 بدان جایزه است چنانچه صاحب فتح القدیر در مثالی بر یک <sup>مضمون</sup>  
 اشعار ابوهریره و ابن عباس و غیره صحابه و فضیای عرب  
 آورده است و حقیقت است که معترض قضایده آن این ثابت  
 و کعب این زمیری که بحضور جناب رسالت مآب بر سر منابر خوانده  
 شده اند و وی <sup>صلی الله علیه و سلم</sup> بشنیدن آن در  
 مدح حسان فرموده ان الحسان یؤید بروح القدس نشنیده  
 است و کدام قصیده است که در آن وصف معشوقه بزرگوار  
 و کرشمه و قد و قاست و خال و خط و خد و خسار و روش  
 و رفتار و غمزه و تبسم و تکمل و ترجل نیست و علی بن القیاس ذکر  
 سحراب و معانی و جام و مینا و میخانه و قضایده بلخار و عرفا



شده آمده است زیاده از جناب محبوب بجائی قطب ربانی  
 غوث صدالی حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبینا و  
 علیه السلام کدام کس عالم باطل و جامع شرعیت و طریقت  
 خواهد بود که آغاز قصیده وی رضی الله عنه اینست **شعر**  
 سقانی الحکایات الوصال فقلت لخرتی نخوی تعال  
 سعت وشت لنخوی فی کوس فہمت لبکرتی بن الموال  
 فقلت لسایر الاقطاب لمو بجالی وادخلوا انتم رجال  
 وسموا واثربوا انتم جنودی فساقی القوم بالوانی لال  
 وسمجین کعب ابن نہر در قصیدہ بابت سعادت مقبول و  
 پسندیدہ حضور نبی **صلی الله علیه وسلم** می فرماید  
**مطلع** بابت سعادت قلبی الیوم مقبول **مستمع** شرنا لم یفید  
 مقبول و ما سعاد غداة البہر اذ رطبت الاغرن بغضین  
 الطرف مکول ہیفاء مقبلة جزاء مدبرۃ لا شیئ فک  
 سنا و لا طول **سوال** اگر کسی گوید آنچه دلایل با حجت  
 در باب اول و ثانی ذکر کرده شد بنمای آن بہر بر زمین بودہ است

که دلیلی بر تحریم غنای مطلق و ورود نیافتن حال آنکه بعضی  
آیات در کلام الله و اکثر احادیث در کتب حدیث و تحریم  
غنای مطلق موجود اند پس نفی تحریم اگر از دلایل  
اباحت قوی هستند ناسخ آن شدن میتواند و اگر مساوی  
اند معارض دلایل اباحت خواهد شد و حکم اذا تعارضنا  
تقاطع اصل و حرمت هر دو ثابت خواهد شد **جواب**  
کرات و مرات ایما کرده شده است که مطلب مانع از عدم ورود  
نفس عدم ورود آن در تحریم غنای مطلق است نه آنکه در  
تحریم یابد نیست هیچکدام قسم غنایا میزانی و از نشده  
است و اثبات این مطلب بوجوبی که مزیدی بر آن  
مستور نیست در فصل دوم باب اول گذشت و بنا بر  
مزید ایضاح باز با و از بلند میگویم بلکه بر سر سبقت  
میوانم که نفس از کتاب و سنت در تحریم غنای مطلق  
و ورود نیافتن است و آنچه وارد شده است در تحریم  
یابد است غنای خاص است بعضی علما بغیر میت مزید قوی

و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای ناهنجاری از امور و خاص در  
عام برده اند لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات و احادیث  
و اقوال مجتهدین که از آن اهل تحریم حرمت غنا علی الاطلاق مستنبط  
میگردد به ترتیب بیارد و جواب آنهمه از کتب تفسیر و حدیث  
و فتاوی معتبره بگذرانیم لیکن تفسیر آن جوابها در رفع احتمال نسخ  
و تغایر منسوق است بر نمید قواعده چند از اصول تفسیر  
و حدیث و فقه بنابر آن باب سوم بر آن مرتب کرده میشود  
اگر مدعی حرمت بدو ماغی نخواهد کرد و آنهمه را یک چشم انصاف و غور  
و احاطه خواهد نمود انشاء الله تعالی هر چه غفلت از دیده تحقیق طلبان  
**فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم مدعی مذکور**  
که در باب عدم اعطاء بزر قول علمای صوفیه بود و دفع توهم  
اینهمه که مذکور صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه  
دین و علمای مجتهدین است ظاهر انشاء دعوی مذکور است که در علم  
علمای تشیع که دین تحقیق ندارد اصل تصوف در کتاب  
و سنت یافته نمیشود و می پندارند که صحابه و تابعین صرف

و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای ناهنجاری از امور و خاص در  
عام برده اند لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات و احادیث  
و اقوال مجتهدین که از آن اهل تحریم حرمت غنا علی الاطلاق مستنبط  
میگردد به ترتیب بیارد و جواب آنهمه از کتب تفسیر و حدیث  
و فتاوی معتبره بگذرانیم لیکن تفسیر آن جوابها در رفع احتمال نسخ  
و تغایر منسوق است بر نمید قواعده چند از اصول تفسیر  
و حدیث و فقه بنابر آن باب سوم بر آن مرتب کرده میشود  
اگر مدعی حرمت بدو ماغی نخواهد کرد و آنهمه را یک چشم انصاف و غور  
و احاطه خواهد نمود انشاء الله تعالی هر چه غفلت از دیده تحقیق طلبان  
**فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم مدعی مذکور**  
که در باب عدم اعطاء بزر قول علمای صوفیه بود و دفع توهم  
اینهمه که مذکور صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه  
دین و علمای مجتهدین است ظاهر انشاء دعوی مذکور است که در علم  
علمای تشیع که دین تحقیق ندارد اصل تصوف در کتاب  
و سنت یافته نمیشود و می پندارند که صحابه و تابعین صرف

از صاحب نظران بوده اند و طریق فقر و فنا و حال و قال و  
 لبس صوفیه و مرقعه از مخترعات صوفیه است قرآن و حدیث برای  
 ناطق نیست و بقول مشهور الصوفی لا مذہب له مستوفی تابع مذہبی  
 نیستند لهذا قول آنها استناد را شاید **مثنوی صبا**  
 که زعم باطل و سوسی ظن و جسارت گستاخی و بی ادبی منکرین  
 نسبت صوفیه صافیه از آن جهت است که بر اسم و رسم و حقیقت  
 تصوف و اخبار و آثار صحابه و تابعین و اطوار و احوال  
 اینمیه مجتهدین الگای نداده اند ما هم به این علم و لایا با هم کبر  
 کلمه تخریج سن افوا هم ان یقولون الا کذباً **مثنوی**  
 گرفتار خواهد که پرده کس درو سیلش اندر طعنه پاکان برود  
 در خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زنده در عیب معیوبان نفس  
 از خدا خواهد که توفیق ادب بی ادب محروم گشت از فضل به  
 هر که گستاخی کند اندر طریق گردد اندر وادی حشر و خورق  
 پس بنا بر تئیه غافلین و پنهانی منکرین بیان مثنوی و رسم تصوف  
 و گواهی تسبیحان و حدیث بر آن و ذکر بر خنی از طریق و اخذ

نسبت و ليس خرقه و صوف صحابه و ائمه مجتهدین ضرور افتاد  
 اگر چه کتب قوم از ان مشحون است اما در بیشتر کتب بطور اهل  
 سلوک نوشته اند لیکن مادر اینجا از کلام علمای حنفین و فقهای  
 معتبرین و محدثین نقل میکنم انشا الله تعالی و فی هذا الفضل  
**اول القول الاول فی التصوف و رسمه**  
 علی ابن عثمان که از محققین علمای حنفیه است در کشف المحجوب  
 صوفی و تصوف آورده است ابو الحسن نویری گوید رسم  
 التصوف ترک کل غلبه تصوف است بازداشتن از جمله خطوط  
 نقیصاتی بود و تصوفیه هم الذین صفت ابر و احجم مصار و  
 الصفت الاولین یدری الحق و رسم وی میگوید الصوف  
 هو الذی لا یملک و لا یملک یعنی صوفی آن بود که هیچ  
 چیز از دست او نباشد و او هم در بند هیچ چیز نباشد و  
 این عبارت از عین و نابود ابو عمر دمشقی گوید التصوف  
 رویه الکونین بعین النفس بل غرض الطرف عن الکونین  
 محمد ابن علی ابن ابراهیم گوید رضی الله عنهما التصوف

نقل از ابن اسماعیل

خلق نفس زاده علیک فی الخلق زاده علیک فی التصوف  
شبهی گوید رضى الله عنه الصوفی لا یری فی الدارين مع الله  
غیر الله جنب گوید مع التصوف مبنی علی ثمان خصال السخا  
و الرضا و الصبر و الاشارة و العزیزه و ليس الصوف و السیا  
و الفقر اما السخا فلا براهم و اما الرضا فلا ستمعیل و اما الصبر  
فلا یوب و اما الاشارة فلزکریا و اما العزیزه فلم یح و اما ليس الصوف  
فلم یس و اما السیاحه فلم یس و اما الفقر فلم یحمد علی الله علیه  
و سلم یعنی بنای تصوف بر هشت خصلت است اقتداء بهشت  
پیغمبر علیه السلام سخاوت ابراهیم و انجان بود که سپرد را  
فدا کرد و برضا اسمعیل که فرمان خدا یتعالی رضا داد و  
ترک جان عزیز خود بگفت و بصبر یوب که اندر بلای کرنا  
و غرت رحمان صبر کرد و با اشاره ذکر یا که خدا یتعالی  
گفت لا تأکلوا الناس ثلثه ایام الا رمز او هم اندر مقصود است  
گفت ادنادی ره به نذا حقیقا و بعزیزت میچی که اندر وطن خود  
غریب بود و اندر میان خواهش از خویشان بیگانه

و بساحت عظمی که اندر سیاحت خود جهان مجرد بود که بجز  
 کاف و شانه نداشت چون دید که یکی بد و مرثه خود آب میخورد  
 کاسه بانداحت و چون دید که با انگشتان حلال میکند شانه  
 بانداحت و بپس صوف موسی که جامه و پشیم بود و فقیر  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که خدایتعالی کلید همه گنجها  
 روی زمین بد و فرستاد و گفت که منت بر خود منته و ازین  
 گنجهای خود بخل ساز گفت خواجه اسم باری خدا یا بیکر و زحر اگر سنه  
 دارد بیکر و زسیر انشی بدانکه در وجهه شمس یک طرفت باسم  
 صوفی کردی گفته اند که صوفی را از برای آن صوفی خوانند  
 که چانه صوف پوشد و بعضی گفته اند که از برای آن صوفی  
 خوانند که در صفا اول باشد بحضور حق و برخی گفته اند  
 بدان صوفی گویند که تولی باصحاب صفا کرده اند و بعضی  
 گفته اند که این اسم از صفا مشتق است **القول الثاني**  
**فی الایات و الاحادیث الداله علی روح**  
**اهل التصوف و اما الایات فمنها**

آیات و احادیث و کلمات  
 و کلمات و کلمات و کلمات

للفقراء الذين أحصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضرباً  
 في الأرض **بهم** الجاهل أغنياً من التقوى **ومنها** عيال لهم  
 الذين يبشرون على الأرض هواناً وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا  
 سبيلاً **ومنها** نساء فاجنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً وطعناً  
**ومنها** وأصبر لنفيك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي  
 يريدون وجهه **ومنها** ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة  
 والعشي يريدون وجهه **ومنها** ولا تعد عساك عنهم تريد  
 الحياة الدنيا **ومنها** نحن نقص عليك بنائهم بالحق أنهم  
 فتيحة أسما برهم وزدناهم بدي وربطنا على قلوبهم إذا قالوا  
 فقلوا ربنا رب السموات والأرض لمن ندعو من دونهما لقد  
 قلنا إذا شططنا إلى قوله وإذا أخرجناهم وما يعبدون إلا الله  
 فاقوا إلى الكف شير لكم ربكم من رحمة وبهي لكم من أمركم  
 مرقها وترى الشمس إذا طلعت تزاور عن كهف ذات اليمين  
 وإذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم في فجوة منه ذلك من  
 آيات الله من يهدي الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له



١٤٢  
 وليا مرشدا ومثلا ذلك كثير واما الاحاديث فمنها  
 قوله صلى الله عليه وسلم من سمع صوت ابل القنوص  
 فلا يؤمن علي وعائيم كتب عند الله من الغافلين **وقال**  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الشريعة اقوال والطريقة  
 افعال والحقيقة احوالي **وقال** النبي صلى الله عليه وسلم  
 علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه اذا تقرب الناس الى خالقهم  
 بالزهد والتقرب الى ربك بالفزع والعقل والتسليم بالدين  
 والزهد عن الناس في الدنيا وعند الله في الآخرة **وقال**  
 عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال هذا سبيل الله ثم خط خطا عن يمينه وشماله وقال هذا  
 سبيل علي كل سبيل سبي شيطان يدعو اليه ثم قرأ ان هذا  
 صراطي مستقيما فابعوه **وقال** عليه السلام لمن يدرك  
 كيف اصحبت يا ابن حارث قال اصحبت انا ومناحقا قال  
 لكل حق حقيقة فما حقيقة ايمانك يا ابن حارث فاجاب قال  
 صرف نفسي عن الدنيا فاستقيت في شدة حياء وورع

احاديث في البراءة والبر

فوینها و فضیلتها و اطاعت بناری و اسیرت بی و کالی نظر الی  
 عرش ربی بارتنا و نظر الی اهل الحجة یقین آورون منها و اهل  
 النار یتنارون قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اصبت  
 فالتمستم کتة بدن الله و قیامه با مژشر لعیة و الاخذ بالا  
 و العزيمة لبهرت و طهارة و عزوف لفق عن الموشتهات  
 و علی بذ القیاس دیگر آیات و احادیث لا تعد و لا تحصى در  
 مدح فقر و تصوف وارد اند عرض مولف از نقل اقوال  
 مذکور نیست که تصوف بجمیع عالی خودش محمود و از صفات  
 انبیاء است علیهم السلام و ذات فالیض البرکات خلفای  
 راشدین و ائمه مصلحین و مجتهدین شرع مستنبضین  
 همین صفات بوده است مگر اسم صوفیه در صدر اول  
 دوم رایج نبود بعد و در شمال از هجرت شایع شده است  
 هذا الایمة مجتهدین باین لقب مشتهر نبودند اما بحالیه تصوف  
 راسته و حله طریقت میراسته بودند و اخذ نسبت  
 ظن از صحابه و تابعین که معاصرا آنها بودند کرده اند

و لباس صوف که مخصوص صوفیان است پوشیده اند

## القول الثالث فی لباس الصوف والمرقع

صاحب کشف المحجوب بانی و لباس المرقعات نوشته در آن

میگوید بد آنکه شعار مرقع و لباس مرقع است و لباس مرقعات سنت

است از آنجا که رسول صلی الله علیه و آله فرمود علیکم بلباس الصوف تجدون

حلاوة الايمان فی قلوبکم و نیز یکی از صحابه گوید کان النبی صلی الله

علیه وسلم یلبس الصوف و یرکب الثمار و نیز رسول گفت

مرعایشه را رضی الله عنهما لا تقضی الثوب حتی ترقیفت

بر شما باد جامه پشمین تا حلاوت ایمان یا سید و روا

کرده اند که معمیه جامه پشمین پوشید و بر خمر سوار شد

و نیز گفت مرعایشه را که یا عالیه جامه را دور کن تا پیوندد

بر آن ترتیبی و از عمر خطاب میآید رضی الله عنه که وسیع

مرقع پوشید و رقع بر آن گذاشته بود که مومنان

سبک بود و از امیر المومنین علی رضی الله عنه میآید که بر اسب

داشت که مومنان با کتخان برادر بود و اگر دست

برای اصل صوف و مرقع  
در بیان لباس صوف و مرقع

پیراهنی دراز تر پوشیدنی سیر استین آن فرو دریدی  
 و نیز رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمان آمد از خدای  
 عزوجل بقصیر جامه چنانکه گفت و ثیاب که فطره ای فطره حسن بصر  
 گوید رح که هفتاد بدر پیرا دیدم که همه را جامه پشمین بود و  
 صد لقمه اکبر اندر حال تجریدش جامه صوف پوشیده  
 و هم حسن بصری گوید رح که سلمان را دیدم رح کلیه  
 باره قعها پوشیده و امیر المؤمنین عمر رضی و علی و بر من  
 جیان رح روایت آرند که ایشان مرا و کسیری را  
 رضا با جامه پشمین دیدند و قعها بر آن گذاشته و حسن بصری  
 و مالک بن دینار و سفیان ثوری رح جمله صاحب  
 صوف بودند و از امام عالم ابو حنیفه کوفی رح روایت آرند  
 و این روایت اندر کتاب مشایخ که محمد بن عسلی حکیم ترمذی  
 تألیف کرده است مکتوب است که در استدا و می صوف  
 پوشید قصد عزلت کرده تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
 در خواب دید گفت ترا اندر میان خلق می باید بود از آنچه

در کتاب مشایخ که محمد بن عسلی حکیم ترمذی  
 تألیف کرده است مکتوب است که در استدا و می صوف

سبب احای سنت من توی انگاه دست از غلظت بداشت  
و بر گز جامه پوشیده که آنرا قیمتی بودی و د او دطای رطبت  
صوف فرمود و او یکی از متصوفه بود ابراهیم بن ادم هم نزدیک  
امام ابوحنیفه اندر آمد با مرقعه صوف اصحاب ویرانچشم  
تغییر نکردند ابوحنیفه گفت سیدنا ابراهیم بن ادم اصحاب  
گفتند بر زبان امام نزل نرود وی این سیادت بچهار  
گفت بخدایت برو دام که دی بخدایت خداوند تعالی  
مشغول شد و ما بخدایت تنهای خود تا وی گشت اتم  
و شیخ فرید الدین عطار قدس سره در تذکره الاولیاء  
در ذکر امام معتز دای و پیشوای صوفیان کرام مینویسد  
آن چراغ شریع و ملت آن شمع دین و دولت و ان  
نعمان ثابت خلایق و آن عیان جواهر معالی و دقایق آن عارف  
و عالم و صوفی امام جهان امام اعظم ابوحنیفه کوفی <sup>صفت</sup>  
کسیکه همه زبانها ستوده باشند و همه ملتها مقبول <sup>گفت</sup>  
در احسان و محابده است و خلوت است و مشایخه او نهایت <sup>است</sup>

و در اصول طریقت و فروع شریعت درجه رفیع و نظر  
 نافذ داشت از هوکان فی الدرجه القصوی والدین العلیا  
 و چندین از صحابه را دریافته بود چون عبد الله بن جبر و بنتر  
 ابن مالک و جابر ابن عبد الله و عبد الله ابن اویس  
 و اثن بن الاشعث و عایشه بنت حجر رضی الله عنهم و بسیار  
 متشیخ را دیده بود و با امام جعفر صادق رحمه الله صحبت داشته  
 و او را علم فضیل عیاض و ابراهیم ادریس و بشر بن  
 و داود طای بود و جمیع الله و کواه بزرگی او در شاگردان او  
 است و آنگاه که سیر روضه سید المرسلین صلوات الله  
 علیه میرفت و میگفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب  
 نمیداد و علیک السلام یا امام المرسلین و در آوا آن کار غریبت  
 غریبتر کرد که تو چه لقبی بیده حقیقی داشت و روی از  
 خلق بگردانید و صدقه در پوشتید تا شبی بخواب دید که  
 او سترخانها پیچید علی الله علیه و سلم از آنکه گوی کرد  
 و بعضی را از بعضی از حضرت پیار میکرد و آن بیت آن

یکی از صحابه را تعبیر آن خواب پرسیدند او گفت تو در عالم  
 پیغامبر علیه السلام بدرجه بزرگ رسی چنانچه در آن مستقر  
 شوی هیچ از ستم بد کنی و یکبار دیگر پیغامبر علیه السلام  
 بخواب دید که میگوید یا اباحنیفه ترا بسبب آن زنده گردانند  
 ما سنت من زنده گردانی قصد غایت کن انشی کلامه  
 بعد ف اکثره و علی هذا القیاس احوال مالک و شافعی  
 و احمد ابن حنبل علی نبیا و علیهم السلام زمره قدما  
 صوفیه کرام در کتب معتبرین مرقوم و مسطور است یعنی بصورتی  
 لاذهب له از کلام قدوة المحققین شیخ عبد الحق دهلوی  
 که از شرح سفر السعادت نقل کرده می آید بر منکرین روشن  
 خواهد شد شیخ رحمه الله علیه بعد ذکر احوال ائمه مجتهدین  
 می نویسد **وصل** این چهار تن از امامان دین و معتقدان  
 ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف  
 و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان  
 مانع و منسوخ کرده و غایت بذل مجهود و درین باب فرموده اند

در بیان کتب معتبره و در بیان صوفیه کرام  
 لاذهب له  
 نقل عبارت شرح سفر السعادت

استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب سنت و  
و غیر مجتهد آنرا آخر تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و می‌توانیم  
طریقت و بزرگان ایشان سببین مذاصب بوده اند یا رب  
بکر آنها که از ایشان بنایه اجتهاد رسیده و موافق یا مخالف  
ایشان برای خود اجتهاد می نموده باشند و الله اعلم  
و آنکه گویند الصوفی لاند مذصب که نه بان معنیست که او را  
در دین مذمبی نیست و تابع ائمه مذاسب نه و هر چه خاطرش  
خوش دارد و دلش بآید آن حکم کند هم بدان عمل کند  
حاشا بلکه تو حدیث ضایحه گفته اند آنست که وی در بعضی  
مواضع از مذاسب آنچه در آن ورع و اجتهاد می‌بیند باید اختیار  
کند بر مذصب که باشد و با آنکه مذصب اهل حدیث رود که هر  
حدیث صحیح باید بر آن عمل کند محققان گویند که این نیز علی  
الاطلاق صحیح نبود تحقیق آنست که هم از روایات مذصب خود که  
آنرا اختیار کرده و وجه قیاس ساختند است و دایمی  
اختیار کند که احوط بود یا موافق یا بر حدیث صحیح باشد



اگر چه ظاهر روایت و مشهور از آن مذہب نبود و الا تفرق  
 مذہب و تعدد وجه موجب تفرق اعمال ظاهر کرد و از آنجا سر  
 متفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبل از توجیهی  
 باید چه امام شریعت وجه شیع طریقت با بنای توحید یکم و قدم  
 تحقیق را سخ کرد و وجه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشعب  
 فروع بود پس ضبط نفس باصل مرجوع الیه فقها اصولاً و تصوفاً  
 لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در سجد  
 آمده که استغث قلبک یعنی ضوئی از دل خود طلب بفرجه  
 فرماید و بدینچه حکم کند بر آن رود در صورتی تردد  
 و تند بدب یعنی آنجا که دلائل از قرآن و احادیث و اقوال  
 این علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایره تجربه و نیرو  
 افکند حاکم در تصور است تحری قلب و ترجیح اوست تا از آن  
 احوال آنچه در نشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و این  
 نیز در ماده قلب مظهری است بر نور ایمان و تقوی است که نور  
 فراست که در جوهر ایمان ابداع نموده اند آنچه حق است و باید

و آن مشق اختیار کند که خیر و صواب در آن بوده اند  
 هر چه در وجهش رفت پیران عمل کنند بی رجوع بدلائل شرعی  
 این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بالعزیم  
 است انشی کلامه جعل الله فی الخبیة مقامه **سوال** اگر کسی  
 گوید که آنچه حال اقصاف ائمه و مجتهدین بصفت تصوف  
 بیان کردی از روی کتب سیر و سلوک بود اما اینچنین  
 ثبوت تردد فقها اعتماد در انشاید **جوابش** آنکه این ثابت  
 ابو حنیفه رضی الله عنه بنویسد از آن نیز بخلی امام اعظم رحمه الله  
 بکمال تصوف و بودن اکابر صوفیه و غایت علم ظاهر و باطن مقلدین  
 و پیروان آن معتقد ای شریعت متین و ادراک والد  
 ماجد امام تمام صحبت امیر المومنین علی مرتضی را علی بنیاد  
 علیهم السلام ثابت است اگر چه در اثبات این محالات طوالت  
 است لیکن بحکم آنکه **عدد** ذکر لغمان لسان ذکره  
 هم المسک ماکر هیه میفصیح نقل کردن عبارت در مختار  
 و در اینجا واجب افتاد و می نموده قال الله رحمه الله و نقل

حاجت در این کتاب از سیر و سلوک  
 در باب اول و دوم و سوم و چهارم

اینکه در این کتاب از سیر و سلوک  
 در باب اول و دوم و سوم و چهارم

الضيف الشافعي حيث قال من اراد الفقه فليذكر اصحاب <sup>حنيفة</sup>   
 فان المعاني قد تيرت لهم والدماء صرف فقيها لا لا مكتب محمد   
 ابن الحسين قال اسمعيل ابن ابي رجا، وايت محمد في المنام   
 فقلت له ما فعل السديك قال غفر لي ثم قال لو اردت ان   
 اعديك ما جعلت هذا العلم فيك قلت له فابن ابو يوسف قال   
 فوفنا بدرجه قلت فابن ابو حنيفة قال بيها ذاك في اعلان   
 كيف قد صلي الف نوصو والعشا اربعين سنة ورجع   
 وحمسين نخه ورا ربه في المنام ما به مرة دلهما قصه مشهورة   
 وفي حجة الاخير استاذن حجة الكعبة بالدخول ليل القام   
 بين العمودين على رحلة النبي ووضع اليه على ظهره حتى   
 ختم القرآن فلما سلم كي وناجي ربه وقال النبي ما عندك   
 هذا العبد الضعيف حق عبادتك لكن عرفك حق تسعيرك   
 فحب نقصان خدمته لكالم معرفته فمشت ما تف من البيت   
 بالاحنيفة قد عرفنا حق المعرفة وقد خدمتنا فاست   
 الخد مسته وقد غفرنا لك ولحسن اتيك من كان على

١٨٠  
فذهبك الى يوم القيمة وتيسل لا يجنيه ثم انجنت ما بلغت  
قال ما نجلت الا فاداة وما استنكفت عن الاستناده  
قال مسافر اين كدام من جعل ابا حنيفة بينه وبين الله عز وجل  
ان لا يخاف قال فيه حسبي من الخيرات ما اعد به يوم القيمة في  
رضي الرحمن ومن النبي محمد خير الوري ثم اعتقادى ذنب النعمان  
وعنه عليه السلام ان آدم افتخرني وانا افتخر برسل من  
امسى اسمه نعمان وكنية ابو حنيفة هو سراج امسى وعنه  
عليه الصلوة والسلام ان ساير الانبياء يفتخرون بي  
وانا افتخر بابي حنيفة من احبته فقد احبني ومن العصبه فقد العصبني  
كذا في التقديم شرح مقدمه ابي الليث وروى الجرجاني  
في مناقبه بسنده بسهل بن عبد الله التستري انه قال لو كان  
في امته موسى وعيسى مثل ابي حنيفة لاشهدوا وادلهما نصره او  
سناقه اكثر من ان يحصى وصفه فيها سبط ابن الخوري جليل  
كبيرين وشماه الانتصار لا امام آئمة الامصار وصفه غيره  
اكثر من ذلك والحق اصل ان ابا حنيفة النعمان من عظم

معجزات المصطفى بعد القرآن وسبب من مناقبه استثنائية  
 ما قال قولاً لا أحس به امام من للائمة الاعلام وقد جعل الحكم  
 لاصحابه واتباعه من زمانه الى هذه الايام الى ان يحكم بمذبي  
 عليه السلام وهو كان المصنف الحقيقي رضي الله عنه اجره واجرم من  
 الفقه والفقه و فرع احكامه على اصوله العظام الى يوم النسخ  
 والقيام ونذايد على امر عظيم ختم به من بين سائر  
 العظام كيف لا وقد استقر على مذبيته من الاولياء  
 الكرام ممن انصف بنبات المجاهدة ورخص في ميدان المشايخ  
 كابرهم بن اديم وشفيق البلخي ومعرف الكرخي والي يري  
 وفضل بن عياض وداود البطاي والي صام الله تعالى خلف  
 بن اليوب وعبد الله بن المبارك ودكع بن الجراح والي كرم  
 الوردان وغيرهم ممن لا يحصى لهم عدة ان يستقص فلو وجدوا  
 شبهة ما استغوه ولا انتدوا به ولا وافقه وقد  
 قال ابو القاسم القشيري في رسالته مع صلاحية في مذبي  
 ولقد مر في هذه الطريقة سمعت الاسناد انا على الدان يقول

ذكر اولي العظام  
 كابرهم بن اديم

انا اخذت هذه الطريقة من ابى القاسم النصير ابادى وقال  
 ابو القاسم انا اخذتها من الشبلى هو اخذها من الجنييد البغدادي  
 وهو اخذ من السري السقطي وهو من المعروف الكرخي وهو من  
 داود الطائفي وهو اخذ العلم والطريقة من ابى حنيفة وكل ستم  
 عليه واقر بفضل نجبائك يا اخي ان لم يكن لك <sup>أشوة</sup> ~~أشوة~~ <sup>أشوة</sup> في  
 هؤلاء السادة الكبار كما لا يستهين في هذا القرار والافتخار ولم يعم  
 هذه الطريقة وارباب الشريعة والحقيقة ومن بعدهم في هذا الامر فكلهم  
 تبع وكل ما خالف ما اعتمدوه مردود ويستدع وبالجملة فليس  
 ابو حنيفة في زهدة وورعه وعبادة وعلمه وفهمه بمشارك ومما قال  
 فيه ابن المبارك **لظلم** لقد ران البلاد ومن عليها امام المسلمين  
 ابو حنيفة باحكام واثار وفقه كاياات الزبور على صحيفه فها في الشريعة  
 له نظير ولا بالمغربين ولا يكون **س** ببت شهر اسير اللباني  
 وخام نهاره يوم حنيفة فمن كالي حنيفة في علاه امام الخليفة والخليفة  
 رايت الغائبين له سفا خلاص الحق سبع حج ضعيفه وكيف يحل  
 ان تؤدى فقيهه له غنى الارض اثار شريفه وقد قال ابن ابريس

٢٠٠  
مقالا صحح النقل في حكم لطيفة بان الناس في فقه عيان  
على فقه الامام ابي حنيفة فلعنه ربنا عدد اول على من  
قول ابي حنيفة وقد ثبت ان ثابدا والامام ادر  
الامام عيسى بن ابي طالب رفته فذعالة ولذرتة بالبركة  
وصح ان ابا حنيفة سمع الحديث من سبعة من الصحابة كما بسط  
في انزيعه الفتي وادرك السبعين وخمسين صحابيا كما بسط  
في اداب الصغار وقد ذكر العلامة شمس الدين محمد الوائلي  
عرب شاه الامام عيسى الفتي في منظومه الاثني عشرية بحواجر  
العقائد ودرر القلاد ثمانية من الصحابة ممن روى عنهم الامام  
الا عظم ابو حنيفة رحمة الله عليه وعليهم اجمعين حيث قال معتقدا  
مذهب عظيم الشأن ابي حنيفة الفتي النعمان الباقي سائق ائمة الدين  
والعلم سراج الامة جمعوا من اصحاب النبي ادر كما اشرتم فذاقت  
وسلكا طريقة واضحة المنهاج سالمة من الضلال الداحي وقد روى  
عن انس وجابر وابن ابي ادنى كذا عن عامر اعني بالطفيل  
والن واثله وابن ابي الفتي واثله عن ابن حنبل

و در وی الامام و بهت حج و سی التمام و رضی الله الکرم  
 عنهم و عن کل الصحاب العظام و توفی بغير اذنب فی السجود قبل  
 الغضا و له سبعون سنة بتاریخ خمسين و هاتین و یوم توفی  
 و لد الامام الشافعی فقدیم من مناصبه انتی تلیه و اگر کسی را  
 زعم این معنی باشد که آنچه بزرگبای امام ابوحنیفه رحمه الله منقول  
 بعد کثرت عبادتها باصحاب طواهر هم میسر گردید پس  
 اوصاف مذکوره بر عرفان حسی و فیضان اصلی دلیل  
 نمیتواند شد گویم زعم مذکور فاسد است بلکه امام تمام از ایام  
 عارف و موجد بود برای اثبات ایدع احکامات خطیب  
 خوارزمی که صاحب شایه و النظایر لغت سل میکند کافی است  
**فی الاشباه و النظایر** علی الخطیب الخوارزمی  
 ان کتب الروم ارسل الی الخلیفه مالاجیز یلا علی ید رسولہ و امر  
 بسال العلماء عن ثلث مسائل فان هم اجابوا بذل لهم المال  
 و ان لم یجبهوا فاطلب من المسلمین الخراج قال العلماء فلم یأت  
 احد بما یقنع فیه سقن و کان الامام اذا ذاک مصیبا ما ضل

در کتابت امامان  
 خطیب الخوارزمی و النظایر



فأستأذنت في جواب الرومي فلم يأذن له مقام واستأذن من  
الجليلة فأذن له وكان الرومي على المنبر فقال له أسألك أنت قال  
نعم قال انزل مكانك الأرض وسكن في المنبر فترى الرومي  
وصعد البوصيفة ثم فقال سل فقال أي شيء كان قبل  
قال بل تعرف الله قال نعم قال ما قبل الواحد قال لا  
ليس بشيء قال إذا لم يكن قبل الواحد المجازي اللفظ  
شيء فكيف يكون قبل الواحد الحقيقي فقال الرومي في أي جهة وجه  
تعالى قال إذا وضعت السراج قال أي وجه لوجه قال  
وجعل نورسوى فيه الجهات الأربع فقال إذا كان النور المجازي  
الاستفاد الزايل لا وجه له إلى جهة فتور خالق السموات والأرض  
الباقى الدائم المفيض كيف يكون له جهة قال الرومي بماذا  
السد تعالى قال إذا كان للمنبر شبه شئ كان انزله وإذا كان  
على الأرض سوحده فقل رفته كل يوم هو في مكان فترك المال  
وعاد إلى الروم **سؤال** الكراميه دين وعلمای  
مجتهدین همه بر طایفه تصوف بودند و اینکار علماء بطرف

صوفیه موسسین و کتب ایشان مستحبه شدی و انکار این  
 شریعت بر اصحاب طریقت مشهور است چنانچه بعضی علمای سنی  
 شیخ محی الدین بن عربی قدس سره که راس رئیس  
 صوفیه است نسبت کفر و الحاد کرده اند و نوشته اند که  
 الحاکم وی خارج از شریعت است و برای ابطال خلق الله  
 کرده است هر که مطالعه آن کند مبتدع و ملحد است **جواب**  
 اگر در رد و انکار بر صوفیه آیتی یا حدیثی یا قولی مجتهد دارد شده  
 است نشان باید داد و الاراد و انکارنا اعلان و نام نهادن و  
 مستعصیان دلیل بطلان حقیقت نمیشود چه رد و انکار علما  
 پیرو و نصاری در ساحت قدس جناب رساله بآب و  
 سوره الطن خوارج در حق ائمه اطهار و طعن و تشنیع علمای شیعه  
 نسبت باصحاب کبار و جرح و قدس حکما کمال مملکتین نابدار  
 از قدیم شده آمده است پس اگر فقهی مستعصب با عالمی متعصب  
 بمعنی لغو و نارسیده در نشان صوفیه قدرت اسرار هم  
 حرفی زند یا برای بدنامی شیخی از مشایخ بعضی کلمات

جواب بدو و انکار علما که بر صوفیه  
 شیعه کلام شیخ محی الدین ابن عربی کرده اند

شرح را بدو مشوب میانه در مضرتی ندارد و تحقیقین فقیهها بخرید  
 و تقدیس این کرده حق پزوه لب نکشوده اند شاید این مدعا  
 کلام مولانا مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس است که مصنف  
 در المختار آنرا آورده است بنا بر این عبارت در المختار در خصوص  
 بجه نقل کرده میاید فی المختار و فی المعروضات  
 المزموره ما معناه ان من قال عن فصوص الحکم للشیخ محمد  
 بن عربی انه خارج عن الشریعة وقد صحیفه لا ضلال خلق الله لک  
 وکل من طالعہ بلحد ما ذایلزمه اجاب نعم فی بعض کلمات تناسل  
 و تکلف بعض المتصنفین لا رجوعها الی الشریعة لکننا نقول ان  
 بعض الیهود افترانا علی الشیخ قدس الله سره فوجب الاحتیاط  
 بترک مطاعه تلك الکلمات وقد صدر امر سلطانی بالتحقیق  
 الایمتنا ب من کل وجه انتی فلیحفظ وقد اثنی صاحب القاموس  
 علیه فکیف اللهم انطقا بما فیہ رضاک الذی اعتقده وادین الله  
 انه کان رضی الله عنه شیخ الطریقه حالا وعلما و امام الحق  
 انما و رسوم و محی رسوم السعادت فعلا و اسسها لذلک تعلقل

شیخ محمد بن عربی  
 در المختار

فكر المرء في طرف من علمه غرقت فيه فواطره عجاب اى بحر لا كمدره  
 الدلاء و يسحاب يتقاصم عنه الا لواء كجانت وعونه تحرق السبع  
 الطبايق و مستغرق بركانه فتكاد الافاق و الى اصفه و هو يقيناً  
 ما و صفته و ناظر بما في كنهه و غالب طين الى ما الصفة و ما على  
 اذا ما قلت معتقدى مع الجحول بطن الجبل عدوانا و السدود  
 و الله عظيم و من اقامه حجه الله برمانا ان الذى قلت بعضاً  
 من مناقبه ما زوت الا عسلى زوت نقصانا الى ان قال  
 و من خواص كنهه انه من و طيب على مرطالها الشرح صدره  
 المعضلات و حل المشكلات و قد اشي عليه العارف بالله  
 عبد الوهاب الشعرانى سمانى كتابه بنبه الاغنياء على قطره من بحر  
 علوم الاولياى فعليك و بالله التوفيق اننى و يتلوه الباب الثالث  
**باب ثالث ورايات** و احاديث و روايات نفسي  
 كه مدعيان حرمت بدان استدلال مى كنند و جواب ان و  
 اين باب شمل است بر بد ايات و هو البطون بد ايه اولي  
 و در ايات قرانى و آن چهار آيت اند **الايت الاولى**

در بیان حرمت بدان استدلال می کنند

و سن الناس من تشیری لهو الحديث یجنب عن سبیل الدنیا و یعلم  
 و یقصد ما یرید اولیک لهم عذاب مهین <sup>که</sup> معنی آنکه از مردمان است  
 است که میخیزد سخن باری تا گمراه سازد مردمان را از راه خدا  
 یعنی راستی و بر تانی و میگوید قرات قرآن را بازی آن  
 کرده مرا ایشان راست عذاب میکنند فقط آمل تحریم میگویند که  
 این آیه کریمه در تحریم غنای مطلق نازل شده است باز امیر  
 باشد یا بلاغ از امیر و در وجه استدلال بسیارند که بعضی مفسران  
 از عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن عباس روایت کرده اند  
 که مراد از لهو حدیث غنا است جوالبش اینکه آیه مذکوره که در  
 اول سوره لقمان واقع است شان نزولش مفسران  
 مثل سیماوی و حسینی و احمدی و غیر هم همین نوشته اند  
 که خضر ابن حارث مشرک به تجارت جانب فارس رفته و قصه رستم  
 و اسفندیار خریده در جامع قریش بنوعی بمسامع ایشان رسانیده  
 که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزدند که اگر محمد صلعم از قصه  
 عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خیر میزد پس از قصه

و یقصد ما یرید  
 اولیک لهم عذاب مهین

مملکت و قصص ملوک عجم سخن میگویم پس هر که در معنی و مورد آیه  
 کریمه تامل خواهد کرد خواهد دانست که آنرا بر طاعت و حرمت  
 غنا اصلا دلالت نیست و از آن تعلقی ندارد و آنچه نسبت  
 باین عباس میکند آنست که در تفسیر یضای وی و بنوی و اقم  
 شده است باین عباس و قتل کسان لشتری المغنیات و کلمه  
 علی معاشره من اراد الاسلام و مغنیه عنه یعنی و بعضی گفته  
 که مشرک مذکور کینز کان مغنیه خریدی و هر که اراده اسلام  
 میکرد برای مباشرت او سفیرستادی رفتی که اسلام مانع  
 است بهتر است ما معاشرت با چنین زنان باید دانست که او را  
 روایت مذکوره ضعیف است چنانچه لفظ قتل دلالت بر آن  
 بر تقدیر صحت میوید قول ما است زیرا که در صدر مذکور شده  
 به غنای مقررین با منکرات بالالتحاق حرام است و آنچه مشرک  
 مذکور میکرد در آن تجویز نما و شرب خمر و بازداشتن  
 مردم از اسلام و گمراهی از راه خدا و نظر داشت اگر  
 بر حرمت همچو غنا آیه را دلالت یابند عین مدعای ما است

پس کجاست آیه مذکوره را دلالت بر حرمت غنای جاریه بر  
 مالک و برای غیروی در حالیکه با و میهنده آخرت  
 و در غنای راه خدا باشد چنانچه سماع آن از پیغمبر و صحابه و از احادیث  
 گذشت و بعضی از علماء متعصبین که روایت و دروایت  
 از کتاب نیست و ندارند و معنی ناسخ و منسوخ نمیدانند و اصول  
 حدیث و فقه را گمراه میکنند این آیه را بر حرمت غنای مطلق  
 قاطع پنداشته مبالغه با تمیز نموده اند که آیه مذکوره ناسخ حکم احادیث  
 را با حمت غناست و صرف بدست آویند آیه مذکوره در حرمت غنا  
 رساله تصنیف کرده و در آن نوشته اند قد ذکر فی الکتاب المعبره  
 من الاحادیث ان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما  
 قد حلفا و قالان هذه الآية ما نزلت الا فی حرمته الغنا و مکرمه  
 و سعید ابن جبیر ایضا قال لا مثل ذلک انتهى پس برای رد زعم  
 همچو متعصبانند و مقلدان و خریدان او واجب افتاد که  
 آنچه مفسرین و محققین احادیث در تفسیر آن مذکوره نوشته اند  
 بعبارت نقل کرده آید قال فی تفسیر بحر الحقائق ما شغل

ذكره وسماه فهو لهو الحديث وفي تفسير الغرر لا اشاره  
 في لهو الحديث الى طلب علوم الفلسفة من علم الطبيع والرياء  
 وعلم الاكثير واليزججيات واما طيل الزنا وقته وشرها ثم لان  
 هذه كلها مفسدة للخلق يحبونها انما تنوعه وقال في تفسيره عالم  
 قال الكلبي وسقا قل نزلت في المنصرين الحارث كان يتجرباني  
 فارس ويشترى فيها اخبار العجم ويحدث بها قريشا ويقول ان  
 محمد اتخذكم حديثا عادو ثمود وانا احدكم حديثا رستم واسف  
 واخبار الاكاسرة فحملوا حديثه ونيزكون استماع القرآن فاتزل الله  
 تعالى هذا الاية وقال ابن جرير هو الطبل ومن الضحك وهو الشكر  
 وقال قتادة وهو كل لهو واللهو كل باطل يلبي عن الخير عما يلبي  
 وفي ايضا وي ما يلبي عما يلبي كالا حديث التي لا اصل لها ولا طيرتي  
 لا اعتبار فيها والمصاحف وقصود الكلام فقل نزلت  
 في نصر ابن الحارث الذي اخره وايضا لم يلبي في تفسيره الاية  
 في كتب الاحاديث الصحيح رواية الا في الترمذي قال حديثا فنية  
 قال اخبرنا بكر بن مضر عن عبد الله بن رضر عن علي بن زيد عن



ابي عبد الرحمن عن ابي امامة رضى الله تعالى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبيعوا الثمنيات ولا تشتروا من ولا تعلموا من ولا يبيعوا في تجارة فنين وشمسين حرام وفي مثل هذا انزلت هذه الآية ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله الى اخره وقد قالوا هذا حديث غريب وايمامنا ومن حديث القاسم عن ابي امامة والقاسم ثقة وعلي بن زيد ضعيف في الحديث قال محمد بن اسمعيل البخاري والنهي ليس لاجل الضار بل يحتمل ان يكون لاجل عدم انضباط هذا الوصف او لانه يبيع الاشياء التي لا تقابل بالعوض شرعا مثل ماء الفحل فانه لا يصح بيعه ولا اجاره يسمون الحديث ضعيف قال محمد بن اسمعيل البخاري واما عنكم بان ابن عباس وابن مسعود رضى الله عنهما خلفا ان لهو الحديث هو العناء هذا افرا كعض لانه لو ثبت عنهما هذا القول لمخرجه اهل الحديث في كتبهم لان قول الصحابي وصفه وتقريره ايضا حديث كما هو مقرر عند اهل الحديث واما ما سماه في درمقا صدقته تصحيحه فانه كذا ثبت عنهما بان ابن عباس وابن مسعود كذب كعض است

واطلاقاً رغم انهم يعني كآية من تشترى لهذا الحديث ناسخ احاديث  
 ابحاث است اوقوف است بردال من ضابطه علم القرآن وقاعد  
 اصول الحديث ضابطه من الاثقان في علم القرآن للجلال الدين  
 السيوطي قال ابو القاسم الحسن ابن محمد ابن حبيب النشاوري في  
 كتابه التبيين على فضل علوم القرآن علم ترويه وجهه وترتيب ما نزل  
 بحكمه والهدية وما نزل بحكمه مدني وما نزل بالهدية وحكمه  
 وما نزل بحكمه في اهل الهدية وما نزل بالهدية في اهل حكمه وما نزل  
 ترويه الحكمي بالهدية وما نزل ترويه الهدية بالحكمي وما نزل بالهدية  
 وما نزل به بيت المقدس وما نزل ما طالف وما نزل بالهدية  
 وما نزل ليلاً وما نزل نهاراً وما نزل شجراً وما نزل مفرداً  
 والايات الدنيات في السور الكلية والايات الكميات في السور  
 وما نزل من مكة الى المدينة وما نزل من المدينة الى ارض الحبشة وما  
 نزل مجزئاً وما نزل مفسراً وما نزل لافوا فيه فقال بعضهم مدني و  
 بعضهم مكّي فلهذا خمسة وعشرون وجهاً من لم يعرفها ولم يبينها  
 لم يكن له ان يتكلم في كتاب الله تعالى فاني

منها

ضابطه

منها

ضابطه

منها

ضابطه

منها

ضابطه

منها

ضابطه

منها

ضابطه

منها

ضابطه

منها

در اصول حدیث از جامع اصول لابن اثیر حدیث نسخ ان الخطاب  
 الدال علی ارتفاع الحکم الثابت بالخطاب المتقدم علی وجه  
 لولاه لكان ثابتاً مع تراخیه يجوز نسخ خبر الواحد بخبر الواحد  
 والنواثر ولا يجوز نسخ المتن اثر بخبر الواحد بخبر <sup>النسخ الآخر</sup> واحد  
 بفعل واحد فی وقت واحد قال الشافعی لا يجوز نسخ السنن  
 بالقرآن كما لا يجوز نسخ القرآن بالسنة خلافاً لغيره ونسخ الحكم لغير  
 النص لا ينسخ حکم کذا ما لم یفعل سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم فاذا قال ذلك نظر فی الحكم المكان ثابتاً بخبر الواحد  
 صار منسوخاً بقوله وان كان قاطعاً فلا يجوز نسخ النص القاطع <sup>النواثر</sup>  
 بالقياس المعلوم بالظن والاجتهاد انتهى المحض كلامه واذا غر  
 به المنقول وبالد التوفيق ولا تخاف من الخطاب الكلام فی  
 هذا المقام لانه من منزلة الاقدام بدلكه هر که در هذا بطله و  
 قاعده مذکوره غور خواهد کرد حکم خواهد نمود که دعوی  
 نسخ احادیث اباحت بآیه من الناس من اشتري ليهو الحديث  
 باطل است بچند وجوه اول اینکه بحسب سبب شافعی رحمہ تعالیٰ

۲۱  
ناسخ حدیث اضلال نمیشود و بر بنسب حنفی نیز قرآن که غیر نص است  
ناسخ حدیث صحیح که از قسم نص باشد نمیتواند شد و دوم از حد  
نسخ که در صدر مرقوم گشته واضح است که ناسخ غیر از نص  
نمیباشد و نص در اصطلاح عبارت است از کلام ظاهر المعنی  
که سوق کرده باشد در امر خاص مثل اعلنوا النکاح واضربوا  
علیه بالدفوف و سوق آیه مذکوره هرگز در حرمت غنا نیست  
تا ارتضاع حکم ایاحت نماید بلکه سوق آیه مرقومه اندر معنی  
که هر که بسفهان باطل مردم را از راه خدا اگر راه سازد و  
دارد قرائت قرآن باز دارد او مستحق عذاب است آیه یوم  
اینکه الزام غایبه که در لبضل عن سبیل الله واقع است  
صاف ظاهر است که شرائع الهی الحدیث بار آورده است لال از راه  
خدا ممنوع است نه مطلقا پس گنج است آیه مذکوره را  
دلالت بر حرمت غنا که نه بر اراده اضلال باشد و هرگاه  
دال بر حرمت غنای مطلق نشده ناسخ نص ایاحت غنای  
مطلق چگونه میتواند شد چنانچه اینک از روی کتب تقاسیر



پس آیه را بر تحریم مطلق غنا دلالت است جوابش اینکه حسب  
بیهنا و می سادون را بمعنی لاهون و مستکرون گفت  
و نوشته است که آن مشتق از سمد است من سمد البغیر فی سیره  
اذا رفع را ستمه انقی و این را از غنا مناسبتی نیست و  
بر تقدیر صحت اشتقاق آن از سمود آمدن سمود بمعنی غنا در  
ایه اشاره بر این معنی خواهد کرد که سرود به نیت بازداشتن از  
استماع قرآن ممنوع یا مکروه باشد و این مخالف با نیست زیرا که  
این هم سببی است از اسباب منکره که بدان غنا بالاتفاق حرام  
میگردد پس کجا است این آیه را دلالت بر حرمت غنای مطلق  
مخصوص بر غناسی که غیر آخرت و مشوق یاد الهی باشد  
و اگر آیه کریمه ندهد ال بر حرمت سمود باشد بر معنی که مراد  
گیرد باید که ضحک و عدم بکایتز مطلقا حرام گردد و از  
که بالاتفاق ضحک مخصوص مراد است که با کفار و مستز  
قرآن باشد پس از غنا نیز غنای مخصوص حرام باشد نه مطلق  
آن طرفه اینکه اگر در آیه مذکوره سادون را بمعنی مغزون

گیرند بر شرعیه غنا و بر مذمت ترک بکاء وقت تعنی دلالت میکنند  
 زیرا که و انتم سادون حال است از لا یتکون بمعنی آنکه نمیگزید  
 شما در حالیکه غنا کنندگانند پس دلالت کرد بر آنکه ترک بکاء  
 در حال غنا مذموم است و بر صحت این ترکیب کواست تقدیم کردی  
 و عبارتة هذا قوله تعالى انفس هذا الحديث تعجبون و تضمکون و لا  
 و انتم سادون معناه انفس هذا الحديث ای القرآن تعجبون و تضمکون  
 بالاستتراء و لا یتکون خوفا من الومعید الذی فیہ و انتم سادون  
 ای عافلون و لا تعجبون بالتعنی فالمراد من سادون معنون  
 علی ما ذکر فی البیضا و کالوا اذا سمعوا القرآن اعرضوه بالتعنی  
 لبشبه الناس عن استماعه فمنهم الذی تعاضدوا عن ذلك و التعنی  
 لا يجوز لکم ان تسجدوا ای تعنوا و قد قيل ان قوله و انتم  
 سادون تدل علی شرعیه الغنا لان اوله و لا یتکون یحوز  
 یکون حالا منه ای لا یتکون حال کوکم معنین فقد فهم علی  
 ترک البکاء حین التعنی و هو تدل علی مشروعه اشئی کلامه بلفظه  
 الا آیه السالیه و آیه ثالثة که بدان احتیاج بر جرئت غنا

میکنند آنست که در سوره بنی اسرائیل واقع شده و متعز  
 من استطعت منکم بصوتکم و اجلب علیکم بحلیکم و جلیکم  
 و شارکم فی الاموال و الاولاد و عدمکم و ما یعدکم الشیطان  
 الا غورا معنی آنکه بخنایان هر کس را توانی از ایشان بآواز خود  
 و بر انگیزان بر اهلک ایشان سواران خود را و پیادگان  
 خود را و شریک شو بایشان در اموال و فرزندان و وعده ده  
 ایشان را و وعده نمیدهد آنها را شیطان مگر لغریب در وجه  
 استدلال میگویند که مرویت و تفسیر که مراد از  
 صوت غنا و مزامیر است جوابش اینکه در تمام کتب تفسیر  
 صوت آواز و شمول آن بوسوسه و فساد گرفته شده است  
 اگر کسی از صوت غنا را داده کرده باشد مراد از آن قطعا  
 نای محرم خواهد بود و مقتضای مقام که بی این طریقه گمراهی  
 است پس فحواى این آیه بآیه فیصل عن سبیل الله موافق  
 باد بود یعنی اگر از آیه مذکور در حرمت غنای مخصوص مفسر  
 بود بر حرمت غنای مطلق دلیل نمیتواند شد که الا یخفی علی الذی یر



الآية الكريمة وما كان صلواتهم عند البيت الا مكاء وتصديته  
 بمعنى انك ميت نماز مشرکمان نزد خانه کعبه مگر صغیر و دستک زنی  
 در وجه استدلال میگویند که هرگاه صغیر و دستک زنی  
 ممنوع شد پس غنائگه خالی از آن نمیباشد بطریق اولی جواب  
 اینکه از منع شدن دستک زنی و صغیر بمقام مخصوص ضرور  
 نیست که همه زمان و مکان ممنوع باشد چنانچه دستک زنی زن  
 خارج نماز درست نیست و در عین نماز اگر او را ضرورت افتد  
 جایز است که دستک زنی نماید بطوریکه بر مذکف دست بر پشت و دیگر  
 این جواب مطابق است که شیخ احمد غزالی رحمه الله در جواب این  
 آیه در رساله خود نوشته اند لکذا و الا استدلال ان التصدیق  
 بمنعوع والغناء لا یخلو عن التصدیق فاسد فان من منع شی فی  
 حاله مخصوصه لا یلزم منعه فی سایر الاوقات و مقامات تباین  
 ذلک و لهذا یجوز للمراة فی الصلوة ضرب الکراحة علی ظهر کفها  
 و قد یبدا شی و لا یجوز فی غیر ما و لما کان البیعت معظما و الطوا  
 عنده صلوة منعه عن ذلک و ایضا قال و ما کان صلواتهم لم

و ما کان صلواتهم من البیعت الا مکاء

یقل و ما کان سماعهم فاذن لا یجوز من منع التفسیر فی قول  
 منعه فی سایر الاوقات والمواضع حتی یباد بر مدعی واجب است  
 که بر اثبات حرمت آیتی از قسم نفس بیارد که سوق کلام در حرمت  
 غنای مطلق باشد و اگر با تخمین آیات اوله معنی غیر طایرو  
 حقی استدلال جایز باشد پس آنچه در مقدمه کتاب ذکر کردیم  
 که علما تصریح نموده اند که از قوله تعالی الذین یستمعون القرآن  
 فیتقون احسنه و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری عنهم  
 تقیض من الدمع مما عرفوا من الحق و از دیگر آیات این  
 سماع خدا بر اوست آن آیات بطریق اولی برای اهل  
 حرمت برهان قاطع شدن میتواند بعد از اینچه ثانیه ذکر کردیم  
 اهل تحریم بدان احتجاج میکنند باید دانست که این بابی است  
 پس عظیم الشان واجب الخوف و الامعان زیر فکر اصول  
 جمیع احکام شرعی حدیث است و اقسام آن بسیار مختلف  
 و مراتب روایة حدیث بی شمار و متفاوت و هر کدام فقه  
 علم حدیث و اصول آن بنیاد شد و همین سبب تفرقه و اختلاف

و این اهل تحریم  
 در این باب

احکام در کتب فقهیه یافته میشود چنانچه اهل تحلیل و تحریم بر دو تاسی  
 است لال تنکینند اما تصحیح احادیث طریقین و ترجیح یکی بر دیگری  
 و اینکه از کدام احتجاج جایزه است و از کدام جایزه نیست موقوف  
 است بر معرفت قواعد اصول و معرفت اقسام حدیث اگرچه  
 این مختصر گنجایش تشریح آن ندارد لیکن آنچه موقوف علیه  
 جواب احادیث هر دو است بالا جمال مذکور میگردد رضا <sup>رحمته</sup>  
 باید دانست که حدیث با اعتبار روات بر قسم صحیح  
 و حسن و ضعیف صحیح است که نقل عدل تمام الضبط است  
 ثابت شده باشد و آنرا صحیح گویند و حسن نیست که در آن  
 ضعیفات مذکور بر وجهی نباشد بلکه نوعی از قصور نقصان  
 در آن راه دارد و آنرا حسن گویند خواهند و اگر گرفت  
 طرق جبراً آن نقصان کرده باشد آنرا صحیح لغیر خود ضعیف  
 است که کمی ازین شروط معجز در صحت آن باز آید مطلقاً  
 بنفوذ گردد یا راوی بی عدم عدالت یا عدم ضبط و استناد  
 او با اطلاق متهم باشند و وفکار و عدالت میسوم گردد و یا این

علی بن ابی طالب  
 علیه السلام

و اعتبار اقسام مختلفه متعدد و متکثر میگردد و افراد آن و ترکیبات و  
در حدیث شریف تعدد طرق جبر نقصان وی کرده باشد اینرا چنین  
گویند که ذکر الشیخ عبدالحق رح فی ترجمه مشکوٰۃ علامه علی بن  
ابن اثیر رضی الله عنه که جامع صحاح مسته است و در جامع الاموال  
نص این را پنج در بیان اقسام حدیث و فروع آن کمال شرح  
و بسط نوشته است از آنجه ایراد سطر می چندین مقام ضرورت  
فان رحمه الله علیه فی الفرع الاول اعلم انه ليس كل خبر مقبول  
فان كل خبر مبرور و ولسنا نقبل بالقول المتصدق ولا بالترکیب  
بل يجب علينا قبول قول العدلی و ربما كان كاذبا أو غلطاً و لا  
يجوز قبول قول الفاسق و ربما يكون صادقا و انما اتفق  
بالقبول بالحب العمل و بالرد و لا تکلیف علینا فی العمل  
و الا حادیث المجزیة فی کتب الایمة علیها السلام صحیح و معتبر اما  
سقیم و الفایده فی تخریج الایثبات اسناد و لا تعدل رواة  
ان المخرج و التعديل مختلف فیها فی العمل فمن الایمة من  
الاحتجاج بالاحادیث المتکلم فیها و منهم من انبطح و الاصل فی

هذا الخبر لا يثبت من اقسام الاحوال

اقتداء بالآئمة الهاشميين فانهم كانوا يحدثون عن الثقات وغيرهم  
 فاذا سئلوا عنهم بنواثم قال في الفرع الثاني والخبر يقسم الى ما  
 يجب تصديقه والى ما يجب تكذيبه والى ما يجب التوقف فيه فالاول  
 يتفوع انواعا اولها ما اجزعه عدد التواتر فيجب تصديقه ضرورة  
 وان لم يدل عليه دليل اخر وثانيها ما اجزعه الصدقة فهو صدق  
 بدليل استحالة الكذب عليه وثالثها اجزاه الرسول صلوات الله  
 عليه بدليل المعجزة على صدقه ورابعها ما اجزته عنه الائمة اثبتت  
 عصمتهم يقول الرسول وخاسمها كل خبر لو افق ما اجزاه عنه  
 او رسوله او الائمة وسادسها كل خبر صح انه ذكره المجتازين يد  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمع منه ولم يكن غافلا عنه  
 فكت عليه وسابعها كل خبر ذكره بين يدي جماعة اسكوا عن تكذيبه  
 والعادة تقتض في مثل ذلك بالتكذيب والامتناع من السكوت  
 القسم الثاني ما يجب تكذيبه ويتفوع انواعا اولها العلم خلافه  
 بضرورة العقل او الفطرة او الحسن او اخبار التواتر لمن اجز  
 عن الجمع بين الضدين وكيفية ذلك وثانيها ما يتخالف النفس

من الكتاب السنة والاجماع وآلها ما صرح بتكذيبه جمع كثير  
 يستحيل في العادة ان يتواطوا على الكذب رايتها ما سكت  
 الجمع الكثير عن نقله والتحدث به مع جريان الواقعة بمشاهدتهم  
 ومع احالة العادة السكون عن ذكره لتوافر الدواعي على  
 نقله كما اخبر بخبر ان امير البلدة قتل في السوق على ملاء الناس  
 ولم يحدث اهل السوق به فيقطع بكذبه انتهى كلامه بجذب اكثر  
 چون اقسام حديث وضابطه احكام ان در سنتي بدانچه چهار اقسام  
 ابا حسن غنا که در باب اول ترميم يافته از قسم صحاح اندياز قسم  
 حسان که امر تحقيق و احتجاج بهر دو قسم ترجيح و محدثين و فقها  
 صحيح است پس معارضه يا ناسخ احاديث مذکوره نخواهد شد گرچه  
 اقوى يا مساوى آن بدرجه صحت و مقبوليت باشد موافق بنوا  
 صدر و در قص ثانی و ثالث ثبوت رسیده است که ترجيح به  
 محدثين محققين حديث صحيح در تحريم غنا و روينا فیه است  
 هر گاه اين مقدمه تمهيد يافت پس بايد دانست که احاديث  
 که اهل تحريم بهر سنانیده اند از چهار قسم يزدان نيست

قسمی آنست که در کتب اهل حدیث بصنف با بعد م صحت یا بموجب  
 آن تصریح آمده است و قسمی آنست که در کتب معتبره صحاح آن پیدا  
 یافته نمیشود بلکه در کتابهای مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر  
 نیستند یا در روای آن حفاظ حدیث طعن کرده اند و قسمی آنست  
 که نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود و مستغیر یا  
 اختراع و افترا کرده شهرت داده اند و قسمی آنست که در کتب  
 صحاح یافته نمیشود مگر مورد آن خاص است یعنی در مذمت یا تحسین  
 غنای معتبران مبنی بر است با غنای که به نسبت فاسد باشد و زود  
 یافته است و نا فیهان آنرا در مورد عام برده حرمت علی الاطلاق  
 فحشیده اند لهذا احادیث هر چهار را در بابیات جداگانه ذکر  
 کرده جواب آن می نگارم و الله اعلم بالصواب و علیه التوکل  
 و الا اعتماد بلکه **ایه ثالثه** در احادیثی که حفاظ حدیث  
 با بعد م صحت و یا بموجب آن تصریح نمودند اند **الحديث**  
**الاول** ما روی ابن الدینار عن ابن مسعود رضى الله عنه  
 یکی از آنست که ابن ابی الدینار از ابن مسعود رضى الله عنه

بعضی حدیث را نقل کرده اند  
 و بعضی حدیث را نقل کرده اند  
 و بعضی حدیث را نقل کرده اند

روایت کرده الغائبین النفاق فی القلب کما ثبتت الامار  
العشب و الذی نفسی بیده ان القوان و ان ذکره یطمان الایمان  
فی القلب کما ثبتت الامار العشب و روسی الذی یلمی فی مسند الفردوس  
الغنا و اللہ و ثبوت النفاق فی القلب کما ثبتت الامار العشب و صبا  
از سبقتی فی شعب الایمان از جابر آورده الغنا و ثبوت النفاق  
فی القلب کما ثبتت الامار الزریع این حدیث با اختلاف الفاظ چند  
مروئی گشته و تفاوت این حدیث بعد صحت آن تصریح نموده اند  
چنانچه مولانا محمد ابن طاهر طبرستانی روح در تذکرة المشووعات  
بعد ذکر حدیث مذکور می نویسد لا یصح کما قاله النووی و امام حماد  
در مناقب حدیث این حدیث را نا یصح گفته و شیخ عبدالحق دسملوی  
در شرح سفر السعادت با وجود تمردن وی رضی اللہ عنہ این حدیث  
را در اسناد و تحریف می نویسد که ضعیف است و بر تقدیر  
فرض صحیح جوابش اولاً اینکه علم تصریح نموده اند که این  
حدیث در حدیث منعی است چنانچه می نمودنش نیز دلالت بر آن  
می کند نه بر آنکه غرض بیشتر آن بیان شد که خود را بر سایرین



بصورت مجابانه و انما ید و در حقیقت حب احدی در دلش نمیباشد  
 پس معنی نفاق در معنی یافته میشود نه در غیر او و اگر بر معنی حمل  
 معنی حدیث راست نمیدارد زیرا که در شنیدن غنا و اصوات حسنه  
 رشت و رفعت قلب پیدا میشود نه نفاق کما لا یخفی علی العاقل <sup>المنصف</sup>  
 و ثانیاً اینکه اگر بالفرض غنا نیست نفاق هم باشد در حدیث  
 مذکور لفظ نیست که دلالت بر تحریم کند و ضرورت نیست که هر چه  
 موجب نفاق باشد از محرمات بود زیرا که پوشش لباس  
 جمیل و رکوب مرکب نفیس و سایر انواع زینت و تفاخر  
 و کثرت مال منبت نفاق در قلب است چنانچه در حدیث وارد  
 شده چیزی از ان حرام و معصیت نیست بل بر تحریم آن  
 قرآن و عید آمده بقوله تعالی قل من حرم زینة الله التي اخرج  
 لعباده و الطیبات الا کما طرو پس معلوم شد که بعضی مناجات  
 بر منبت نفاق میباشد ثالثاً اینکه اگر موجب نفاق و نیره هم باشد  
 پس محمول خواهد بود بر غنای منکر که مقترن بمحرمات باشد  
 و قرینه حمل آن بر منکر آنست که ابن مسبرین از عبد الله

بن مسعود را آوده ایاکم والمعارف والعناء فانها  
 یقتبان النفاق فی القلب كما ینب الماء البقل پس معلوم شد  
 که مذمت غنا نیست بمعارف که آله ملاهی است پس تجاوز  
 نخواهد کرد مذمت بطرف غنا می مطلق که هو المطلب  
**حدیث دوم** آنست که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده  
 من استمع الی صوت غنا ولم یوقن له ان یسمع صوت الروح  
 فی الجنة فیل واما الروح حایون قال قرا اهل الجنة  
**حدیث سیوم** آنست که حاکم در تاریخ و بی از علی مرتضی  
 رضی الله عنه آورده من مات وله فقیة فلا یصلوا علیه  
 شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادت بعد ذکر این بر دو حدیث  
 می نویسد که ضعیف است جدا بلکه خود روایت کنند آن  
 ضعیف گفته است **حدیث چهارم** آنکه لعن المغنی  
 والمغنی له مولانا محمد ابن طاهر هم در تذکره الموضوعات بعد  
 ذکر این حدیث می نویسد قال النووی انه لا یصح حدیث یحم  
 آنست که روی رجل من الصحابة النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال استماع صوت الملائكة مخصصة والجلوس عليها نسق  
 والتكلم و بها من الكفر **حديث** شتم الله من جعل سمع الملائكة  
 الا بعث على تركه شيطانان من الشياطين يضربانه باربعهما و اعما  
 بها على صدره حتى يسكت و يساكن عن الرقص قال النوفدي  
 لا يصح في باب حرمة الغناء منها و برآئته فرض من هو و  
 حديث غنائك كسب اجماع اسباب منكرات تحريك هوا  
 و هو حس و شهوة و مشتق مخلوق بخلق بائنا اما انما تحرك  
 شوق الى الله و خوف الآخرة يا بسرور و نشاط طبع بقرينات مباحة  
 بائنا ان غنا خارج از امور و حديث مذکور و داخل و در منزل  
 احادیث صحاح که سابقا مذکور شد خواهد بود و نظایر آن در شرح  
 بسیار اند که فعل واحد مباح باشد و لغوا بعض همان فعل حرام  
 و مذموم گیرد و کما ترخصه **حديث** محمد بن عمار  
 از ان حضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که شبنم  
 یلعبه الرجل فهو باطل الا نادى **حديث** فريسة و تيمية و غيره و التلعة  
 بامر الله ظاهر او مباح است و خارج محرمين بحديث مذکور نیست

که بر غنا اطلاق لهو آمده است و جمله لای باطل و هر باطل بر نعم  
باطل آنها حرام میشود و جوابش بخند و جوه است اولاً اینکه هر جا که بر  
غنا اطلاق لهو آمده باشد حرام و از آن غنا نیست که بقصد تقییش  
حرام بالقصد بازداشتن ذکر خدا و رسول و استماع قرآن باشد  
چنانچه در حال مغیره بن حارث و غیره کفار و در تفسیر من یشرک  
لهو الحدیث گذشته و ثانیاً اینکه لفظ باطل را بر تحریم دلالت  
بلکه بر غیر نفید دلالت میتوان کرد و ثالثاً اینکه تماثلی حرام  
و تلمی بالنظر بسبب حشبان چنانکه فعل آنحضرت صلعم باتفاق  
عالیته صدیقی رضی الله عنهما در کتب صحاح ثابت گشته از هر  
قسم لعب که در حدیث مذکور استنش شده خارج است پس کجا  
ماند حکم کلی باینکه هر لهو باطل است و هر باطل حرام و رابعاً  
اینکه تفرج بسائین و استماع اصوات طیور و دیگر ملاحظات  
که داخل ملاحظی اند بالاتفاق حلال اند خامساً اینکه اطلاق لهو  
و لعب و باطل در کلام الله بر افعال و اشیای مباحه آمده  
و آنرا بالاتفاق حرام نمیکویند مثلاً قوله تعالی

انما الحیوة الدنیا لیهو ولعب ربنا ما خلقت هذا باطلا وقوله صلعم  
 اصدق کلمه قالها الشاعره کلمه لیس الاکل شی ما خلا الله باطل  
 حدیث ششم عن النبی صلی الله علیه وسلم الغناء رقیة الزنا  
 نسبت کنندہ این قول بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفتری  
 است بازگشت او بموجب حدیث صحیح آنش دوزخ است در جمیع  
 کتب معتبره مثل شرح سفر السعادت و تفسیر احمد منقول است  
 کہ این قول فضیل ابن عیاض است رضی الله عنه حدیث نیست  
 قال ملا علی قاری فی رساله الموضوعات الغناء رقیة الزنا بحکم حدیث  
 انما هو من کلام فضیل ابن عیاض رحمه الله اما قول مذکور نیز برای  
 اثبات حرمت شرعی نیست بلکه در حالت احرام گفته پس معنیست  
 کہ در حق محرم یعنی کسیکه نیست حج کعبه احرام بسته غناء ممنوع  
 است چنانکہ زمان و اندین قول حرمت شرعی عموما نمیتواند شد  
 زیرا کہ در حق محرم استعمال خوش بو و تراشیدن مو و ناخن  
 و لبس جامه دوخته و پوشیدن سروپا هم حرام است و در حق  
 غیر محرم چیزی از این حرام نیست حدیث ششم ایاکم و الغناء

فانه يزيد الشهوة ويهدم المروة وانه ينوب عن الخمر والغسل السكر  
حديثي باين الفاظ وركتب صحاح اصلا موجوده نسبت لبيت ابن  
حضرت النبي صلى الله عليه وسلم دروغ وندفست نسبت لبيت ابن  
مگر قول بعض زناد خشک چه همه اجزاء را دليل در بعضی بهايات  
نيز يافته ميشود وچکس بحکمست آن خيز يا نرفته وازان منع کرده  
مثلا اگر شخصی از مشک و عنب و زعفران و جوز و قرفل و لوز  
و بویژه و حر و اريد و غنيره ادويه بمباحه معجون مقوی و مهي  
و ششتي تيار کند بر آن صادق است انه يزيد الشهوة و يقوى  
الجمه و يهدم المروة و ينوب عن الخمر في القوة و المنافع و السكر ولو  
قليل **حديث** و هم عن النبي صلى الله عليه وسلم الغناء منف للقلب  
للبس نسبت ابن قول بر آن حضرت صلى الله عليه وسلم  
تمت است منف للقلب و مسخو للرب لغو ذباله منها قول مذکور  
از ضحاک مرویست محدثین و علمای معتبرین آنرا مسلم نداشته  
چنانچه یقیناً اندي بهم میگوید و بارزی عن الضحاک ان  
الغناء منف للقلب مسخو للرب ممنوع لان اسهل کرمان

٢٢٠  
 ظاهرة وخوارق عادات بآهسته يستكثرون السماع لا اعتقاداً بشيئ من  
 بها الى تجليات الحق سبحانه وتعالى وكانوا يحسبون ذلك عبادة  
 اعظم وجهاد الكبر فكيف يصح ان يفسد قلوبهم به ويخطئ عليهم به  
 حديث ياز و هم سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 رجلاً يتعني من الليل فقال لا صلوة له حتى مات مثلها ماتت  
 مرات ذكر في تذكره الموضوعات مولانا محمد ابن طاهر عتيق ذكره  
 حديث المذكور في اللالي انه لا يصح هذا به رايعه در ذكر الاحاد  
 که در کتب معتبره صحاح ان حديث يافنه نمیشود بلکه در کتبها  
 مروی اند که آن کتب ترد محدثین معتبر نیست یا در رواة  
 آن حفاظ حديث طعن کرده اند حديث اول عن رجل  
 من الصحابة رضي الله عنهم اجمعين عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 انه قال اذا رقص الرقاص جاء الشيطان فيفتح في اسنة  
 رواة الشيخ الحجة في زبدة الصالحين لا اصل له في الصحاح  
 حديث دوم اذا رقص الصوفي جاء الشيطان فيفقه  
 صحبه في دبره حتى دشب يمينا وشمالا لا اصل له في الصحاح

غير معتبره لقول آخر  
 براهين راجعة و در ذكر احادش که از کتب

**حديث** شيوع عن رجل من الصحابة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال  
 ان الله يعف عن كل ذنب الا عظماءه اذ كونه غفلاً ولا اصل له  
**حديث** جبارم عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ياتي  
 اخر الزمان قوم يعرفون قراءة الشعر ويعنون ويضربون ضرباً  
 ويخذون المغنيات والدخوف اوليك لهم لعنة الله والملائكة والناس  
 اجمعين **حديث** باين الفاظ در كتب صحاح مروى **حديث**  
 بجم عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال التقى والتصفى  
 واستقاما كل ذلك حرام استحلبها كافر لا اصل له في الصحاح  
**حديث** ششم عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من اعطى  
 للمعنة در سما خلق الله تعالى **حديث** شمس النيران خمسون ذراعاً  
 ولها الف فم في كل فم السيف والسنان باكل لحمه وعطاه  
 الى يوم القيامة لا اصل له في الصحاح **حديث** ششم  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الرقش اثم كبير لا يقاس  
 اثم لا اصل له في الصحاح **حديث** ششم عن جابر رضي الله عنه  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الشيطان اول من



وكل من تغنى فهو الشيطان لانه صل له في الصحاح حديث  
 ٩  
 نهم عن ابن عباس رضي الله عنه عن النبي قال الكونيه حرام  
 والدف حرام والمعارف حرام والمزاير حرام رواة البيهقي  
 في السنن راوى اين حديث بيهقي هم اقرار نموده بيهقي رضي الله  
 عنه حديث مرفوع باين الفاظ مكرر نقل نكرده و من يدعى ثعلبية الاشياء  
 حديث دهم عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه ان النبي  
 صلى الله عليه وسلم نبي عن ضرب الدفوف ولعب الضج وضرب  
 الزمار رواه خطابي لا اصل له حديث مذکور بالفاظ مذکوره در  
 صحاح يافته نمیشود **پایه پنجمه** در ذکر احادیثی که رواة  
 آن تر و محققان حدیث مرطعون اند و روایت آنها قابل استناد  
 نیست خصوصاً در مقابل احادیث صحاح که یکای مخصوص و حکامات  
 مسجد و داند **حدیث اول** عن عبد الرحمن بن عوف رضي الله  
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها تهمت عن صوتين  
 احصين فاجبرين صوت عند لغمة اهو و الب و مزامير شيطان  
 و صوت عند مصبة و شمس و جوه و شق جنوب و رنة شيطان رواه

خطون اند  
 پایه پنجمه در ذکر احادیثی که رواة آن  
 تر و محققان حدیث مرطعون اند و روایت آنها قابل استناد نیست

ابن ابى الدنيا فى رتب الامامى حديث دوم عن ابى امامه  
رضى الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما رفع احد  
صوته لغيا ولا لعبث الله اليه شيطانين يحلبانه على منكبيه  
باعتقابهما على صدره حتى يمسكاه رواة ابن ابى الدنيا حديث  
سيوم عن ابى امامه رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم  
انه قال لميس لما نزل الارض فقال يا رب انزلتنى الى الارض  
وجعلتنى رجما فاجعل لى بيتا قال اللهم قال جعل لى محلبا قال  
الاسواق ومجامع الطرق قال اجعل لى طعاما قال ما لم يدكر عليه  
اسم الله تعالى قال اجعل لى شرا با قال كل مسكرا قال اجعل  
لى سودنا قال المزامير قال اجعل لى قرانا قال الشعر قال اجعل  
لى حديثا قال الكذب قال اجعل لى رسلا قال الكهان  
قال اجعل لى مصاييد قال النسا ورواه ابن ابى الدنيا فى  
مكايد الشيطان حديث چهارم عن عبيد الله بن وهب  
رضى الله عنه لماريه صغيرة تغنى فقال لو ترك الشيطان احد الشراك  
منه رواة ابن ابى الدنيا فى مكايد الشيطان حديث پنجم

عن الشيخ رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعن الله  
 المعنى والمعنيات والمعنى له رواية ابن ابي الدنيا كما يعرف به الثالث  
 ابن ابي عمير احاديث مذكوره بروايت ابن ابي الدنيا ركن كتب  
 منقول شده ودر عالم رواج يافته وراوى مذكور نزد محققين  
 بعدم اعتماد معروف و مشهور است وروايت وى بوضع عدم  
 صحبت مستحق عليه جمهور چنانچه ملاعلى قارى رحمه الله در رساله  
 موضوعات مينو سيد و تبيين الاحاديث الموضوعه باسناد احاديث  
 الشيخ المعروف بابن ابي الدنيا و هو الذى ترجمون انه ادرک  
 علياً و عمر طويلاً و اخذ بركة فركب و اصابه ركاب و شجرة قال  
 مد الله في عمر كمد و احاديث ابن اسطور الرومى و احاديث  
 بشر و نعيم ابن سالم و خراس عن السنن و احاديث و بناء عنه  
 و احاديث ابى مدنه ابراهيم بن مدنه القيسى و چنانكه بعد رواه  
 حديث بعدم اعتماد معروف اند بعض كتب انما يرسو  
 اعتبار اعتبار استنباط و ادو چنانچه ملاعلى قارى رحمه الله در رساله  
 موضوعات مينو سيد و قال الذي لمي اسانيد كتاب الفرد و ذكر

اعتماد اعتبار و ادو  
 در كنار حديث رسو  
 ۱۴۹

لادبی الفضل حضرت ابن محمد ابن علی الحسینی و ائمه لا یعتمد علیها  
واحادیثه منکره بذاتهم پس بر حدیث مجهول الراوی که مخالف

احادیث صحاح در باب حرمت غنادر کتب منقول شده باشد  
عند التحقيق راوی آن کی از روایة مذکورین خواهد بود اگر چه  
اطناب نبودی مرویات این همه مختصران حدیث مشروحا  
نقل کرده و در اینجا ضابطه بیان کردن واجب است  
تا از آن واضح گردد که عند ارض الی وضع در وضع کردن  
حدیث مختلف میشود **ضابطه** قدس علی السیوطی عن ابی حمزه

۱۳۴۱ ضابطه انجمن الدین کتب در بیان  
صلحت وضع احادیث

ان من رفع فی حدیثه الموضوع والکذب والقلب انواع  
منهم من غلب علیهم الزم فنفکوا عن الحفظ او صدأ کتب حدیث من  
حفظه فغلط و منهم قوم ثقات لکن اختلط عقولهم فی اواخر  
اعمارهم و منهم من رای الخطای سهوا فلما رای الصواب  
و یقن لم یرجع الفقه ان ینسبوا الی الغلط و منهم زنادقة  
و صنعوا قصدا الی انسداد الشریعة و القیاس الشک و التلاوه  
بالدین و قد کان لبعض الزنادقة یقل الشیخ فیدش فی

مالیس من حدیثه و منهم من یضع لنصرة ذنبه و منهم من یضع  
حسبه ترغیباً و ترهیباً و منهم من اجاز وضع الاسانید بکلام حسن  
و منهم من قصد التقرب الی السلطان و منهم انقصا ص لانیهم یریدو  
احادیث یرفوق و یتفوق انتی بدایه سنه و سه در ذکر احادیث

در کتب معتبره مروی اند و آنرا بر حرمت یا مذمت غذا و مزامیر  
خاص دلالت است و نامهای آن از آن حرمت غذا مطلق میفهمند

**حدیث اول** عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم

قال صومتان ملعونان فی الدنیا و الاخرة فزما عشب نفیمة و زنة

عند مصیبة رواء هزار و این مردودیه و البیهقی مورد این حدیث

همین است که از قدیم معمول در رسوم کفار است که بوقت خوردن

طعام و شراب مزامیری نوازند چنانچه پیش فلک و امرا عجم

نواختن نوبت و روشن چوکی بوقت طعام تا حال رواج

دارد و همچنین نوبت کمری بوقت مرگ از ایام جاهلیت تا حال

شالغ است و حدیث مذکور بر حرمت زما در اینجا لای مخصوص

بجهت پیشابست با کفار دلالت می کند پس طعن و مذمت

که از آن وقت غذای شوم میگویند و کفار  
بدایه سنه در ذکر احادیث صحاح

بمطلق مزامیر که در این چنین حالت نباشد تجاوزه نخواهد کرد  
و در همین معنی چند احادیث بعبارات و روایات مختلفه وارد  
اکثر آن نقل کرده میاید و عادت تاویل و بیان مورد ضرورت نماید  
**حدیث دوم** عن ابی امامه رضی الله عنه قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل بعثنی هدی ورحمة للعالمین  
وامر فی محج المعازف والمزامیر والادنان والسیب والرجالیة  
وحلف زلی بغزوة وحب لاله لا یشرب عید من عبادی جرعة من  
خمر یستعمل فی الدنیا الا سقیمت مکانها من الصدید یوم القیامة  
مغفور له او معذبا ولا یرکب من مخافتی الا سقیمت اباه من خظیره  
القدس رواه البوداؤ والطیالشی **حدیث سوم** عن ابن  
عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله  
حرم علی امتی الخمر والبیر والکوبة وراه احمد ابن حنبل والبوداؤ  
ورواه السیاقی **حدیث چهارم** عن ابی حریره رضی الله عنه  
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یسبح قوم من امتی  
فی آخر الزمان قررة و خازیر قالوا یا رسول الله من سبکین

قال نعم يسجدون ان لا اله الا الله والي رسول الله وصيونيون  
 ولتقبلون قالوا نعم يا رسول الله قال اتخذوا المعازف والقيانات  
 والدفوف وشربوا هذه الاشربة قبالوا على شرايبهم وقد سئوا  
 رواه ابن مسعود وابن جابر وبر واتي عن سيبا بن سعد  
 رضي الله عنهما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في هذه الاثمة خسف  
 ومسح وقذف بل ياتي يا رسول الله قال اذا طهرت القينات  
 والمعارف واستقلت الخمر رواه عبيد بن حميد في مسنده  
 عن عبد الرحمن بن يزيد واحمد بن ابي اود و ابن حجة والوليد  
**حديث** يحم عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ان الله حرم القينة وبيعها وشمها وتعليمها و  
 الاستماع اليها ثم قرأ ومن الناس من يشتري لهو الحديث رواه  
 ابن ابي الدنيا في ذنب الكلابي وابن مردويه **حديث**  
 ششم عن ابي امامه رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم قال لا تتبعوا القينات ولا تشربوهن ولا تعلموهن ولا  
 خبرن في تجارتهن وشمهن حرام وفي هذا انزلت هذه الآية ومن الناس

من يشتري الهولاء حديث رواه سعيد بن منصور واحمد وتريفي  
 وابن ماجه رضي الله تعالى عنهم **حديث** سقيم عن ابي سعيد الخدري  
 انه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني  
 اشتري الجوارى فاعلم من الغناء واسبعهن فقال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم وياك بالغناء امرت اما علمت ان الله  
 قد لعن من فوق عرشه مشتري الجوارى ومعلمهن الغناء رواه  
 صاحب الحمادى **حديث** سقيم عن ابي عامر رضى الله تعالى عنه  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكون من امتي قوم  
 يستحلون الحر والحرير والخمر والمعازف ولينزلن اقوام الى  
 حيث علم بروجهم بارقعة لهم يا منتم رجل الحاجة فيقولون  
 ارجع البنا غدا فبتم الله ويضع العلم ويمسح اخرين فردة وثار  
 الى يوم القيمة رواه صاحب المشكوة في باب البكاء والخوف  
 عن التجارى **حديث** سقيم عن ابي هريره رضى الله تعالى عنه انه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتخذ الفنى دولا دالامانه  
 معتمدا والزكوة سقرًا وعيتم لغز الدين واطاع الرجل امرته



وعنف اسمه واو في صدقة واخصى اياه وظهرت الاصوات في المساجد  
 وساد القبيلة فاسقمهم وكان زعيم القوم ارفلهم واكرم الرجل مخافة  
 شره وظهرت القبياه والمعارف وشربت الخمر وبعثت هذه  
 الامة اوليهم فارقبوا عند ذلك ريحا حمراء وزلزلة وسخا  
 وسخا وقد فاو آيات تنال كتنظام قطع مسلكه فتباليح رواه  
 صاحب المشكوة في باب اشراط الساعة عن الترمذي حديث  
 وثم عن حميد بن عمار انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 افروا القرآن بلجون العرب واصواتها واياكم ولجون الفسوق ولجون  
 اهل الكتاب بين وسجي بعدى قوم يرفعون بالقرآن ترجيع الغناء  
 والنفوح لا تجاوز خبايرهم مفتونة قلوبهم وقلوب الذين يعجبهم  
 رواه صاحب المشكوة عن البيهقي في شعب الايمان توضيح  
 هرکه درین احادیث عشره غور و نامل خواهد کرد و خواهد دانست  
 که حدیثی از آن مخالف مطلب مولف نیست بلکه همه بر  
 دعوی او گواه عادل اند چه کرات و مراتب ترقیم یافته که در  
 تحریر و تدوین عمای مسکرا حدیث صحیح البیة و روایة

الطائفة ان بر لبها حدیث عظمی  
 جواب احادیث عشره غور

و تفصیل غنای منکر هم جای تشریح یافته و بحکم اذا انکر تقریر  
 باز شرح میگردد که غنای منکر همانست که بوضع مخصوص  
 کفار و رسم جاهلیت و یا مقرن بالات ملای و معارف و در  
 عیش شراب خواری باشد یا تنبلیت باز داشتن از اجتماع  
 قرآن یا استهزاء بر کلام نبی آخر الزمان یا امانت دین باشد  
 یا باراده کتاب مال آنرا پیشه خود گرداند و نسرا ید و  
 آنکه پیشتر اجرت بگیرد یا بسبب مشغولی آن ترک فرائض و اجتناب  
 بحالت صحت و ثبات هوش نماید چنانچه تفصیل شرایط بطور  
 اهل شریعت گذشته است و شرایط مزومیه اهل طریقت خواهد بود  
 ان شاء الله تعالی هر چند احتمال این معنی با قیاس که محرمین غنا حدیث  
 دیگر است و احادیث مذکوره بهر سبب است لیکن نزد خود صاحبان حدیث  
 مرجع آن حدیث بجز طریق اربعه مذکوره دیگر نخواهد بود یعنی  
 اگر حدیث مذکور مشتمل یکی از اسباب منکره مذکوره خواهد بود  
 در مورد خاص دلیل حرمت شدن میتواند چنانچه احادیث  
 عشره گذشته و اگر مشتمل بر مذمت مطلق غنا باشد که در

ذکر سنکری نیست بموجب باده اصول آنم تعلق محمول خواهد بود  
 بر سقید بمنکر کما مر و الاحادیث مذکور غیر صحیح و موضوع و بی اصل  
 خواهد بود که احتجاج را شاید **سوال** اگر کسی گوید که پیش  
 نافع مولی عبد الله ابن عمر که تروفقاً دلیل حریت عزرا میر است و کتب  
 صحیح موجود است و مشتمل بر خصوصیت منکری نیست حدیث مذکور  
 از هر چهار طرق مخصوصه بیرون نیست **جواب** اینکه اگر چه ترجمه  
 حدیث مذکور مع جواب شافی آن در لغته ثالث قانون مسطور شد  
 است لیکن بر اعتبار سایل حدیث مذکور بعبارة نقل کرده اند  
 فی جامع الاصول عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق  
 فسمع من اذنه اذ سمع اذنه عن الطریق الاجابة  
 الاخر ثم قال لی بانافع ان تسبع شیاً قلت لا ارفع اصعوبه قال  
 کنت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فسمع صوت برع  
 فصنع مثل ما صنعت قال نافع و کنت اذ ذاک صغیراً ثم  
 قطع نظراً منکة محدثین در صحبت این حدیث کلام کرده اند و اگر کسی  
 تا هم قول رسول نیست بل قول صحابی مقتضی نقل فعل رسول است

۱۳۹ جواب حدیث نافع مولی عبد الله ابن عمر که تروفقاً دلیل حریت عزرا میر است

پس احادیث صحیح مرفوع با حجت را معارض شدن نمیتواند  
 معتقدان از معنی باید پرسید که درین حدیث کدام لفظ بر حرمت  
 نماز مخصوصاً و بر حرمت غذا و دیگر آلاتش عموماً دلالت میکند  
 موافق قاعده اصول بیانش واجب است و بوجوب یا تنگی و نفی  
 ثالث قانون سیوم ترقیم یافته حدیث مذکور دلیل با حجت نماز  
 از روی عبارت و دلیل با حجت دیگر آلات غذاست از روی  
 دلالت زیر که اگر کشیدن نماز حرام بود بجهاب پیغمبر صلی  
 علیه و سلم نوازنده آنرا از جر فرمود و عبد الله ابن عمر را که  
 زبانی سبیل القدر بوده اند بر کشیدن آن اذن نکردی

یکه ایما میفرمودی که تو نیز گوش خود بند کن پس ازین معلوم  
 شد که آنچه علما و محققین در وجه سبب کردن آنحضرت گوش  
 نمودند نوشته اند که سماع آن محل امور باطن بود با جناب  
 رسالت مآب سبب قوت قلب محصل صدق خوش نما شدند  
 پس نفس الاخری است و اگر این وجه نباشد ترک معروف  
 بر جناب پیغمبر لازم میاید نعوذ بالله منها یا ثالث در جواب

در جواب سوالی که پرسیدند  
 در این کتاب

در آیات فقهیه که مخالفین بدان تمسک میکنند هر چند بعد اثبات ابا  
 مطلق غنا و مطلق خزا میر بر وفق اصول و فروع و سبب اربعه  
 ضرورت ابطال قول مخالف نماید و مستلزم این در مقام علم  
 باقیست که رفع آن بنا بر نصیحت مسلمانان غیر خدا ای دین و حسب  
 افتاده و آن نیست **سوال** اگر کسی گوید که هرگاه ابا حنیفه  
 موافق اقوال مجتهدین اربعه بل بالتفاق علمای اهل سنت و امامیه  
 با ثبات رسید پس در کتب فریقین روایات حرمت غنا  
 مع دلائل و بر این بجهت سبب یافته میشود اگر در مطلق غنا فیما بین  
 المجتهدین اختلاف بودی مخالف علمای ائمه مذنب باند سبب  
 دیگر گنجایش داشت هرگاه اصولاً همه مستحق اندیشی باستی گنج  
 تناقص و مخالف از غنیات مستأصل شدی چو مالیش اینکه  
 خلیان مذکور ناشی نشده است مگر بسبب عدم اطلاع بر کلیات  
 دین و گمراهی منکرین از سلوک راه یقین و انظار این مذکور  
 از باب غنا حقه و نسبت ندارد و بل در جمیع جهات است و بمطالعه  
 و در هر احکام شریعی که از جهت غنا فیما بین مذنبین خلیان

از روی اختلاف روایات  
 در بیان هر یک از اینها  
 در کتب معتبره  
 در بیان هر یک از اینها

مذکور پیدا است و رفع همچون خلیفان موقوف است بر اینها است  
 چند و محاکمه بکسر صحیح و رای صایب ذلک فضل الله علیه  
 سن ایشان در پیچیده اول در شناخت میزان مشهور است  
 از سبب که شایع را تکلیف مکلفین با حکام چه قسم مستلزم است  
 و کتاب و سنت حاکم بر غیرت اند فقط یا در عرف بر شرف است  
 و رخصت هر دو تفسیر ثانی در شناخت در اینها است  
 که آنچه از شایع در یافته چپ و راست آن تقدم بر سبب است  
 یا نه و بر مجتهد را در حق مجتهد دیگر اعتقاد و در سبب است و هر یک در  
 ایشان اختلاف است یا توابع و سبب بر سبب اند یا سبب  
 بر سبب و بعضی بر خط تفسیر ثالث در شناخت و سبب  
 و الا اعتقاد بر مقلد و این که مقلد یک تفسیر را با مجتهد  
 دیگر چه اعتقاد می باید و مقلدین بر یک تفسیر را بعد از یکدیگر  
 می شاید تفسیر رابع در امور که نشان اختلاف فیما بین  
 مجتهدین میشوند و سنن رفع اختلاف و اوله فخر آرا می گویند  
 تفسیر خامس در اینها است که بناء اختلاف فیما بین

علماء را بعين يك ديب يباشد و مسل قطع تراش **صحاح كمي**  
 مه توفيق و تطبيق اقوال مختلفه متأخرين حقه الواسع والاسكان  
 و ترهف قول مرجوح و تعقيد و تأنيد قول راجح بکليات شرعيه  
**تنبیه اول** قال الله تعالى شعركم من الدين ما وصي به  
 نوحا والذى اوحينا اليك وما وصينا به ابراهيم و موسي و عيسي  
 ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه وكذا قوله تعالى ان هذا صراطي  
 مستقيما فاتبوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله وقوله تعالى  
 يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وقوله سبحانه ما جعل عليكم  
 في الدين من حرج وقوله تعالى قالوا الله ما استطعتم وقوله  
 تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها وقوله تعالى ان الله  
 بالناس لرؤوف رحيم وكذا الاحاديث في  
 ذلك المعنى كثيره **تنبها** قوله صلى الله عليه  
 وسلم الدين يسر ولا يشاء الله الدين احدى الا على  
 وتنبها قوله صلى الله عليه وسلم الدين يسر لا يشاء الله  
 الدين احدى الا على السمع والطاعة في النشاط والكفر فتمت

تنبيه اول در تفرق من ان شرع است که  
 شارع را بکلیف احکام مستطیع است

قوله صلى الله عليه وسلم اذا امرتكم بأمر فالتوا به ما استطعتم منها  
 قوله صلى الله عليه وسلم ليس وراء ولا تقصروا ولا تبشروا ولا تنفروا  
 ومنها قوله صلى الله عليه وسلم اختلاف امتي رحمة ومثل ذلك  
 كثير ازين همه اقوال خدا و رسول او صلى الله عليه وسلم واضح  
 گر دیده که اصل شریعت بحریت با صفا که در آن کدورت  
 اختلاف و عبار حرج و اعتساف است و راه ندارد و مقصود  
 شایع تکلیف مکلفین بقدر تحمل نفس و وسعت امکان است و از  
 پیشه واحد اگر صد هزار نفر جاری نمایند پیدا و مبادی  
 سوا بجز مذکور نخواهد بود و اسوای در یابی شریعت امر و نهی  
 است من حسب التحقیف والتشدید یعنی باعتبار رجعت  
 و عزیمت بلحاظ تفاوت طاقت مکلفین و تشدید علی ما قلنا  
 کلام العارف الربانی الشیخ عبد الوهاب الشعرانی حبت قال فی  
 اذا علمت ذلك و اردت ان تعلم ما او مانا الیه من دخول  
 جمیع اقوال الایمه المجتهدین و مقلدینهم الی یوم الدین فی شیان  
 نور الشریعه المصطفیة بحسب لایزنی قوله و احد اسمها خازن

نسخ  
 فی  
 تاریخ  
 ابن  
 تیمیة



من الناس من هو السليم فتمت به وتامل يا اخي فيما ارشدك اليه ذلك  
 انما تعلمه وتعلمه في الدنيا انما جازنا ان الشريعة المظهرة جازت من حيث  
 انما عزز النعمان الى انما هو في الحقيقة لا على حربه واهله كما يلزم  
 بعض الرقعة من انما لكسب وقع منكم الخلاف وشبه التناقض ولا  
 فيكون في انما في النفس الامر كما سيأتي اليها في الفصل  
 الاية انما انما فان مجموع الشريعة يرجع الى امره  
 وكل من ينقسم عند العلماء الى مرتبتين تخفيف وتشديد واما الحكم  
 فيما من الذي هو السباح فهو مستوي الطرفين فسد يرجع  
 بالنية الصالحة الى قسم الامر وبالنية الفاسدة الى قسم المكروه وبما  
 مجموع احكام الشريعة والاصحاح ذلك ان من الامم من جعل  
 مطلق الامر على وجوب الجازم ومنهم من جعله على التنبه ومنهم  
 من جعل مطلق النهي على التحريم ومنهم من جعله على الكراهية ثم ان  
 لكل من المرتبتين رجلا في حال سبب شدة تهم التكليف فمن قوي  
 منهم من حيث ايمانه ومن حيث جسيمه فوطب بالفرسية والتشديد  
 انما في الشريعة سريحا او مستقيما منها في ذلك الكفاية

وغيره وهي ضعفت منهم من حيث مرتبة ايمانهم اذ ضعفوا في  
 الرخصة والتخفيف الوارد في الشرع اذ لك حريجة امور الدنيا  
 منها في مذنب ذلك الكمال في الدنيا حبيب غيره كما انشا واليه  
 قوله تعالى فالتقوا الله ما استقاموا بشا باعانا فوالله علي  
 عليه وسلم اذا امرتكم بالخير فالتقوا الله ما استقاموا فوالله علي  
 المذكور بالترول الى مرتبة الرخصة والتخفيف في الدنيا على  
 بالغيرية والتشديد لان ذلك كالتعذيب بالدين كما سمي  
 ايضا في الفصول الالائية انشا الله تعالى وكذا ذلك في  
 الضعيف المذكور بالصعود الى مرتبة الغرنية والتشديد في العمل  
 بذلك كالتعذيب في الجنة فانه لو تكلمت ومثل ذلك  
 فلا تمنعه الا لوجه شرعي في الدنيا اذ بالضعف والايان من كان  
 جاء الاقوال في الدنيا كالتعذيب في الجنة فانه لو تكلمت ومثل ذلك  
 بالخير من غير انشا الله في مقام الايمان والسير  
 ومن كلامه رحمه الله عليه ان قال تعالى انما يؤمنون  
 الى الاطاعة على غير الشبهة بعد المداورة التي فيها يجد الانسان

اعتراف جميع المجتهدين في ابيهم منها ولشهادتها وبراكها في  
 الصلوة كشفاً ولقينا لا ايماناً ولا طناً وتخصيماً فالتجواب طريق  
 الى ذلك السلوك على يد شيخ عارف بانه ان كل حركة وسكون لم بشرط  
 ان يسلك فيه بتصرف فيها كيف شاء في الدنيا والارباب وعيالها كيف  
 شاء وسع الشراح قلب المريد لذلك كل الاشرار والامان  
 يقول له شيخه طلق امراتك واسقط حقائقك من مالك وطبقك  
 مثلما تفتق قلبك لئلا يثمن من عيون الشرعية طريق الوصول الى عين الله  
 والذكرة راجية ولو عبد الله لاهل الف عام **والف**  
 قبل ثمة شرط آخر في حال السلوك فالتجواب نعم من الشرط  
 ان لا يملك لخطية على جسده في ليل او نهار ولا يفطر مدة  
 سلوكه ولا ياكل شيئاً فيه روح من حسله ولا يفطر اذا صام  
 الا عند حصول الاضطرار ولا ياكل من طعام احد الا بوجوب  
 في كسبه كمن يطعم الناس لا بسبل صلاحه وزهده وكسب شيخ  
 على من لم يتورع من العلاء حزين واعوان الولاة والقضاة  
 وان لا يسامح لفساد العفنة عن الله تعالى لخطية ثم يدعى مرقمة

وینهار افتار شهید نفسه فی مقام الاحسان کانه یری ربه و ناره

شهید نفسه فی مقام الایقان بعد الاحسان یری ربه بنظر الله

علی الدوام ایماناً بذلک لا یشک و آو ذلک لان هذا اکمل

فی مقام التزیه بعد غر و جل من شهید و العبد کانه یری ربه لانه

لا یشک الا انما قام فی محلیه و تعالی الله تعالی عن کل شیء خطر

بالبال فانهم ثلثه ثانی در شناخت دار و معیار محبت

و معنی اختلاف مذاهب و اعتقاد مجتهدین بایکدیگر و طریق

هر مقلد نسبت امام خود را میگوید و یکر قال العالم الکرانی الشیخ

عبد الوهاب الشعرانی قوله صلی الله علیه وسلم اختلاف

استی رحمة ای توسعه علیهم و علی ابناءهم فی وقایع الاحوال

المستعلقة بغير فرع الشریعة و لیس المراد اختلافهم بالاصول

کالتوحید و توأده و قال بعضهم المراد به اختلافهم فی امر معاشهم

و سیانی ان السلف کانوا یکرمون لفظ الاختلاف و یقولون

انما ذلک تفرقة خوفا ان یفهم احد من العوام من الاختلاف

خلاف المراد و قد کان سفیان الثوری رحمه الله یقول القیول

در شناخت دار و معیار محبت

اختلف العلماء في كذا وتقولوا قد وسع العلماء على الامت  
 كذا ومن الدليل على صحة مرتبة الميزان ايضا من قول الاممية  
 قول امامنا الشافعي وغيره رضي الله عنهم ائمال الميثاقين <sup>لبن</sup> والقوة  
 كمالها على حالين اولى من الغاء احد بنما فعلم ان من طعن في  
 صحة هذه الميزان لا يخلو اما ان لطعن فيما شددت فيه او تخفت  
 فيه لكون امامه قال بضده فقل له ان كلا من هذين الامرين  
 جهات به الشرعية واما ما لا يحمل مثل ذلك فاذا اخذ  
 امامك بمشديد او مخفف فهو مسلم لمن اخذ في المرتبة الاخرى  
 ضرورة فيجب على كل من يقلد اعتقاد ان امامه لو عرض عليه  
 حال من عجز عن فصل الغزمية التي قال سوبها لا فتاه بالخصه  
 قال لها غيره اجتهاد امته لهذا العاخر لا تقليد ذلك  
 الامام الذي قال بها او كان يقر ذلك المجتهد على انفقوى بها وكل  
 من اسعن في النظر في كلام الاتمية المجتهدين رضي الله عنهم جميعين  
 وجب كل مجتهد مخفف نارية وليشد واخرى بحسب ما ظفرت من  
 ادلة الشريعة فان كل مجتهد تابع لا وجب من كلام شافعي

لا يصح في استنباطه عنه ابدًا او غايته كلام المجتهد انه اوضح كلام الشارع  
 للعامة بلسان يفهمونه لما عندهم من الحجاب ولو انهم جابهم رفع يفتوا  
 كلام الشارع كما فهمه المجتهدون ولم يتجاوزوا الى من يشرح لهم وقد قدنا  
 اتفاقا ان احدا من المجتهدين لم يشدد في امر او تخفف فيه الاتباعا  
 للشارع فمما راي الشارع شدك فيه شدد وماراه خففت فيه خفف  
 قيا ما لو اجتهد الدين موار واقع لشره يد في فعل الاعراض  
 الذي جميع المجتهدين على ذلك كما يعرف من غيرهم  
**ثاني** في الثالث در شناخت دستور العمل والاعتقاد بقرينة  
 ومن كلامه رحمه الله عليه فالحق الذي يجب اعتقاده في سائر  
 الائمة رضي الله عنهم انهم انما كانوا يفتون كل امة بما ناب  
 حاله من تخفيف او تشديد في سائر ابواب العبادات والمعاملات  
 ومن اذعن في ذلك من المقلدين فليأتنا بتقيل صحيح السند  
 عنهم بانهم كانوا يعنون الحكم الذي يفتون به الناس في حق  
 كل قس من ضعيف ونحن لو افقه على زعمه ولا يجد  
 في ذلك نقابا منهم من فضل السند منهم اليه ابدًا على هذا الوجه

بأنهم هم الذين  
 استنبطوا ذلك  
 من كلام الشارع  
 والاعتقاد بقرينة

فان من المعلوم ان اقوال جميع المجتهدين بالبعة لادلة الشرع من  
 تخفيف او تشديد كما مر اتفاقا بحكم المطالعة فما صحت الشريعة بحكمه  
 لا يمكن لاحد منهم الخروج عنه ابدا وما اجملة فان المجتهدين يرجعون فيه  
 الى قسمين قسم يخفف وقسم يشدد ويجب بالظهور من المدارك  
 اول لغة العرب كما يعرف ذلك من سيرنداسب الائمة وذلك  
 نحو حديث انما الاعمال بالنياب او حديث لا وضوء لمن لم  
 يذكر اسم الله عليه او لا صلوة الا بفتح الكتاب او لا صلوة  
 في المسجد الا في المسجد فان من المجتهدين من قال لا صلوة ولا  
 وضوء لمن ذكر يصح اصلا ومنهم من قال لا صلوة كاملة ولا وضوء  
 كاملا ولفظ الاحاديث المذكورة يشهد على ان لكل واحد لا سئل  
 الا احدهما ان يقدم قول الاخره جملة **تثنية** **الجمع** وايضا من  
 كلامه رحمه الله عليه فان قلت ان الائمة المجتهدين قد كانوا  
 من الكل بقتن لا اطلا عنهم على عين الشريعة كما تقدم فكيف  
 كانوا يعقدون المناظرة مع بعضهم بعضا مع ان ذلك  
 ينافي مقام من اشرف على عين الشريعة الاولى وراة الفصل

انما التثنية راجع در بيان امور كذا في كتابي

القريب المجتهدين كلها معبين الشريعة فالتجواب قد يكون مجلس  
 الائمة بالمناطرة من الائمة انما دفع منهم قبل بلوغ المقام الكشفي  
 واطلاهم على الصالحين جميعا بدات المجتهدين لعن الشيعة  
 الكبرى فان من لازم المناطرة اذ حاض محج الخضم والا كانت المناطرة  
 عينا ويحتمل ان مجلس المناطرة كان من مجتهد وغير مجتهد فطالب المجتهد  
 بالمناطرة ترقية ذلك الناقص الى مقام الكمال لا اذ حاض  
 من كل وجه ويحتمل ايضا ان يكون مجلس المناطرة انما كان  
 لبيان الاكل والافضل ليحل احد سم به ويرشد اصحابه الى  
 العمل به من حيث انه ارقى في مقام الاسلام والايمان او  
 الاحسان او الايمان وايضا ذلك ان كل مجتهد في صحة  
 قول صاحبه ولذلك قالوا من شأن المجتهد لا ينكر على غيره  
 لانه يرى قول خصمه لا يخرج عن احدى مرتبتي الشريعة وان  
 خصمه على يد من ربه في قوله ونم مقام رفيع ومقام  
 ارفع بسببته فان قلت فالحكم فيما اذا وجد الطالب  
 حديثين او قولين او اقوالا لا يعرف الناس



من الحیثین ولا المتأخرین القولین اولاً قول فماذا یعننا الجواب  
 سبیلہ ان یعمل لہذا الحیث اور القول ثارہ وبالقول الآخر  
 ثارہ وینفدم الاحوط منها علی غیرہ فی الامر والنہی وان کان  
 اسدہما شوطاً اور حج عنہ المجتہد فی نفس الامر فذلک لا یقویج  
 فی العمل **تنبیہ خامس** در اسباب و اغراضیک  
 متشای عزیز اختلاف فیما بین علمای متأخرین بودہ است  
 و سبیل رفع خلاف و قطع نزاع بدانکہ بواعث اختلاف  
 علما در جمیع مسائل مختلفہ عمومأ بودہ و سبیل عطا خصوصاً ما سئند  
 بموجبات است کہ در وضع حدیث گذشته بیانش آنکہ بجای  
 خود تحریر یافت کہ در حق متقی عملاً ترک سماع ترجیح دارد  
 بر غسل آن و التزام بر ترک چیزی غیشور ما را سبب مقتی  
 آنچیز را بر خود حسد ام نکرد اندگو در حق دیگران حلال و  
 حرام باشد چنانکہ آیہ کریمہ ما ابہا البنی لم یحرم ما اهل الدنک از ان خبر میدہ  
 پس در قہر ما بعضی از علمای القیاء ان بودند کہ انہا  
 تکراراً بویست عمل ترک سماع کردہ و اتفاقاً بہ نفس خود حرماً کہ

فیما بین متأخرین بودہ است و سبیل رفع اختلاف است

متکرر و عموم آنرا ان بدانکہ نوشته اند

از اتباع این گروه حق پژوهش کمالی که محققین و مجتهدان بودند از  
 اساتید خود تحقیق ننموده حکم تفصیلی در جانب ثلث و اعتقاد و اقوال  
 بمنکر و عدم افزاین آن دریافتند و در کتب مصنفه خود  
 تفصیل دار نوشتند مثل تسدوة الموحیدین زیادة المحققین شیخ محمد  
 ابن علی العربی و صاحب قوت القلوب و امام محمد الغزالی و امام احمد  
 غزالی و شارح البردوسی و شارح الکافی و صاحب البدیع الحنفیه  
 و مصنف المحیط و شارح الکبیر و صاحب فتح القدیر و شارح و الرحمة  
 و مصنف الزیلعی و الوسیط و الویجز الکرر و مصنف الالوار  
 و صاحب التذکرۃ الحمد و نیة و صاحب القواعد و صاحب البیان  
 و صاحب البیان و کسائیکه وقت پسند ننمودند و در کتب مصنفه  
 خود با جمعی نوشتند که فلان فلان معتقد ای امام است  
 و می گفتند که ترمذی حرام است مگر در فلان فلان مقام  
 مثل صاحب الهدایه و شارح الوقایه و مصنف الکتر و قاضی  
 و صاحب الذخیره و غیر هم و طایفه که بعد ازین گروه درین  
 متخلف با کردند اغراض و اسباب آنها مختلف بود بعضی

آن بودند که زهد و تقوی بر آنها غالب بود و در حفظ شان مقصوری  
 راه یافت و بر کتب حدیث و اصول عند الضعیف رجوع نکردند  
 حرمت اتقائ را که در ذمین را نسخ داشتند حرمت مطلقه نشاندند  
 و بعضی آن بودند که استبداد غلط کرده در آخر عمر خود را  
 متنبه و آگاه شدند مگر درست نداشتند که غلطی با آنها منسوب شود و خود  
 اعتراف بان نمایند و بعضی مخالفین مذہب بنا بر نصرت دین خود  
 در کتب حقیقی و شافعی بعضی مسائل بر خلاف مذہب آنها داخل  
 کرده اند و نسخ محرفات را شهرت داده چنانچه تفصیل این تقریفاً  
 در بخشه اثنا عشریه در کید می و دوم مسطور است و بعضی تعصب  
 تقرب سلاطین تصنیفها کرده اند در آن حسب خواہش سلطان قست  
 افراط و تفریط نام نموده پروای اینمغنی نکردند که کلام با موافق اصول  
 و کلیات دین باشد یا نباشد این بود مناشی اختلاف در کتب  
 فقہا اکنون سبیل رفع اختلاف و قطع تناقض باید شنید چنان  
 در علمای متأخرین نیز اکثر صاحب درع و تقوی بودند  
 و بر بنیت آنها علام القلوب آگاه است لهذا هؤلاء المتوفین

بعضی مسائل بر خلاف مذہب آنها داخل کرده اند  
 و بعضی مخالفین مذہب بنا بر نصرت دین خود  
 در کتب حقیقی و شافعی بعضی مسائل بر خلاف مذہب آنها داخل کرده اند

خبر اکلام همه را حتی الامکان بر محل نیک حمل باید نمود و باید گفت  
 کسانی که بلا تفصیل حکم حرمت نوشته اند مراد آنها از غایب خاص  
 است که معتقین بملایم و مجازف و متشارب بحرمه باشد و اصل  
 مطلب مراد آنها همان است که از روی اجابت صحیحی بابت گفته و متعبدین  
 پیروی آن کرده اند و کسانی که تفصیل اباحت و حرمت نوشته  
 نوشته اند و در ماوراء آن نمی نموده اند نظر آنها بر این معنی است  
 که مردم آخر الزمان بسبب سستی دین و ضعف ایمان از مباهات  
 شبهات و از شبهات مجرمات قدم می نهند لهذا از جرأ و توهم  
 سوای مواضع مشتات حکم بعدم جواز نوشته آمده اند چنانچه  
 این معنی از شرایط و قیود آنها صاف مستنبط میگردد و بحواله ما احلال  
 و غیره احرام و مثل ذلک آمدیم بر کلام کسانی که در جانب تحریم  
 افراط نموده منکحل الوجوه حرام گفته حتی برای اباحت باسینه  
 نگذاشته اند و سامع و سخی آنرا کافرونا مقبول التوبه و غیره  
 بیان الزوجه نوشته اند مثل صاحب حمایه و تائید خانیه و غیره  
 من المفسرین که اصل مستند علی سابق الذکر هستند پس

در اول این کتاب  
 در اول این کتاب

در کلام اینچنین بزرگان غور باید کرد اگر موافق اصول و  
 کلیات دین تاویل پذیر باشد البته بعد تاویل مقبول باید باشد  
 و اگر مخالف قوانین اصول و فروع باشد مطلقاً مردود و باید  
 هرگاه سبیل رفع اختلاف و قطع نزاع قرار یافت و در صورت  
 بقیل همه روایات حرمت احتیاج نموده حرف همان در دست  
 روایت شدید و غلیظ که نزد مدعی حلوائی بی و در و خرمای نهید  
 است مشتقی نمونه خرداری نقل میکنم و در توفیق و تطبیق این  
 با کلیات دین از علما و عقلا اهل اسلام میگویم که هیچ وجه ندارد  
 الا بالبد و لا حول و لا قوت الا بالله **محکم** که فی الفقه و فی الاما  
 من کتاب الاستحسان و الکراسته من سماع العتاهل من المعنی  
 و غیره فحسب ذلک باعقاد او بغیر اعتقاد یسیر بر تدانی الحال  
 بناءً علی انه ابطال حکم الشرع فلا یكون مؤمناً عند کل مجتهد  
 و لا قبل المد طاعة و احبط المد کل حسنة و بانیت  
 منه اجراءه فان تاب لا نقض نقول و بالمد التوفیق کلام غذا  
 من اوله الی اخره مخالف کتاب و السننه بل خلاف علی الله

احادیثی که برای برز و روایات خلاف اصول فقه  
 و کلیات بعضی دین که تحت تحریر است

۱۳۱  
 زیرا که سماع غنا بیکدام از علمای موافق و مخالف شرک گفته  
 است و نه کسی در اقسام کفر شمرده عاصی الامر آنچه اهل تحریم نوشته اند  
 انه معصیه او کبیره پس مخالفت قرآن بقوله تعالی اذ جاءک الدین  
 یومنون بآیاتنا نقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفوسهم لانه  
 من عمل منکم سوءا یجہالہ ثم تاب من بعده واصلح  
 فانه غفور الرحیم و لقوله تعالی لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ  
 یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و لقوله تعالی  
 ان اللہ لا یغفران لشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء  
 و لقوله تعالی رحمتی وسعت کل شیء پس بجز شرک هیچ معصیت  
 و گناه کبیره و صغیره نیست که توبه بر آن مقبول نباشد و مرتکب  
 آن فی الحال کافر و مرتد گردد و محبوظ الحسانت بل توبه از  
 کفر و شرک هم قبل از موت بالاتفاق مقبول است  
 و هیچ جامه و قسمی بر آن مجید نیامده که غنایا فلان کناه  
 سبب بیخودیت زوجه میگردد و اما مخالفت است پس ازین  
 راه است که در حدیث صحیح آمده من قال لا اله الا الله

حرم  
 سیرت  
 شریعت  
 سبب  
 حرم  
 ذکر کار و شریعت  
 کتب

رخل الجنة وان زنى وان سرق ثلاثاً وقال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم ثلاث من اصل الايمان الكف  
 عن قال لا اله الا الله لا تكفره بدينه ولا تخبره من الاسلام لعين من  
 صلى الله عليه وسلم الناب من الذنب كمن لا ذنب له از روى اصول  
 مذکور و بقره کلیات مندرجه بنهاست اربعه کتاب و سنت مکذب  
 کلام مذکور است اما مخالفت جمهور علمای است پس بدین جهت است  
 که فقه و المحققین شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه حدیث ثانی  
 مذکور در شرح مشکوٰه می نویسند حضرت است از جمله اصول  
 ایمان و قواعد آن که اگر بنا شد بنای ایمان از یاد رفت  
 و از پنج برگ کنده شود یکی از آن سه حضرت باز ایستادن از  
 کسی گفت لا اله الا الله لا تکفره بدينه بيان گفته است یعنی کافر  
 دادن و گو آنرا که این کلمه گوید سبب کنا میس که صاور گردد از و  
 اگر چه کبیره باشد درین است مرقول خواج را که گویند سومین  
 بار کتاب معصیت اگر چه صغیره بود کافر گرد و لا تخبره من الاسلام  
 بهل و بیرون میاورد و حکم کن به بر آمدن او از مسلمانان به

عملی بد که بگنجد درین رد و استمر قول معتزله را که گویند بنده  
 باز کتاب کبیره بیرون میآید از اسلام اگر چه در بنیاد و کفر  
 و ایشان واسطه اثبات کنند و رایحان و کفر و گویند که مرتبه  
 کبیره نهین است و نه کافر و فاسق را قسم ثالث دارند و غیره  
 و کافر و نیز شیخ رحمه الله علیه در ترجمه حدیث صفیان است  
 لیس فی الاسلام لفضیل المرحوم و القدریه می نویسند بدانکه این حدیث  
 و امثال آن صریحاً در تکفیر دریه و مرجیه است لیکن صواب  
 آنست که مسأله تباذیر و در تکفیر اصل هوا که بر او تأویل  
 زیرا که ایشان اختیار کفر نمی کنند و را ضعیف می کنند بدان  
 بلکه تأویل می گیرند از کفر و تمسک می کنند بکتاب و سنت  
 و بذیل مجهود می نمایند و را صاحب حق و لیکن خطا کردند  
 و بیافستند از تفاوت است میان لزوم کفر و الزام آن  
 در قول مختار از علمای است همین است و احتیاط هم درین  
 است و مانعی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبل و هر چه ایشان  
 ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب



تشدید و مبالغه در تفصیل است و در صحت این احادیث نیز نزد  
 بعضی از علمای محدثین سخن است و الله اعلم انتهى و صاحب المحقق  
 در شرح توفیر الالبصار می نویسد و الکفر لغة البستر و شرعاً کذب  
 صلی الله علیه وسلم فی شیء مما جازیه من الدین ضرورة  
 و الفاظه تعرف فی الفتاوی علی افردت بالذلیف مع انه لا یفتی  
 بالکفر بشیء منها الا فیما اتفق المشایخ علیه كما سجدی قال فی البحر قد  
 الریت نفسی ان لا افتی بشیء منها انتهى و بجای دیگر است در  
 در المختار الکفار اصنافه خمسة من سبک الصانع کالدبریه و من سبک  
 الوحده انیه کالثبوت و من یقر بها و لیکن سبک لعنة الرسل کالافلا  
 و من سبک الککل کالوثبة و من یقر بالکل لکن سبک عموم رساله المصطفی  
 علیه السلام کالعیسویه فیکتفی فی الاولین بقول لا اله الا الله و فی  
 الثالث بقول محمد رسول الله و فی الرابع باحد هما و فی  
 الخامس بهما مع التبری عن کل دین یخالف دین الاسلام  
 بدایع و اخر کرانه الدرر و حنیفیه فی تفسیر من جعل حایل  
 عنهم فی الدبریه و استشرط التبری فی کل یهودی و نصرانی

این عبارت در مختار زیاده است

و مشقة في فتاوى المصنف وابن نجيم وغيرهما في ركن العاري  
المبداء كذا افتى علماءنا والذي افتى به صحته بالشهادتين بلا شبهة  
لان التلخيص بها صار علامة الاسلام فحق ان يرجع المالم بعد واعلم  
انه لا يفتى بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفه  
خطا فلو كان ذلك رواية ضعيفة كما حذر في البحر وغيره  
في الاشباه الى الصغرى وفي الدرر وغيره اذا كان في المسئلة  
وجوه لوجب الكفر واحد مبنية على المفتي المليل بما يمتنع ثم لوجب  
ذلك في سلم والالم سبعة محمل المفتي خلافة منبغى النعوذ بهما الدعا  
صباحا فمساؤه فانه سب العصمة من الكفر لوعده الصادق <sup>الاثنين</sup>  
صلعم اللهم اني اعوذ بك من ان يشرك بك شيئا وانا اعلم  
واستغفر لك لما لا اعلم انك انت علام الغيوب وتو الياس  
سقبوله دون ايمان الباس انتهى من باب الارادة اذ  
وقية ايضا في باب الامة وكل من كان من اصحاب قبلتنا  
لا يكون بها حتى الحوايج الدين ليحلون دما لنا واصواتنا  
وسب اصحاب الرسول و ينكرون صفاته تعالى وجواز ربه

لکونه عن تاویل و شبهه انتی و در فتاوی سراجیه نوشته است  
 قال حسام الدین رحمه الله عن ابی جعفر الطحاوی رحمه الله علیه قال نه  
 الا یخرج الحربل من الايمان الاحمود و الما اذ خسله فیه کان السید  
 الامام الاحمبل الاستاد ناصر الدین رح یقول بامتنین انه  
 ردة حکم و مالیک فی انه ردة لا تنسب به لان الثابت لا ینزول  
 مالیک مع ان الاسلام یعلوه و لا یعلی فنحنی للعالم اذ ارفع الیه  
 هذا ان لا یتبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضي نصحه الاسلام  
 تحت لیل الشیو انتی من باب الفاظ الکفر و ایت  
 و و هم که آنرا بر کفر مستمعین غناد لیل میکرد و آنست و آنرا  
 اکثر فقها در فتاوی خود نامی آرند نیست که در فتاوی تمار  
 واقع شده استماع صوت الملامی کالضرب بالقصب و غیر ذلک  
 حرام لانه من الملامی وقد قال علیه الصلوة والسلام  
 استماع الملامی معصية و الجلوس علیها فسق و التلذذ بها  
 من الکفر وجه استدلال اینکه غناد داخل ملامی است بمنزله امیر باشد  
 یا بمنزله امیر و مستمعان ازان مستلذذ می شوند و یقولون مستلذذ و کلا

در کفر اهل اسلام حرام است که ردة شود

و الجولس علیها فسق و التلذذ بها من الکفر

کفر است ازین سبب مستمع غنا کا فر میشود قطع نظر از ضعف و عدم  
 صحت حدیث مذکور این کج همان معنی قول منقول خود را نمی فهمند  
 و نه در کلام فقها محققین نظر میکنند که آنها از کفر چه معنی مراد داشته اند  
 لهذا نقل کردند کلام صاحب در الحجاز در اینجا ضرو را فدا قال  
 رحمه الله عجب باید و فی السراج و در المسک علیه علی ان النبیای کلها  
 حرام و بدعت علیهم السلام بلا اذ نعم لا یکار الشکر قال ابن مسعود  
 صورت الامور العباد و ثبت النفاق فی القلوب کما ثبت الماد النیاب  
 قلت و فی الزاریة استماع صوت المذابی کضرب قصب و نحوه  
 حرام بقوله علیه الصلوة و السلام استماع المذابی معصیة و الجور  
 علیها فسق و التلذذ بها کفر ای بالنسبة علیها فنصرف الجوارح الی غیرها  
 خلق لاجل کفر بالنسبة لا شکر فالواجب کل الواجب ان یجتنب  
 کما لا یسبح لار و انه علیه الصلوة و السلام اذ ضل اصبعه فی اذنه  
 عند سمرانه و اشعار العرب او فیها ذکر الفسق کراهه انتهى التعلیل  
 الذنب کما فی الاختیار و الاستحلال کما فی التبیان  
 فایع و من ذلک ضرب النوبة للنفاق فلو للشیة لا باس به

حرام استماع المذابی  
 و التلذذ بها کفر ای بالنسبة  
 علیها فنصرف الجوارح الی غیرها

از آخر است فی ثلثة اوقات لیکن ذکر ثلاث لغات من الصور لثنا سبعة  
 بینما فبعد العصر الاشاره الی الفحه الفریخ و بعد العشاء الی الفحه السموت  
 و بعد نصف اللیل الی الفحه البعث و تمامه فیما عطفه علی الفحه الفریخ  
 و الفحات من باب الحذر و الا با حقه صاحب فتاوی برینه با حوزیکه  
 و تحریریم غنای مفروض است از امام نورشی نقل میکند بعد غسل  
 است وضو رواست میکند که ذکر و التذو بهما من الکفر از جهت  
 تعلیل کما دیما از برای استحلال و علی نوالقباس کتب دیگر  
 علماء مشحون است که اطلاق کفر بر جائز در حق اهل قبله و در و یافته  
 مراد از آن کفر حقیقی هرگز نیست بلکه جای معبسی کفران نصبت  
 است چنانچه در بحدیث تصریح یافته و جای معبسی ناسرمان  
 است و جای معبسی معصیت تشدید و تعلیل و واقع شده  
 اکنون کجرا ای و نامهی کسیکه با یقینیت بر کفر می آید آن جرأت  
 میکند که شش بر سر او اگر دید چه اول محدثین در صحت این حدیث  
 سخن دارند و بر تقدیر سر صحت مورد آن خاص است  
 یعنی ملاعی محرمه که بار التفصیل آن در صدر گذشته سیوم

در بار اثبات استماع و تکرار بهای محرمه نیز حکم یکفریب است  
 چهارم بجهت علمای متقدمین مذکورین احدى تصریح نکرده که تکرار  
 از تلاپی درین حدیث غناست پس بدون تحقیق حقیقت حال  
 و محاوره و موارد استعمال بنظر الفاظ ظاهر از تلاپی محرمه  
 غنا مراد گرفتن در مستمع غنا را علی الاطلاق کافر گفتن غیر از  
 کجراتی و نامفهمی چه می تواند پس داشت بقدر ملاحظه روایات  
 مذکوره پیچید اگر دید که ارتداد و کفر مستمع الغنا چنانکه طلب  
 روایت مقدم وجه بود نه بطور خوارج و معتزلی نه بوقت  
 و نه بطور اهل سنت و جماعت کما لا یخفی علی المتأمل و بعد از این  
 از روی همین کلیات اصول و فروع که در روایت مذکور  
 ترتیم یافته کفر شخصی که بتسک روایت مروده مذکوره تکفیر  
 مستمع غنا موافق مضمون روایت مرفوعه مضرب باشد ثابت  
 یا نه قیاس میجواید که ثابت گردد زیرا که سماع غنای مطلق  
 بعصوم است که از معنی باشد یا غیر معنی از آنحضرت مسلم  
 بالا جمل ثابت است که هیچ فرد از اهل اسلام مستثنی نباشد

در کتب معتزله و خوارج  
 و کتب اهل سنت و جماعت  
 و کتب فقهیه  
 و کتب لغتیه  
 و کتب حدیثیه  
 و کتب تفسیریه  
 و کتب فرائضیه  
 و کتب زکاتیه  
 و کتب حجیه  
 و کتب عمریه  
 و کتب یتیمیه  
 و کتب یتیمیه  
 و کتب یتیمیه

باشی خارجی باشد یا مغربی منکر آن نیست پس در علوم حکم  
 روایت مذکوره آنحضرت صلعم قطعاً داخل می شوند و نسبت ارتداد  
 و کفر بجناب و تدس رسالت صلعم بالاتفاق موجب کفر است  
 پس در حق مدعی صادق آمدن حضرت بر آلاخیه نقد و رفع فیه  
 روایت مضموم که به قلب آن همه اهل فناء و بی باقی  
 تحریم غنای پیمایند و بسبب عدم قوت اجتهاد و ساطع  
 تحقیق کم کرده بر راه خطای پوسند آنست که در باب الکرامه  
 کتاب هدایه واقع شده قال و من دعی الی ولیمه او طعام  
 فوجب له لعباً او غناء فلا یأس بان یقعد و یأکل و قال  
 ابو حنیفه رحم الله علیه یبذل امره فصبرته و هذا لان اجابة الدعوة  
 سنة قال علیه السلام من لم یحب الدعوة فقد عصى الله و القام  
 فلا یتزکوا لیا اقرنت به من الدعوة من غیره کصلوة الجمارة  
 و احبه الالقامة و ان حضرتها نیاحه فان قدر علی المنع  
 منعهم و ان لم یقدر یصبر و هذا اذا لم یکن معتدی فان  
 کان معتدی و لم یقصد علی منعهم یخرج و لا یقعد لان

دلیل بر کفر نیست  
 در جواب روایت مذکور که

فی ذلک شبین الذین وفتح باب المعصية علی المسلمین واما الحکم  
 عن ابی حنیفه رحم فی الکتاب مکان قبل ان یصیر مقتدیه  
 ولو کان ذلک علی الایده لا یمنی ان یعقد وان لم یکن  
 مقتدی لقوله تعالی فلا تقصد بعد الذکر مع القوم الطائفة  
 بذاکما بعد الحضور و ان علم قبل الحضور لا یحضره لانه  
 لم یزسه حتی الدعوة بخلاف ما اذا جم علیه لانه قد لزسه  
 و ذلک بسببه علی ان الکلام کلها حرام حتی التخی یصیر القصد  
 و کذا قول ابی حنیفه رحم ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم کون  
 انتهى جواب الشایسته ازین روایت صحیح غنی و زکی نحو ان مقتدیه  
 که مذنب صاحب بدایه حرمت غای مطلق است یا جلوس در  
 مجلس غنا تر ذوی رضی الله عنه کفر و معصیت است زیرا که  
 ین هم برخلاف عبارت النض کتاب است چه ترجمه  
 ببارت من همین است هر که خوانده شود لبوی بهمانی یا لبوی  
 عام پس بیاید در آن مجلس چیزی لعب یا سرود پس یصح  
 ضابطه نیست که انجا به نشینند و بخورد و باقیان جمیع فقهاء





است. من بعد بیان میکنند که در صورت پیش آمدن منکر  
در حق مقتدی چه می باید تا قوله فان قدر علی المنع منهم ملا  
یخرج بعد ازین بیان حکم ملا می نموده میگوید بقوله ولت المسکة علی ان  
الملاهی کلها حرام حتی التفتی بضرب القصب یعنی هرگاه بعد علم بوجود  
و غیا که از قسم بدعت است حضور در مجلس جایز نشد این مسئله  
دلائل کرد که ملاهی منکره معکوله کفار کلها حرام باشد  
و همچنین قول امام که ابتلیت بهذا فصرت است بر تحریم ملاهی منکره  
و لالت میسکند و قرینه بر دلالت نیست که ابتلا نمیشود مگر در حرام  
اینست مطلب کلام صاحب به ایه پس کجا است این کلام را دلالت  
بر حرمت غنائی مطلق غایت مافی الباب منیکه ضرب قصب  
تردوی حرام باشد چنانکه بطرف حرمت فی اکثر عبارات اند  
مسوال اگر کسی گوید که تو عبارت شریح و متقن را موافق جماع  
المطلب نمود ترجمه است و الا را صاحب به ایه موافق نمید  
نام صاحب صریح در حرمت مطلق غنا است و لهذا شایع غنا  
داشت ملاهی گروا منیب سده و تفسیر نمود و لکن الملاهی کلها حرام

خطب صاحب در این باب

**جواب** و این مدعی بر خطاست چرا که خود صاحب بدایه در باب  
 الغضب می نویسد اما طویل القزاة والدنف الذی یباح ضرب فی  
 العرش یضرب باللائف من غیر خلاف پس در عرس عذاب نزد  
 بطریق اولی مباح شد و هرگاه در یک مقام هم مباح شد  
 حکم بحکم مطلق نفی آن کرد و اگر مطلب بدایه موافق غلط  
 فیهی مدعی گفته شود بر آن ایراد نپذیرد و جوبه میشود اول اینکه اگر  
 و غنای مطلق نزد وی رضی الله عنه داخل طاعی محرمه بقرینه  
 لا بأس بان یقتله و یا یکنی گفته و استدلالات نکردی بلکه  
 اجابت دعوت سنت است که از اشتهای خود بگذری و بسبب اقتضای  
 بدعی زبیر که بر قول مدعی جلوس فی اللای و تله و بدان کفر  
 است و اگر نگاریم هیچ معصیت که موجب کفر باشد برای اقامه  
 سنت نزد هیچ کس جایز نیست استدلالات مذکور جاری نمیشود  
 مگر در پاهت اگر چه در قسم است که لفظ فان لم یفقه علی المنع  
 یضرب و لا لدی می بیند که لعین و غنای مذکور تر مذمت است  
 حرام نیست و الا جوبه بر چه میسر آید موافق است اگر چه مدعی نگوید

و اما نام رحمه الله علیه مجبور و مکره نبود که بعد ابتلا بران صاحب بشود  
 شیوم اینکه تشریح در اصل مسئله اگر قسم حرام مراد گرفتگی  
 برای حکم عدم جواز حضور مجلس میان مقتدی و غیر مقتدی  
 فرق نکردی چون فرق بیان کرد معلوم شد که مراد ترک اولی  
 است که از مقتدی ترک اولی نمیشود و از غیر مقتدی میشود چنانچه  
 قوله ولو کان ذلک علی الایده لا ینفی ان یعتقد وان لم یکن  
 بمقتدی بران دلالت میکنند زیرا که لفظ لا ینفی در ترک اولی  
 متعلق میشود و در حرام چهارم این که قوله و دلالت المسئل علی  
 ان الملاهی کلهما حرام اگر مراد از ملاهی مطلق هو و لعب گیرند عمل  
 حرام بر آن صحیح نیست زیرا که در قانون دوم بسیار قسام  
 ملاعب و ملاهی مباحه بدلیل شرعی ثابت کرده شده پس حکم  
 کلی حرمت و حتی درست شود که مراد از ملاهی <sup>چهارم</sup> ملاهی منکره گرفته  
 شود و پنجم اینکه ابتلا را بحکم خصوصیت نسبت ابتلا بفصل <sup>ملاهی</sup> ملاهی  
 و حرام هر دو میشود چه خود امام ابوحنیفه مع لفظ ابتلا را در  
 مباح استعمال کرده بفسر باید ان یثبت بقول القضا

و ضرب السوطه فاخترت الضرب على الوقف و ظاهر است که قبول  
نقضا از محرمات شرعی نبوده است و متواتر آن در کلام الله جایگاه  
لفظ ابتلا واقع است و در اینجا معنی حرمت مراد نیست چنانچه اذا مثلا  
ابرا عسیم ربه بکلمات فائمنه فلذا هیچ قول ان الا ابتلا یکون بالحرم  
ششم اینکه اگر کلام صاحب بدان بر حرمت مطلق غموض باشد  
و از قول امام نیز این معنی مراد گیرد و قول و فصل محبت  
تا قضا لازم میاید زیرا که در باب ثانی از روی کتب معتبره  
اثبت گردیده است که امام هیچ بنفس خود سماع عقده  
کرده است پس ضروری است که قول امام مطابق فعل وی باشد  
هر جا که قول مخالف فعل وارو شده باشد تأدیش واجب  
است چنانچه شیخ عبدالحق رحمه الله علیه در عراج النفع  
با تمیضی تصریح فرموده است که مر فی الباب الدانی ازین  
همه و جهات است معلوم شد که مطالب این ایچ مدعی فهمیده بوده  
خطا و فاشش بوده است و حق همان است که اول توضیح  
آن کرده شد و برین تقدیر محمل صحیح قول امام رحمه الله

چنان می تواند شد که امام مظهر اولویت در آخر عمر ترک سماع  
 گفته باشد و بجهت اتفاق با وجود تحلیل در حق دیگران بر نفس خود  
 حرام کرده باشد و بعد از این غنیمت به شوی  
 با تقریبی سماع شنید و بر آن صابر گردید و از آن حال  
 حکایت هست ابلت بهذا مرة نصبرت بر این تا و این هم  
 قباحی لازم نمی آید و توفیق میان قول و فعل محتمل بود  
 حسن میگردد و آنجا که از غنیمات سابق الذکر منتهای اشتغال  
 و تسبیل قطع نزع مشروط معلوم گردیده و حال استدلال  
 اهل تحریم از محاکمه بر سر روایت مذکوره بوضوح پیوسته  
 در مضورت انشاء در تعالی می نهد این رساله را به سیر متنی  
 پیدا خواهد گشت که در معلقه اهل تحریم خواهد افتاد و هر دلیل  
 عقلی و نقلی که بر حرمت مطلق غناء در پیش خواهد آمد بر طایفه  
 آن از کلیات و اصول مرفوعه خواهد نمود در مضورت احتیاج  
 نقل دیگر روایت حرمت نموده ولیکن بنا بر نزد احتیاط  
 تکمیل باب شوم باقیات چند ضرورت است امتناع اولی

اگر کسی گوید که قطع نظر از اقوال فقها که از روی مجامع و دویج  
 آن کرده شد بجا اقوال بعضی صوفیه که مسلم فضل نیست  
 مسلم الثبوت و متفق علیه فریقین است حرمت حلق و تراویح  
 ثابت میشود از آنجمله قول حضرت محبوب بجانی غوث صمدانی شیخ عبدالقادر  
 حبیبی قدس سره است که در عنقه الطالبین در باب دایر  
 و شرب آمده چنانچه عبارت آن مقام سعه ترجمه آن نقل کرده  
 سیاید هذا الذی ذکرنا اذا کان خالیاً عن السكر اسنکه یاد کردیم از قبول  
 کردن دعوت و لیمه و غیره وقتی است که باشد طعام خالی از آن فرمود  
 شیخ فان حضرت سکر پس اگر حاضر شود طعام را تا فرمود خدا  
 کالتلبیل چنانچه دلی و المزار و العود و بر بط و نای و اشربون  
 و الشبانه و الکرباب نام ساز است و المعانی و مجلس های سرود  
 و الطنابیر و طنبور و نواز الجوران الذی یلعب به الترك سازیک می بازند  
 با و ترکان لای مجلس فغاک نه نشیند و راجحان جمیع ذلک محرم  
 زیرا که همه آنها حرام است و اما الدف فی حوز استعماله فی الکلیه  
 و هر چه که واپس است بکار بردن آن در کلام

غرض از نقل این در بیان اینست که اینها را از کلام حضرت  
 ۱۹۱

و سماع القول بالتعصب والرفض مکرره و شنیدن بعضی  
 بچوبک بازی در رفض کردن مکرره است کما فی بعض المفسرین چنانچه  
 تفسیر کرده اند بعضی مفسران قوله عز وجل فرسوده خدا را گفته  
 و من الناس من یشتري لهو الحديث و بعضی بر ما متذکره میخیزد  
 سخن پیروده را افعال پس گفت این بعض مفسران هو العنا  
 و الشعران سخن پیروده سرود بیت است و جاء فی بعض الاحادیث  
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال و آمده است در  
 بعض حدیثها از پیغمبر صلی الله علیه و سلم اینکه گفت پیغمبر صلی  
 الله علیه و سلم فی القلب سرودی میرود یا نه لفاق را در  
 دل گمانیت السیل البقل چنانچه می رو یا نه سبل سبزه را  
 و سبل السبل رضی الله عنه عن الغناء پرسیده شد شبلی را  
 از سرود و سبل الحق هو پس گفته شد ایاد است است سرود  
 قال لا گفت شبلی نه فماذا یجد الحق الا الضلال پس کدام خبر است  
 پس از را بستی مگر گمراهی ثم کیفی فی کراهته پس پس مسکند  
 در مکرره بودن سرود ما فی ذلک من ثوران الطبع خبریکه



۴۰  
 در آن است از شورش طبع و میجانش شهوت و برآیند آن زود  
 و السیل الی السموات و خواش بسوی زمان و باطن النفوس  
 بسوی بیهودگیهای نفس در عوانتها و تجرد بیهای نفس و الطرب  
 و خوشحالی و السخف و سبکی و الدنایه و فریبگی و الاشغال  
 و غیره که الله تعالی اطیب و اسلم و شغل گرفتن بیا و خدا خوشتر  
 و درست تر است لمن امن بالله و اليوم الآخر هر کسی را که  
 ایمان آورده بخدا و بر روز قیامت اتمی جواب آنچه عباد  
 محبوب سبحانی طلب ربانی غوث صمد علی غینا و علیه السلام نوشته  
 هر حق و راست و مطابق مدعای ماست زیرا که از وی باجه رساله  
 تا آخرین باب که آن قرآن تفسیر نموده ایم که غنا و فراوانی  
 مخصوص کفار و اهل جاهلیت است بالاتفاق حرام است و در  
 کلام الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم هر جا که  
 خدمت و حرمت غنا و غنا میرانده است و را آنجا حرمت مفید است  
 بقدر و بشرط مستحکم و هر جا که بلا فیه است بموجب قاعده  
 و اصولی که مکرر تر قییم یافته مطلق محمول بر تنقید است پس هر که

در کلام حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه غور خواهد نمود و خواهد دانست  
 که بیان حرمت در موضع خاص است چنانکه عبارت وی رضی الله  
 عنه من قوله فان حضر منكر الى قوله والاشغال منكر الله  
 تعالى الطيب و السلام صراحة ولالت و اردو بر این معنا  
 و نیز امیر با حضور منكر است که عبارت از لعب و رقص و جماع  
 که خالی از یاد الهی است حرام است و همان سماع یا غناء شود  
 طبع و بر این گفته آرد زود و فواشش بسوی زنان و پیوستگیهای  
 نفس منتهی و تقرب حرمت بقیود شرع و طه مذکور صاف دلیل  
 است بر آنکه اگر سماع غناء و نیز امیر از منكر است مذکور و خالی  
 باشد حرام و مکروه نیست و قطع نظر از سیاق و سباق  
 عبارت و تفسیر این کلام که مذکور شد و دلیل قاطع بر این معنی که  
 مراد آنحضرت رضی الله عنه از حرمت مذکور حرمت  
 سماع و نیز امیر است صوفیه که ام نسبت است که حضرت محبوب  
 سبحانی علی نبینا وعلیه السلام در آخر همین کتاب  
 غنیة المطالبین فصل طه لاتی در آداب سماع صوفیه که ام مذکور شد

چند نقل آن در خاتمه منظور بود لکن رغبه المنکرین و اثنائاً

للحق و الیقین همین جامعه ترجمه نقل کرده میاید فرموده رضی الله

**فصل** فی ادایم فی السماع و بیان ادبهای در ویشا

در شنیدن سرود من ذلک ان لا یسکف السماع و لا یسکف

بالاختیار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان یقعد بشرط

الادب ذکر الیه بقلبه مستقلاً بحفظ قلبه من طواری الغفلة

و النسیان فاذا تسرع سمعه شیء یری القاری القرآن

کانه یستطلق من قبل الحق عز وجل فیما یر علیه من

تعریفات الغیب اباه مما یوجب ترغیباً و ترهیباً و انشاء و عتاباً

او زیاده فی قیام بعبادة عز وجل فعند ذلک باید الی ما یرد

علیه و قابل الاشارة الیه بالله ترجمه از آنجمله این است که

ریج نبرد در سماع و پیش ناید او را با اختیار خود پس اگر مجبور

شود سماع پس سازاوار شوند است اینکه نشینند بشرط ادب

یا کسند بر و در کار خود را بدلی مشغول شوند به کار داشت

دل اندر و ندانم غفلت در فراموشی پس و تستیکه بگوید که

در سماع  
فصل غرض از سماع  
در سماع

چیزی بدانند خواننده قسبران را چنانستی که نطق میکند از جانب  
حق تعالی در آنچه دارد میشود و بر و از دانند نهایی غیب او را از  
آنچه موجب است بر راغب گردانیدن و ترسانیدن و انس و عتاب را  
زیادتی در پاداشتن عبادت حق تعالی را پس نزد آن جمیع سستی  
کنند بسوی چیزی که دارد میشود و بر و مقابل کند اشاره را بسوی آن دارد  
بحسب کجا آوردن او و آن کمال السماع بحسب بصیرت انسان الفارسی  
لسان و صراکانه بخاطره و بما لفره الفارسی فصل ما یحصل بهای فیه  
فی ذلک بحسب کون موافق الیه و آداب بشریة و فی الظاهر الیه  
فی الطریقه و لانی علم الحقیقه شئی مخالف آداب بشریة و اگر باشد  
سماع باین حیثیت که گردد زبان خواننده زبان حق و کثرت میشوند  
چنانست که خطاب میکند او را حق چیزی که میخواهد خواننده بکند آنچه حاصل  
شود از آنچه میباشد دل او در سماع بحسب کون موافق حق است  
و آداب بشریة و محمل کلام آنکه نیست در راه طریقت که عبارت از سلوک  
است و در علم حقیقت که عبارت از کاشف است چیزی که مخالف  
آداب بشریة و اذ اکال فی القوم شمع حاضر فی السماع

فالواجب علی الفقیر السکون بالکف و مراعات الشیخ فان ورد علیه امر غایب  
 فیه قدر الغلبه یسلم الیه الحکمته فاداسکت الغلبه فالاولی بالسکون  
 و مراعات الشیخ و قوتیکه باشد در قوم هر حاضر وقت و جماع  
 پس لازم است بر وی ویش آرام با آنکه ممکن است او را در رعایت  
 پیرا کرد و او باشد بر امر غالب پس با اندازه غلبه سلم داشته شده  
 است با قیاسیدن پس وقتیکه آرام گیرد غلبه حل پس بهتر او آرام  
 و رعایت پیراست و لا یمنی الفقیر ان یقاضی القاری و لا القوال ان  
 یشدل القول الذی یمادنی بالذی هو خیر اعنی الا بیات بالقراء  
 علی ما هو عادة اسهل زماننا فلو صدقوا فی قصد هم و تجرد هم و تفهم  
 کما انزعجوا فی قلوبهم و جوارحهم بعیر سماع کتاب الله عز و جل  
 اذ هو کلام محبوبهم و صفته و فیه ذکره و ذکر الاولیا الاولین و الاخرین  
 و الماضین و القابریین و المحب و المحبوب و المرید و المراد و عتاب  
 المدحین بحقیقه و لو هم و غیر ذلک و ینابذ درویش را این که طلب  
 کند خواننده را که بدل بکن سخن را که هست است سخن نیک  
 یعنی ابیات را بخوان بجای تسران چنانچه عادت این نایب

ماست پس اگر عبادتی بودند در خواست خود و تجرد خود از عیال و  
 دود و تقرب خود بر آینه نمی خیسند و در دلهای خویش و اعضاء  
 خویش جز از شنیدن کتاب خدا ایتالی از صحبت آنکه او کلام محبوب  
 ایشان است و صفت او است و در دست ذکر آن محبوب و ذکر  
 او بیاورند پشیمان و پشیمان و گدازندگان و آیندگان و محب  
 و محبوب و خواننده و خوانسته شده و سرزنش و دعوی کنندگان  
 محبت او و علامت ایشان و جز آن فلان غفل صد قسم و قسم  
 و ظهورت دعوی من غیرین و روزیم و بیا هم مع الرسم و العادی  
 من غیر غریزه باطنه و صدق السریرة و السریرة و السریرة  
 و العلوم الغریبه و الاطالع علی الاسرار و القرب و الاشی  
 و الوصول الی المحبوب و السماع الحقیقی و هو الحدیث و الکلام القد  
 یوحسنه المد عز وجل مع العلماء المد عز وجل علی الخلفاء  
 من الاولیاء و الابرار و الامهات و خلعت ابوالکلام من ذلک  
 کله و وقفوا فی القوال و الاشیات و الاشیاء التي تشبه الطبع  
 بسم نایره العشاق بالطباع لا بالقلوب و الارواح پس برگاه

که خلل پذیرفت راستی و قصد ایشان و پیدا شد دعوی بی گواه مردم  
ایشان و استاد بودن ایشان با رسم درویشی و عادت بقرین  
باطنی و راستی و معرفت حق و کشف حقایق و علوم غریبه و مطلع شدن  
بر راز ماورای حقیق و انش و رسیدن بجهت سماع حقیقی و آن  
حدیث و کلام است که طریقه عبادت حق تعالی است با کسانی که عالم اند  
با و و خلص اند از دنیا و ابدال و اشرف و غالی است در دنیا  
ایشان از آن چیزها همه و استادند و کونینده مبتدا و شعرا که بی خبر  
طبیعتا را و مدشورش می آرند آتش عاشقان طبیعتهای نفسانی  
را نه عاشقان دلها و ارواح را فینقی للفقر الی یوفیق الحق  
عز و جلال الخالق هو فقیر الغنی و فقیر الصورة هو فقیر من الدنیا و الاخر  
ان لا سقا فی القاری و القوال بالتکرار و الاعادة بل بحیل ذلک  
الی الحق سبحانه ان شاء فیض من یوب عنه فی التفاضل و یعلم  
القوال بالتکرار ان کان الفقیر المستمع صا و قاطعه فی التکرار و دواء  
و مصلحت پس می باید مرور ویشی را که او در ویش حق و در ویش  
خلق است عباد از آن در ویش و تکراری و در ویش صورت است

بدو فقیر است از دنیا و آخرت چه در دلی او جای هیچ کد امین نهی  
 نیست اینکه طلب کند خواننده و گوینده را بگرارد و باز گردانند آنچه  
 میخواند بلکه بسیار دین را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد کسی را  
 که باشد از آن در ویش در طلب یا الهام کند خدای تعالی گوینده  
 را بگرارد و مستیکه باشد در ویش شنونده راست و مراد را  
 بگرارد و در مصلحت و لا یغنی للفقیر ان یسعی بغيره فی حال السعای  
 و ان سال الفقراء منه المساعدة علی الحركة فلیا عدم هم و ذلک  
 ضعف فی الحال و نباید در ویش را ازین که یاری جوید بغير خود  
 در حال سعای پس اگر خواننده در ویشان از دیاری را بگریز  
 پس باید یاری دهد ایشان را و این سستی است در حال و اذاکان  
 مع الفقیر آیه او مبتأ فلا یجب ان تراجمه احد و یجب ان یسلم له فیه  
 و اگر شنود در ویش آیتی یا بیتی را پس مزاحم نشود و در آنچه یکی  
 واجب است که مسلم دارند برای او وقت او و ان فو لاف فرد هم  
 فی الاولی للمزاحم التسلیم و اگر مخالفت کرده مزاحمت میکنند  
 شده تسلیم است و اذ انحرک الفقیر علی آیه او بیت یجب تسلیم



وفته و اگر چنانچه در رویش بر شنیدن آیتی یا بیتی پس جواب است  
 برو التمسکه سلم داشته شود و او را وقت او روان دفع الحائضه  
 علیه اشرف و را و اسنه فقیر و نقصاً فالواجب علیهم السلام  
 علیه الخیر منه فان التقنی الوقت منه فینهم بالرفق او بالقلب باللسان  
 و منها سحاح انی قوه حال و صفای باطن و علم و قیوت و اطلاع و احوال  
 کامله و می فطیه شدید جمید و اگر واقع شد حاضران را اطلاعی  
 و دیدند از آن در رویش انقیر یا نقصانی پس در دست ابر ایشان  
 ستر برد و تحمل از دهنش اگر تفاضا کرد و وقت اگر آمدن او پس  
 بیایا گاه انداز او را بر می یا بدل نه بریان و اینجا بدل احتیاج شود  
 بسوی قوت حال و صفای باطن و علم باریک و واقف شدن  
 بر راز و گیری و آداب درست و نکاه داشت سخت نیکو است  
**سوال** اگر کسی گوید که در صورتیکه نزد حضرت محبوبی  
 رضی الله عنه سماع جایز بود می بایست که بنفس نفیس خود و شن  
 می شنیدند و سماع آنحضرت در کتب منقول و مکتوبه حال آنکه  
**جواب** دفع این اعتقاد از من بچند وجه است اول اینکه

ما گفته ایم که سماع غنا فرض و واجب یا از ضروریات دین  
 است تا شنیدن آن هر کس را ضروری باشد بل در و بیاجبه نوشته  
 شده است که هر که موافق بجزیه تقوی باشد و غنیمت نماید که از مباحات  
 شرعی نیز آنچه حلال است لاف می است ترک کرده عمل مستحق علیه اختیار  
 کند احوط در حق اینچنین کس است که از سماع و زامیر مطلقاً پرهیز نکند  
 و دوم این که چیزی که حلال و مباح است اگر آنرا در تمام عمر خود  
 شخصی بعمل نیارد و ترک حرام نخواهد بود چه جا که وی ادب  
 آن بطور عبادات بیان کرده باشد تسبیح و تسبیح از کدام  
 دلیل ثابت شد که حضرت محبوب جهانی رضی الله تعالی عنه  
 بعد از ضروری سماع آنرا شنیدن سکوت مردم از نقل آن

دلیل عدم ثبوت نمیشود چهارم اینکه سماع وی رضی الله عنه  
 در کتب نیز منقول است غایت ما فی الباب اینکه بروایت ضعیف  
 باشد لیکن بعد ثبوت جواز از قول مجتهد بر ثبوت فعل مجتهد  
 ضعیف هم معتبر میباشد پس اعتراض منکر لیب لا علی اوست  
 چنانچه صاحب اقتباس الاوار که از اصحاب مشایخ چشتیه است

صلی الله علیه و آله  
 حضرت محبوب جهانی

در کتاب مذکور می نویسند که قصه ملاقات خواجه بزرگ در قصبه جبال  
 با حضرت غوث اعظم این کاتب حروف از زبان بعضی لغات  
 چنان شنیده که چون خواجه بزرگ در قصبه جبال تشریف آورد  
 حضرت غوث اعظم برای وی قوالان را طلبید و مجلس ترقیب داده  
 حضرت خواجه بنزدک بوجد و سماع درآمد و حضرت غوث اعظم  
 عصا بدست مبارک گرفته ایستاده بود و اشک از چشم مبارکش  
 میریخت ناگاه سر عصا وی به ضی الدین علی بن علی رسید و آمد خادم  
 گفت که چگونه باشد که سر عصای شما بجنبه آنحضرت رسید  
 نمی بینی عارفی کامل در سماع و رقص است و از عرش تاثیر  
 همه اشیای عالم بمناجعت وی در رقص اند منم که تمامی عالم را  
 بقوت ولایت خویش نگاه میدارم و الا در بحالت و قوت  
 روسی داده است که کونین زیر و زیر بر گردد و همه اشیای عرش  
 تاثیر از مقام خویش انتقال کرده برقص در آیند و همراه عارف  
 کامل گردند و قوت و غوغای عظیم در عالم واقع شود چو این  
 مجلس سماع آفرید هر دو آفتاب عالم تاب در یک بر هیچ جنبه

خاص حضرت غوث اعظم سه روز شب با یکدیگر صحبت خاص و محرمانه  
 داشتند و نسبت محبوبیت و شغلی که به ممتازیت وی این نسبت حاصل  
 میآید از عمید القادر حبیب اللانی رضی الله عنه بخواجه بزرگ رسید  
 و شغل سیر وجود و معرفت علم و با پیشینه از خواجه بزرگ  
 با حضرت رضی الله عنه رسید و بعضی میگویند که ترقیب خاص اسم  
 اعظم که حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر حبیب اللانی رضی الله عنه  
 از رسول خدا البسیته رسیده بود بخواجه بزرگ تلقین فرمود  
 و ترقیب مخصوص اسم اعظم که حضرت خواجه بزرگ را از رسول  
 خدا البسیته رسیده بود از وی بحضرت غوث الاعظم رضی الله عنه  
 رسید و این بود جواب شبهه که مستقرض را از کلام حضرت  
 محبوب بجانی رضی الله عنه ناشی شده بود **مثابه**  
**ثانی** مزله الاتساع دیگر برای منکرین بابت تسبیح  
 عوارف المعارف است که در آن حضرت شیخ شهاب الدین بهر در  
 تسبیح سوره العزیز القول فی السماع رد و انکار فرمود  
 نقل ان بخونف اطباء گزاشته سیاید جوابش

اینها تا آنکه در دفع استغناء حضرت شاکر از کلام  
 شیخ شهاب الدین بهر در در جواب است

بعد از این که در باب سماع که معترض برده غفلت از چشم برداشته عنوان  
 در باب را اصطلاح نماید که وی رضی العجب درین باب رد و انکار  
 از سماع منکر و غنائی مذموم و مذمت و قص و وجد زور و کذب  
 میکند و اول از آنکه بایست دوم است فی القول فی السماع قبول و انکار  
 و در آن بعد نقل آیات و احادیث و اقوال صحابه و فقها که  
 در باب اباحت سماع و غناء آمده است هر چه در حق منکر نوشته اند  
 نقلش در اینجا لازم افتاد و اما وجه منع الانکار فی السماع  
 در میان منکر السماع علی الاطلاق من غیر تفسیر تفصیل لا یخلو  
 من اعداد امور ثلثه اما جاسل بالسنت و الاثار و اما غیر بما یتبع له  
 من اعمال الاخبار و اما جاسد الطبع لاذن فی فیض علی الانکار  
 و کلا احد من هؤلاء الثلثه یقابل بما سجد یفعل اما الجاسل  
 بالسنت و الاثار فیتعرف بما اسلفنا من حدیث عایشه رضی الله عنها  
 و الاخبار و الاثار الواردة فی ذلك و فی حرکت بعض حکیمین  
 معروفه بخصه رسول الله صلی الله علیه و سلم العجب منه فی الرقص  
 و نظر عایشه الیه مع رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سلمت الحکیمه

در حق منکر سماع نوشته است  
 فی نقل عبارات عوارض المصنف

من النكارة التي ذكرنا وقد روى أن رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم قال بعلي رضي الله عنه انت مني وانا منك فحل  
 وقال للجعفر اشبهت خلقي وخلقي فحل وقال لزيد انت اخونا  
 ومولانا فحل وكان جيل جعفر في قصبة بنه حمزة لما اختصم فيها علي وجعفر  
 وزيد واما المنكر المنعور بما اتج له من اعمال الاخيار يقال له تفكر  
 الى الله تعالى بالعبادة لئلا تنك ولا تشغل جوارحك بها ولولا  
 بقاء قلبك ما كان يعمل جوارحه حك قدر فانما الاعمال بالنيات  
 وتكمل امر بالمعروف والنهي عن المنكر الى ربك خوفا ورجاء  
 فالسمع من الشعر ميثا يا خذ منه معنى ذكر الآخرة وربه الموفق  
 او خوفا او خزا او انكسارا او افتقارا كيف يقلب قلبه في النواحي  
 ذلك ذكر الرب ولو سمع صوت طائر طاب له ذلك <sup>الصوت</sup>  
 ويفكر في قدرة الله وتسوية خيبر الطائر وتسخير خلقه ونشأ <sup>الصوت</sup>  
 وتاديه الى الاسماع كان في جميع ذلك الفكر سببا مقدسا  
 فاذا سمع صوت آدمي وحضره مثل ذلك الفكر واستلزم  
 باطنه ذكر الله فكيف ينكر ذلك في بعض الصالحين

كنت مستكفا في حب سماع جده على البحر رايت يوماً طائفة يقولون في  
 جانب منه شيئاً فذكرت ذلك لقلبي وقلت في بيت من بيوت الدعاة  
 يقولون الشعر قرأت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام  
 ملك الليل وهو جالس في تلك الناحية وإلى جنبه البوكري وإذا البوكري  
 رضى الله عنه يقول شيئاً من القول والنبي عليه السلام يسمع الله  
 ويضع يده على صدره الكريم كالواحد بك فقلت في نفسي ما كان  
 ينبغي لي أن أذكر على أولئك الذين يسمعون وإذا رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم يسمع والبوكري إلى جنبه يقول فالتفت إلى رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم وهو يقول هذا حق بحق من حق قال شيئاً إلى إذا كان الصوت  
 من امرئ يخشى بالنظر إليه الفتنة أو من امرأة غير محرم وإن  
 وحسب من الأذكار والأفكار ما ذكرنا يحرم سماعه خوفاً  
 الفتنة لا مجرد الصوت ولكن يجعل سماع الصوت حريم الفتنة ولكل  
 حرام حسره ثم ينبغي عليه حكم المنع لوجه المشاورة كالقبلة للشباب  
 الصالحين حيث جعلت حريم المحرام الوقار وكما تلوة بالاحبة  
 وعندي ذلك فلي هذا قد قضى المصلحة المنع من السماع

اذا علم حال السامع وما يود سماعه اليه جعل السمع حريماً  
 الحرام كذا وقد ينكر السماع جاهد الطبع عبيد الذوق  
 فيقال له العنين لا يعلم لذة الوقوع والكفوف ليس له بالجمال  
 البانح الاستمتاع وغير المصاب لا يتكلم بالاستمتاع فماذا ينكر  
 من يجب يري باطية السوق والحجة ويرى انخياص روضة الطبقة  
 في مضيض نفس الامارة بالسوء ويرى نسيم النسيم الاوطان  
 ويلوح له طوارق جنود العرفان وهو موجود النفس في دار الغربة  
 يتخرج كاتس السهران يان تحت اعباء الحجارة ولا يروح عنه سموات  
 المشاهدة وكلما قطع منازل النفس بكثرة الاعمال لا يقرب من  
 كعبه الوصال ولا يكشف له المسبل من الحال فيستريح نفس  
 الصعداء ويرتاح باللاج من شدة البرحاء ويقول مخاطباً للنفس  
 والشيطان وهما الما لغان مشحور يا جلي نعمان بالبد خلياً  
 نسيم الصبا يخلص الى نسيجهما فان الصبا يرج اذا ما تنسمت  
 على قلب محزون تكلت همومها احسد برداً او تنفثني حراقة  
 على كبد لم يبق الا صميمها الا ان اوجاعى لقلبي مقيمة واقبل داء



العاشقين قدیمها و لعل المینکر یقول بل المحبة الا انشا الله الامر  
 و بل یعرف غیر ذلک و بل مناک الا الحوف من الله تعالی و یکر المحبة  
 انما الصلة التي تحض بالعلماء الراغبین و الابدال المقربین و لما قلنا  
 فی فهم الفاصران المحبة تستدعی مثالا و خیالا و اجناسا و اشکالا  
 ینکر محبة القوم و لا یعلم ان القوم یلقوا فی رتب الايمان الی  
 و تم من المحسوس و جاد و اسن فرط الکشف و العیان بالارواح  
 و النفوس انتهى و مینو بسید شیخ رضی الله عنه و یرین باب فواید  
 که اگر احصای آن کرده شود کلام بطولت می کشد لاجرم بر تقدیر  
 اکتفا نموده بعض فواید باب سبست و چهارم در خاتمه ترمیم فرمایند  
 ان الله تعالی اقتیاه ثالث علی هذا القیاس بعض مردم  
 حجت می کنند که از سلطان المشایخ محبوب الی حضرت امام  
 اولیا قدس سره الغفر له و فواید الفوائد حرمت غنا و مزایا  
 منقول است جوابش اینست که در کتاب مذکور از حضرت  
 سلطان المشایخ پسند جا ذکر مسئله سماع و غنا  
 منقول شده است و هر جا جواب بمقتضای حال سایل داده

سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سره  
 ان شاء الله در دفع شبهه حرمت غنا و مزایا که از کلام

یعنی هر که در سوال تفصیل کرده جواب مفصل یافته و هر که بالا جمالی  
 سوال کرده و براه خصوصیت و تعصبت بمود آن طبیب صادق و پیر و  
 مخیر صادق بنا بر اصلاح قلب فاسد سایل شرایط مزید تقوی را  
 مرعید داشته بمقتضای حال سایل از بدعت و مزامیر محرکه نفس  
 خود ظاهر ساخته اند و چنان که دیگر صوفیه کرام شرایط سماع  
 بیان کرده اند مطابق آن حضرت ایشان نیز فرموده اند بلکه  
 از کلام ایشان یکسان بودن مزامیر و غلبه مزامیر بر آشی  
 صانع ذوق و اهل ورود به ثبوت سماع و رقص در مسجد از بعض  
 مشایخ عظام همچو حضرت شیخ فرید الدین علی بن ابی طالب علیه السلام  
 ثابت و مستحق میشود و دست مقام کتاب مذکور نقل کرده میباشد  
 هر که عاقل و منصف است غور نموده خواهد یافت که در کلام مذکور  
 چیزی خلاف تقدیر مرقوم الصدوق نیست و مطابق مدعای ماست  
**در ویجاچه سوم بوقایع دوم صفر**  
 مینویسد شخصی بیاد و حکایت بداعی تفریر کرده که هم اکنون در فلان  
 موضع از یاران شما جماعتی کرده اند و مزامیر و میان بوند و خواجگان

و این عبارت از کتاب الفوائد است

ازین محاسبی حکایت پسندیده فرمود که من منع کردم که عزامیر و  
 محرمات نباشد هر چه کردند نکو نکردند و درین باب بسیار غلو میفرمود  
 تا یغابی که گفت اگر امامی در نماز باشد و جماعتی در عقب او میفتند  
 در آن جماعت عورات بهم باشند پس اگر امام را اسفتند  
 از مردان که افتد اگر ده باشند کی تسبیح اعلام دهد بگویند <sup>افتد</sup>  
 و اگر نکوید دزدی بران خطا واقف شود او امام را چلو نکاماند  
 سبحان الله نکوید یا او را نشنوند پس چه کند بر دست زدن ولی  
 کف دست نرند که آن بگویند بشت دست زند الغرض تا این عایت  
 از ملاهی و امثال آن بهم میرسد پس در سماع بطریق اولی  
 که ازین باب نباشد یعنی در منع دستک چندین احتیاط آمده است  
 و در منع عزامیر بطریق اولی بعد از آن فرمود که اگر یکی از متقین  
 نیفتد باری در شریعت است و مباد اگر از شرع بیرون افتد  
 بیش چه باز بعد از آن فرمود که سماع مناسیح کبار شنیده اند  
 و آنرا که اهل این کار اند و نیز آنکس که صاحب ذوق است و  
 و در روی است بیک بیت که از گوینده بشنود و او را وقتی بپای

اگر زمار در میان باشد و یا نباشد اما اگر در عالم ذوق خیزد  
 اگر پیش او گویندگان باشند و از هر جنس مزا میر با خد چه بود  
 دارد چون او از اهل درد نیست پس معلوم شد که این کار خلق  
 بدرد دارد نه بجز امیر و غیر آن بعد از آن فرمود که مردم را  
 همه روز حضور کجا میست اگر در روزی وقتی خوش دریافت  
 اوقات تفرقه آن روز در پناه آن وقت باشد و اگر در  
 جمعی شخصی صاحب ذوق و صاحب نعمت باشد جملة اشخاص در  
 پناه آن شخص است آن فرمود که در ایام ماضی قاضی بود در  
 احوال دین دایم با خدمت شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله  
 سره العزیز منازعت نمودی تا وقتی از غایت خصوصیت  
 در ملتان رفت با خود و وایمه گفت که کجا رو با خود که کجا  
 در مسجد نشیند و اینجا سماع فرماید و گاه گاه رقص هم باشد  
 ایشان گفتند اینکه تو میگوی بگو که واقع بکیم و این را  
 که بکنند گفت شیخ فرید الدین قدس سره العزیز نشین  
 گفتند با ما و هیچ نتوانیم گفت بعد از آن خود را ذکر میزد

در سماع شیخ فرید الدین قدس سره

فرمود که من برابر که سماع در صفت از گویندگان در میان شنیدم  
 ای یونان بجای خرد و شیخ که آنهمه را بر او صاف شیخ حمل کرده ام  
 تا وقتی در حالت حیات شیخ قدس الله سره العزیزه در جمعی بودیم که  
 این بیت میگفت مشهور بخرام بدین صفت بسیار کنز چشم بدست  
 رسد نرندی مرا اخلاق پسندیده و او صاف شیخ و کمال بزرگوار  
 و غایت فضل و لطافت ایشان یاد آمد جهان وقت در گرفت که  
 در صفت نیاید قوال خواست تا ابیات دیگر گوید من همین گویانیم  
 خواجہ ذکر الله بالخیر چون برین حرف رسید و برگریه شد فرمود  
 که بعد از آن بسی در نیاید که ایشان رحلت فرمودند بعد  
 از آن در تخیل و تامل اینجانی حکایت فرمود که فردا آیت  
 یکی را فرمان در رسید که تو در دنیا سماع شنیده گوید  
 شنیده ام فرمان رسید که هر گاه می شنیدی آنرا بر او صاف  
 حاصل میکردی گوید آری فرمان رسید که آن او صاف  
 عادت بر قدیم چگونه روا باشد گوید خداوند او را از  
 غایت محبت میگفتم فرمان رسید که چون از محبت میگردد بی

رعیت کردیم انقیاد بمقام دیگر می نویسند **لحقی** سخن در سماع  
 بافتاد یکی از حاضران گفت که مگر درین وقت حکم شده است  
 که خدمت مجدد م را بر وقت که باید سماع بشنود او را حلال است  
 خواه ذکره الله بالخیر نفسر مود که چیزی که حرام است بحکم کسی  
 حلال نشود و چیزی که حلال است بحکم کسی حرام نشود آیدیم در مسئله  
 مختلف مثلاً همین حکم سماع امام شافعی رحمه الله علیه سماع  
 سیاح پیدا از دیافوف و جعانه بر خلاف علماء ما اکنون درین  
 اختلاف بر هر چه حاکم حکم کند همان باشد یکی از حاضران گفت  
 که بعد ازین روز ما بعضی از درویشان آستانه واره در مجلسی  
 که جنگ و ربا می بود و خراسی بود و رقصها کرده اند خواه ذکر الخیر  
 فرمود که منب کو نکرده اند آنچه نامشروع است ناپسندیده است  
 بعد از آن یکی گفت که چون آن طایفه از آن مقام بیرون  
 آمدند با ایشان گفتند که شما چه کردید و رآن مجلس خراسی  
 بود سماع چگونه شنیدید و رقص کردید ایشان جواب داد  
 که ما چون مستغرق سماع بودیم که ندانستیم که این چیز

شرح عبارت  
 در مقام  
 در مقام

هست یا نه خواه ذکره الله یا الخیر چون آن سخن بشنید فرمود که این  
 جواب قسم چیزی نیست آن سخن در جمله معصیتها نیست و چنین بیان  
 بنده عرض داشت کرد که صاحب مرصاد درین معنی نقلی نوشته است و این  
 بر دو مصراع عرض افتاد **گفتی که بتر دمن حرامست سماع**  
**گر بر تو حرامست حرامست با دا** خواه ذکره الله یا الخیر فرمود که  
 آری ایگاه این رباعی را تمام بر زبان مبارک راند **رباعی**  
**و دنیا طلبا جهان بکاست با دا** و آن حیفه مردار بد است با دا  
**گفتی که بتر دمن حرامست سماع** گر بر تو حرامست حرامست با دا  
 باز بنده عرض داشت کرد اگر علماء و دین بابکت کنند در نفی  
 سماع سخنی گویند نیکو نماید اما آنکه در جامه فقر باشد او چگونه  
 نفی کند و اگر هم بتر و یک او حرام باشد القدر کند که خود نشود  
 اما با دیگران خصوصیت نکند که نشد و خصوصیت صفت در پوشیدن  
 نیست خواه ذکره الله یا الخیر قسم کردم که در این آیه هیچ حکایت  
 نیست بود که چندین عالم استند بر چیزی نمیکوشند  
 و یکی نادانسته عریه میکنند فتنی دیگر بر جا که در کلام علماء عرفا

ذکر خرمست یا از دست غافل و سلیح یافته شود و آنرا بر سر و سر و خاکی و افق  
 کلیات سابق الذکر محمول باید کرد لهذا نقل دیگر ضرورت آنست  
 سیوم ایستقام یافت الحمد لله علی التوفیق **خاتمه** در آثار  
 و نوایسماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است  
 بر تذکرات اربعه **تذکره اولی** در آثار و نوایسماع کده  
 نفس مستقیم بدید میاید و موجب تغییر حال وی میگردد و در آنجا  
 سبب اصلاح طبع و موجب حال سامع است موجبش آنکه  
 آذنی را نشسته است و هوای عقلی و روحی و غیا  
 ازین چنانچه غذای باید و هر چه بادی میسرمد ازان بیرون  
 که غذای یکی ازین چهار باشد و هر گاه غذای یکی میسرمد  
 دیگر ازان بو حشت انجامد و در عالم وجود پریشانی پیدا شود اما چون  
 نفسی جویند که هر چهار را در آن نفسی باشد و هر یک غذای خود  
 زلال بر دارند در آنحال مخصوصه از میان بر خیزد و در یک بعد  
 نزد مشغول گردد و باید که توفیق سازند و اینچنین حال در سماع  
 است میاید زیرا که چون سخن یا و از خوش مشغول آید هر یک

ذکر اولی در نوایسماع کده  
 سیوم ایستقام یافت الحمد لله علی التوفیق



ازین چهار مخطوط میشوند اول انفس در راستی و درستی و کجی  
 صورت الحسم و ثمر و صنایع و بدایع ان سخن مخطوط انگیزد و بخوا  
 در استقامت و انحراف اصول موسیقی و تربیت و تنسیق  
 نعمات مایل شود و عقل باصل بهائی و لطافت سخن بلفتت کرد و  
 و روح با و از خویش که نشاء و است از عالم ارواح میل کند و از اجتماع  
 به یک بندگان می خورد لذت و جمعیت و ذوق و شوق حاصل آید  
 که در هیچ نعمتی از نعمای الهی می نیاشد لذت آنکه اندک سماع دارد  
 عزت و تزئینت و بعد از نزل و ظهور و هیچ حال طبع مبتدی قابل  
 حدیث حق نباشد مگر بگوید و این سخن را بانی طبع را اثری باشد  
 بجزیت و قهر چنانچه گردد و همه اندر سماع میوه شفیق شوند و گردی  
 هلاک گردند و عکس نباشد که طبع او از حد اعتدال بیرون  
 نشود و این دعوی محتاج دلیل و برهان نیست بل امر وجدانی  
 است هر ذی روح که صحت عقل و سلامت حواس میدارد آنها  
 ادراک میکند و هر که ازین لذت محروم است بداند که  
 طبع او جاد و متسل و مروح و بی طلیل است و او را بهره نگیرد

لذاتیت نداده اند **ب** بر احوال آنکس بیاید گریست.

چنانچه بودی معنی قدس سره با معنی اشارت میفرماید

سومنان گویند که انا همیشه

ما همه عزای آدم بوده ایم

گر چه بر ریخت آب کل شکی

ناگزیرای و تهدید و دل

نشود و آن تغیر را خور کوس

پس عیسان گفته اند این چنان

بانگ گردشهای جز آنکه خلق

پس غنائی عاشقانند با سماع

قوتی گیر و خیالات خیر

چون خامیت سطلی سماع در یافت گردید اکنون باید دانست

که سماع محرک آن معنی بود که در دل سماع باشد چنانچه نایب

بر بعضی شنود و او را بد و حسرت و ذامت بود و مشتاقان

مایه شوق و دیت بود قن را تا کید یقین و محب را با عطف

چون این سماع کل این معنی بود  
که سماعی سماع باشد

خلایق و بی‌اثر را اساس نوبیدنی از خلایق و مجبور را رزق  
 به اجرت و دواصل را الفت هواصلت و گفته اند که مثال جمیع  
 چون آفتاب باشد که بر هر چیزی تابد و اما هر چیز را بمقدار درجه  
 وی از آن فوق و سرت باشد یکی را میسوزد و یکی را  
 می‌افروزد و یکی را می‌نوازد و یکی را می‌سکد از شدت آفتاب  
 سماع بقدر اختلاف طبایع و تفاوت استعداد و صفات  
 مختلف و متفاوت میباشد و هر چند مراتب مستحسان بسیارند  
 لیکن بمقتضیات غلبه نفس و هوا و عقل و روح از چهار نوع برتک  
 نیستند یکی اگر صرف بشنیدن آواز خوش مخطوط شود از  
 از گوی انسان باشد آن آواز خواه فغمه آلات و ساز که  
 بصورت حسن عام است از آنکه سهل باشد یا موضوع مورد دل باشد  
 یا ناموزون و قطع نظر از آنکه سماع غده که در مفهوم  
 یا اگر در این ادنی تاثیر سماع است زیرا که در بقدر  
 هر ذی روح مشترک انسان است حتی آنکه گاه و شبانه  
 در صدق و در حقیقت است که عالم را در

با قاعده حسن و جمال در ازل افتاده است و ورم آنکه طبع  
 بالجان و لغات سوز و ذوق و نوستی مناسب باشد همچنین  
 مستقیم صرف از نسبت تالیفی است و آنکه فیما بین سر و مال و دم  
 باشد متکلف و بشود برابر است که آدای آن نسبت با و از خود باشد  
 یا بنا خوش از انسان باشد یا از محبوب و تبار و غیره آلات قطع نظر  
 از آنکه مسموغ مذکور با معنی باشد یا بی معنی و مفقود نشود  
 گردد یا نگردد و مستحقان هر دو قسم مذکور صرف از حسن آواز  
 و حسن آدای آن بوضع هر وسیع خط می بردارند مساوی  
 است در دل آنهاست از عشق مجازی یا حقیقی باشد یا نباشد  
**سیوم آنکه** در قلب یا مع نسبت عشقی باشد و مقصود او  
 از سماع فهم و الطمان مفقود نشود بر مراد خویش بود و  
 چون اتم مراتب در سماع فهم مسموغ است و مراتب فهم متفاوت  
 لهذا انواع سیوم مذکور در قسم میگرد و در دو قسم اول سماع عوام  
 است و آن اینکه هر چه بشنوند و بفهمند آنها منطبق سازند بر صورت  
 مطلوب خود که از جنس مخلوق است مثلاً اگر ذکر خارج از خط و از

این سماع عوام  
 است که در این  
 کتاب مذکور است

و ابرو بشنوند آنرا بر معشوق مجازی خود معین باشد یا غیر  
 سر و دارند و اگر ذکر ساقی می و سنجانه بشنوند از آن معنی  
 ظاهری آن مراد گیرند اگر چه این قسم مذموم ترین اقسام سماع  
 است اما در عشق مجازی نیز آتش سماع بتدریج مسوز و گذازی  
 پیدا میکند و طبع عاشق مجازی را آماده قبول عشق حقیقی میگرداند  
 قسم دوم سماع خواص است و آن نیز منقسم میگردد بدو قسم  
 یکی سماع مبتدیان است و آن اینکه بعد از فهمیدن معنی سماع  
 بر احوال نوشتن سر و دارند و نسبت عشقینه که با خدای سبحان  
 دارند آتش شوق الهی را در دل آنها بجنانند و هر سرید لا محاله  
 سماعی دارد و او را در طریق سلوک عالی و وادی در  
 است چون سالک مذکور بشنود و بفهمد که سماع مشتمل بر چیز  
 که مناسب حال و ست البته سماع در محاطه وی خواهد افزود  
 و او را انجا خواهد بود و مشلا سالک طالع الهی است یا ملائکه  
 و ملا در شوق و میل است یا در مقام نور و سماع مشتمل بر  
 ذکر حق است یا خطاب بر قبول یا در هر یک از اینها

اینها سماع خواص است  
 و سماع مبتدیان

بر جنبه برار یا انکار و غیر ذلک من المضامین المناسبات  
 پس ضرورت است که وی مضمون مسموع را بر حسب مراد خویش  
 فرود آورد و از آن محفوظ نگردد و قسم دوم سماع شنیدنیان  
 است و آن اینست که سماع باید کرده باشد همه مقامات و حالات  
 شنیدنیان را و خارج شده باشد فهم او از مسموعی که بعد از آن  
 لغو و انفسد ام معاللات نفسی مستغرق شده باشد بمشاهده  
 حق و حالت ایستیم مشایبه است بحالت زنان که در مشاهده جمال  
 یوسف علی نبینا و علیه السلام سهو و بسقوط الحواس شدند و در  
 راندن کار و بر دست و تیغ فرق نکرند این گروه هر چه شنوند  
 از حق می شنوند و بمن می شنوند قسیر عبادتی الذین یستعملون القول  
 فیتقون احسنه اولیک الذین یحکمهم الله و اولیک هم  
 اولو الالباب در شان ایشان است **الضاح** چون آنست  
 که در سماع فهم مسموع است و فرود آوردن سماع مسموع  
 بر ابر حالات خود و موقوف است بر آنکه مستمع بر معنی و مراد اصلی  
 آنرا نگیرد بیشتر در کلام فطری و غیره می باشد و گاه باشد

زیرا که اکثر الفاظ که در اشعار و در سوره و کتب و خیال و شبه  
 و هولی و قهری و غنسیه مستعمل اند مصداق بعضی ظاهر است  
 آن در معشوق حقیقی یافته نمیشود مستلزم ازلف و خال و خند  
 و زشای و لب و دندان و چشم و گوش و دست و پا و سر و  
 گردن و سینه و میان و باز و کمر و دست و پا و جوار و خنجر  
 است معشوقان مجازی و شراب و کباب و می و میخانه و  
 ساقی و پیانه و ساغر و مینا و صنم و بتخانه و غیره یافته نمیشود  
 مگر در عیش و نیازی و تروا صاحب شریعت بشرط مستمع  
 آنست که تا میل پذیرد باشد بحال بهادر و در پیشگاه ارباب  
 طریقت نیز التفات بچیزیکه از معشوق حقیقی تعلق ندارد و گناه  
 و نزه کاری است و درین شک نیست که خبر را با اولیا و اولیای  
 در جمیع همین اقوال و اشعار که مستعمل بر الفاظ مذکور میباشد  
 جان داده اند و خطی و افرو و نصیبی بشکاش یافته اند پس  
 ما هم مشتد که تروا این گروه حق نبوده هر یک را از الفاظ  
 بی خبری و در بعضی موارد که در این است که بگوید که این اشعار

حقیقی پی می برند و از نخل مراد معنوی بر می خورند  
و صف بر بالو بسنی است دست بر در هم که رفت بر دست  
اگر اندیشه اطباء کلام نه بخیر پای تسلیم بنده می محال بود  
جمع الفاظ مستعمله شواهدی در سبب و غیره می آید چون  
بیشتر مردم را می بینیم که شایان این استند و در میان مردم  
حاضر میشوند و طبع هم تسلیم می آید از این جهت تا واقعیت  
بنا بر اصطلاحات صوفیه فهمیده می شود که در این اثبات و ادیان  
از منجبت مردم میباشند و بحقیقت کار نماند و معجزه  
اشکال و اعتراض میشوند که در این استند و در این استند  
عشق آمد و احبب افکار که بعضی مطالبات صوفیه گرام که  
در کلام مستعمله پیشتر از این استند و در این استند که  
این و در این صوفیه نقل و طایفه هم از این استند و در این استند  
که از این استند و در این استند و در این استند و در این استند  
و در این استند و در این استند و در این استند و در این استند  
و در این استند و در این استند و در این استند و در این استند



انعامت باسرار الربانی حضرت پیداشرف جهانگیر الهیاتی  
 اندیش سده السامی مشهور است اکتفا نمیکند و از برکت الفاس  
 نفی البدع و همین است جمیع خواجگان حشمت ابن بهشت  
 علیهم السلام و همین توقع اندازم که مستفان را بصیرت  
 ما هو الذکور فیهم بالقی عن الذکور نصب گردد و کمال فیهم  
**در بیان معانی زلف و خال و مثال**  
 او قال الاشراف اسرار المشاک و زلف و اشعار الشرف  
**حضرت قدس سره الکبریا** میفرمودند چون نصایح  
 میشتی بشرف ملازم حضرت شیخ کبیر الدین ابن فخر الدین  
 الصراف فی مشرق و بزم شریک و بالانواع فواید عارفانه و اصناف  
 و ادب حقایق بهره مستقیم و دیدیم بر شی از اصحاب بهر آنکه دیوان  
 حضرت مولوی در سن سیزدهم تقبیل اصطلاح صوفیه بخلاف  
 و بهانی متعارف که بجد و خال و وس سستی را آراسته اند  
 و خنج و دلال نیز یور مثال بر آراسته و سبب انتقای غرابیب  
 اسرار و سبب انشا و غرابیب آثار و در صورت الفاظ

در اصطلاحات صوفیه  
 در بیان معانی زلف و خال و مثال

است که اکابر روزگار از غایت نفاست اسرار و اماثر نامدار  
 از نهایت غرامت اطوار غیرت برده اند که چشم بر نامهری بر خیزد  
 حالات ایشان و نظر بر نامهری بر عسذاره واردات نشان  
 افتد پس اولی است که عرایس معانی در جمله الفاظ مصطلح  
 بود و آخری آن نموده که نقایس و جدارت در درجک عبارات  
 منشرح دیده و رکود و مستثنوی درون جمله الفاظ نگین  
 فرار بمنقذه اشعار شیرین بجمعه در عروس معنوی خویش  
 دزد آردش نه از بیگانه لی خویش از آن روی معانی خاص را  
 بعبارت خد و خال و کشف عبا فی جنس خاص را باشارت  
 طبع و دلال بر آورده اند تا عام از بهر بهر میزند و شروع  
 تطبیق لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده شد تا طالب  
 صادق بموقف مقصد میرسد بهر سدی بالنی و اله الارشد  
**الفکلیا** عالم حیوانی را گویند **جلییا** عالم طبایع را  
 گویند **ترتیا** معانی و عقاید را گویند و قتی که دقیق  
 بدقیق باشد **لقا** ظهور معنوی است چنانکه عاشق را بقین

۳۰  
بنا بر این که اگر در ذره اوست و قیاسیت ازلی را گویند  
بخواسته عمل جنسید و جناب از شرح **جفا** پوشانیدن  
مالک را گویند از معارف و مشاهدات **شب یلدا**  
مناسبت الهی را گویند که مواد اعظم است **شما عشرت**  
با حق را گویند **ششم** ظاهر کردن احوال و  
آرام است و علاوه بر مالک است و غیر او را منبج و شهرت این  
بنام جنسید و ازین از کرده است راجح خالی کم باشند  
**محب** صاحب محبت را گویند عام تر از آنکه طلب  
آن باشد بانه خواه طلب باشد و خواه طلب نباشد **محبوب**  
حق تعالی را گویند وقتی که مستغنی از دوستی و اندوخته او را مطلقا  
بی قید **طالب** حبس حق را گویند اعلم از آنکه دوست دارند  
یا همیشه از عبدیت و معبودیت بود **طالب** جویند  
حق است از راه معبودیت و محبت کمال نه از روی دوستی  
**مطلوب** حق است وقتی که جوینده عام تر از آن باشد  
که دوستی منسوب بود **فهرست** است راجح الهی را گویند

حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد و موقوف  
از انواع از جهت عاشق **لقاب** مانعی باشد که عاشق را  
از معشوق باز دارد بحکم ارادت معشوق **طرب**  
النس با حق تعالی و سرور دل در آن **شراب**  
غلبات عشق بود با وجود اعمالی که مستوجب ملاست باشد  
و این اصل کمال را بود که محض اند و نهایت سلوک  
**مست خوار** استغراق بود و نظر داشتن بر  
استغراق خود **کیاب** پرورش دست و در تجلیات  
**شب** عالم غیب بود قبل عالم جبروت و این عالم خفیه است  
همین بیان وجود و عدم قبل بیان خلق و امر قبل بیان  
عالم ربوبیت و عبودیت **مضطرب** آگاهنده بود ملک  
کلام را گویند **شکست** استزاع لایحه و لذت عالم بود  
**شباب** سرعیت سیر بود و بی ظهور از معرفت و مطلق  
مستغنی و این نیزه یک یک مجاز بود بحکم سلوک و اعمال  
و بی پناه است و نفسیه پاک بود **مست** خوار اشارت

و ارض در ماده و غیر ماده **شوق آب** فتنای اختیار نبی بود  
محبت دوستی بود بی سببی و غشایه و بی محرک بحق  
سبحانه و تعالی **علاقت** بی نهایتی کالات الهی بود که عکس  
به نهایت آن نرسد تا سلبین شود و **علاقت** ظهور الوارست از  
حضرت الهی در ماده **شوخ** کثرت است و غایت  
جذب الهی بود و **وست** شیفته محبت الهی بود **قاسمت**  
سزاوار پرستش بود که جز بحق را این سزاوار نیست **حسبت**  
سرگردن الهی بود بر تقصیر و خورده که از سالک بر و خود آید  
و سزاوار چنانکه بیکسرا اطلاق یغید و آن حق بود **شش**  
لذت است با حق سبحانه و شعور آگاهی از لذت **خرابات**  
خرابی بود **بیت** مقصود و مطلوب بود **عکس** اعتبار  
سالک بود **زکوت** ترک و انزاد بود و تقوی **مسم**  
**طامات** معارف بود و **شست** خدمت قدر است بود  
**انگشت** صفت احاطت بود **سمیات** نیست عالم است  
به صفت ربوبیت **محبت** الهی بود که از کس سبب حق باقی

۳۰  
برسد به تنهایی و غیر تنهایی را **راحت** و **سختی**  
بود که موافق ارادت دل باشد **رویت** عدم قدریت  
ادای عبودیت بسرایان حضرت **معادرت** خواندن ازلی  
**تفاوت** را ندان ازلی **غیبت** مقام اثبوت بود  
**نیج** سلوک الی الله بود **تأثیر** **نیج** سبب تنهایی و مالک  
در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی **نیج** وجود امری را  
گویند **نیج** وقت را گویند **نیج** قبول اعمال  
عبادت و وسایل قرب **نیج** طریق وقت و احوال بود که **نیج**  
نداد دل بود **نیج** تجلیات محض را گویند **نیج**  
محل لذات زبان تلخ امریه گویند که موافق طبع مالک  
باشد **نیج** مردم لذات از مشاهده **نیج**  
**نیج** مشکلات اسرار مشاهده و **نیج** **نیج**  
صفت تسبیح و قوس را گویند **نیج** استوار الی بود  
خدا حالتی باشد که بعد از تسبیح ظاهر کرده و با صفت **نیج**  
**نیج** و ذکر هر را گویند و **نیج** حالتی بود که از محبت

طاری شود که طایفه عقلی آن نبود و محبت را استیلا بر عقلی حق  
 باشد عسید مقام جمیع را گویند و هر اعراف و از نادانی و جهل  
 بود یا طایفه اول مقام کثرت بود و طاعت را گویند را و محرم  
 میل یا اصل خود است یا وجود علم و آگاهی از نیافت لذت  
 و دریافت مقصد **سر** جذبه الهی بود که گاه سلوک بر مقام  
 بود یا عکس حکم غرور دادن مستی و عاشق را گاه بطریق  
 لطف و موافقت و گاه بطریق قهر و مخالفت چو در بازداشتن  
 سالک بود از عروج **اسم** پیر ارادت الهی سالک بخاری داشتن  
 است بر سالک تکمیل بی نیازی است از اعمال سالک را **شهر**  
 وجود مطلق بود در مطاوعت بود یا بر صفت الهی را گویند  
 که فرویت کافه موجودات را هیچ اسم موافق تر از این نیست سالک  
 چه کلمه توهمید بر این اسم و این **عکس** کسار صفت رحمانی بود  
 اگر شمولی و عمومی دارد **عکس** خوار صفت رحیمی حق بود که خصوصاً  
**و** **اسم** بر صفت باطنی را گویند سرور و محبت در دل **اسم**  
 صفت تقابل یعنی بود یا ندوده و محبت در میل **اسم**

الهی بود و در هر ادبیت سلوک بود چهار رحمت از مقام حصول  
 بقدریه بطریق انقطاع **مشبیه** قدر بقا و سالك بود درین  
 استیلاک بود حق تعالی لغز تاریکی عالم و تفرقه بود و همه  
 عالم انسانی کا قمر صاحب اعمال تا شیر مقام خمور بهمار  
 مقام مسلم **کلزار** مقام کشف اسرار مطلقه پیر به اطلاق  
 کنند بان اصناف کرده باشند و بان یار خوانند امر مجابی  
 که نسب و حصول بود و حصول شود بواسطه اجتهاد که بنامند  
**جویمار** بجایزه عبودیت بود ناله را ربحین محبت ناله  
 الطاف محبوب محب را گویند گوهر سخن استوار و افق  
 باشد سخن چون گوهر اشارت در که کنار بدین  
 اسرار و دوام بود **تجسس** مقام وحدت بود و شکر  
 انسانی که گویند **قطار** عبارت از ربه یا منطوقه  
 گوهر معانی و صفات را گویند **صیر** قهر و مجبور بود  
 بتقدیر الهی که تسلط صفات قهر را گویند پر عاشق ز نار  
 قوت و دادن شغوق بهت عاشق را ز اترک **ترک**



جذبه الهی و مستطیع سلوک مقدم باشد و بر خجسته و مجاهده بسیار کار  
 کشاد ما شود و ناگاه جذبه در رسید و کردار او را قبول کند و باقی  
 احوال او تمام کند بمقتضای رساند **نماز** قوت دارد و استقامت  
 عاشق را روز و شب تنالغ الوار نور و نور مقام تفرقه شمار  
 مطاوعت **شطح** پیر عالم به **شش** مجلس  
 آیات و اوقات حضور حق باشد **ناقص** یا گردن و ذکر  
 مقام تفرقه بود **شش** کس نتیجه عالم را گویند که در این پیدا شد  
**چشم** **شش** کس استراحوال و کمالات علوی بسیار است  
 چه از خود که مراد او را دانستند که ولی است ولیکن او خود نداند  
 که ولی است و ولایت خود را نداند لیکن او را ندانند و این  
 و قدم از یک **شش** بود **شش** **شش** دوام حضور است  
 و فراغت آن بنامی **قلاش** معاش و معاش **شش** مثال  
 است چنانکه اقتضای احوال است **او** **باش** ترک  
 بهم و ثواب است بهم از معصیت بهم از عبادت در غلبه محبت  
**دوش** صفت کبریا حق را گویند عالم ازل و محل **شش**

بنیاد گوش را گویند ع<sup>ش</sup>ع شع نور الله بود  
سماع مجلس را گویند قطع ترک الم ف لطف برورش  
عاشق را گویند زلف غیبت هوپ را گویند تابی لطف  
اسرار الهی بود هیچ زلف اشکال الهی بود روف  
طلب معشوق مرعاشق را گویند علف شبهات نفس و  
در آن نفس را حلقی بود و عشق محبت مفرط را گویند  
معشوق حق تعالی بود و مستحک طالب بجا تمام بخود از محبت  
نرم مستحق دوستی است من جمیع الوجوه عاشق جوینده حق را گویند  
شوق اترعاج در طلب حق بعد از آن که یافت و بار دیگر  
فقدان بشود لکن اگر در نیابد معشوق اترعاج ساکن بشود و لیکن  
عشق همچنان باشد باقی از دوام یافت نقصان نه پذیرد بلکه  
زیاده شود و عشق اشتیاق کمال اترعاج و میل  
کلی و طلب تمام و عشق به اتم بطریق یافت و نیافت یکسان  
برده شد سر از غیبت را گویند خرق صفت  
صیانت را گویند گشتک احکام طوابع و لواحق

انوار است از کسرت اندر در ماده نفوشتی چپک استخوان  
 الهی را گویند بال نوع بلای نامی ظاهر و باطنی **همیان**  
**باریک** حجاب وجود سالک و تکیه حجاب دیگر نمازه باشد  
**مستل** رجوع بود باصل خود بی شعور و آگاهی از اصل و مقصد  
 همچون رجوع طبیعتی چون جهاد است بطلان اربعه که بی آشتیاری می اند  
 اصل را و بجز رجوع عناصر باصل **اعمال** متابعت  
 او امر است **ثیل** دوستی حق بود با وجود طلب و جد تمام  
**جمال** ظاهر کردن کمالات معشوق است جهت زیادت غایت  
**و طلب جلال** ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت  
 استغناء از عاشق و نفی غرور عاشق و افشای بیجاری او و بزرگی  
 معشوق شد **شکل** وجود حق تعالی را گویند **شمال**  
 و تفریح جمالیات و جلالت و وسعت روح و اگر در **عقل**  
 عالم نمیرا گویند **وضال** مقام وحدت را گویند  
 مع افسانه و جبر **کمال** علی اسیر بود و این گاه باشد  
 که سبب و اسباب طریق باشد سالک را و کمال سالک باشد **شمال**

سیر الملک کل سیر مای بود که جمعت محتاج نبود و گاه باشد که  
 بسبب تقصیر مالک بود محل آرام و تکلیف بود **فصل** کشف سعا  
 و پسر ار را گویند **سیر** غلبه احوال دلی را گویند  
 که فرج و ترج باشد کل نتیجه عمل را گویند **لعل** بطور کلام  
 را گویند هم قسم الت در یافتن را گویند را هم محل تجلیات  
 که از عالمیان پوشیده بود **صالح** او امر شرح که بر مالک  
 جاری دارند **ظلم** استعانت برداشت بخضرت الهی از شر  
 شیطان و نفس اماره از تقصیر خود **سیر** بادیا و آوردن عیانت  
 بود یا هم محل تجلیات را گویند **سیر** صفت بصیری را گویند  
**شیر** آب خام عیش مخدوع را گویند **جام** احوال  
 بود **سیر** هم متاعک عین بود و اعمال متاعک **جام**  
 مقداریری اختیار می را گویند **سیر** هم در و به جهت بود  
 پیام او امر و لواهی که سلاطین بان امتثال نمایند **سیر**  
 بنید و اندوه و سخت و طلب عشق را گویند **سیر** تصفیه ظاهر  
 باطنی بود **سیر** موقوف بود **سیر** ظهور صفات قهری را گویند

۳۱۴  
 شمس وورش سالک لولون گیزین نسله صفات  
 قهری بود و تاجکشان ایقان اتیان الهی بود آستان  
 اعمال و عبادت بود و هر یاران صفت ربوبیت را گویند  
 حیثیات صفت قیوسی که همه موجودات قیام بدو دارند اگر  
 آنها را ندانند به موجودات سرکش شود قیام عالم ممکن نبود وین  
 اعتقادی را گویند که از مقام تفریق سر بر زند بیایان  
 و قایع طریق را گویند قمر و حشر ترک تدریجاً  
 بود و کردن تسلیم و جود است حکم مقادیر و ترک تدریج  
 و اجتهاد نیک کردن عدول بود از چوبه بچوبه  
 و غرضی با غرضی و ریاضت و ترک کردن احوال ماضیه  
 از نظر باطن ترک کردن و قیام اعمال از هر چه  
 خاصیت نفس و غریبه بود و ششستین سکنه  
 رفتن سر و ج بود از عالم سفلی بطوی امدان  
 رجعت بود به عالم بشهیه از عالم ارحام یا از استراق  
 و سرور و دن عالم ملکوت بود و بیرون عالم

عالمستان مقام معرفت بود زمستان مقام  
 کشف بود زمستان محل کشادگی می صفت بساطت هم  
 خزان که مخصوص بود ریحان نوری بود که از غایت  
 تصفیه و ریاضت حصول شده بود باران تزلزل  
 رحمت بود آب روان نسرین دل بود پای  
 گوشتن تو احد و سنت زدن عاقبت  
 مراقبه اوقات بود چهره کلکونه تجلیات که در غیبه  
 بود در خواب و یا بیداری با بعالم بخودی لب شکرین  
 کلام منزل که انبیاء ابواسطه ملک و اولیاء ابواسطه تصفیه  
 شیرین کلام بیواسطه بشرط اعداد و شعور و بیان  
 صفت سنگینی و زبان شیرین صفت سنگینی بطریق  
 فایز از فهم و حکم الهی سخن اشارت و انبیا الهی  
 سخن شیرین سلطنت الهی بود انبیاء ابواسطه  
 و اولیاء ابواسطه الهام و در سخن مکاشفات  
 و اسرار و اشارات الهی در ماده و غیر ماده و محسوس و معقول

۳۱۶  
گوهر مرآت اشارت واضح را گویند در ماده و غیر ماده متوقلی  
و شمس زوایا اسرار الهی بود و بیان شمسین  
بمعنی را گویند که موافق تقدیر باشد معیان سابقه  
که در میان طالب و مرادوب مانده باشد از سیر و مقام چنان  
موسی میان نظر سالک بر قطع محبت از خود و پیش  
حسین جمعیت کمال معیشت سلطان بنیان  
احوال بر عاشق چنانچه ارادت اوست چنانچه این القاء  
بغیر حق از درون و برون پیر معانی را شانه به شانه  
محقق کمال حیران وقت خزن بود و سیران بنام  
شبهوت را گویند چو کان تقدیر جمیع امور بطریق  
صبر و قهر فغان ظاهر کردن احوال درون و برون  
طرف دور اندکی از حضرت حق ساربان  
راه نای بود ایمان مقدار در دانش بود حسن  
جمعیت کمال است را گویند و او آتش شمسین است  
خود باندک انجمنی و علم بعضی از اصل بقصد کیسوطین

عجب را گویند **سرو** و علو مرتبه بود **کمان** **امرو**  
 بر فیض سقوط بر سالک بسبب تقصیر و باز بکلم غایت مصادق و ماکرون  
 از درجه مقام **حجت** **امرو** سقوط سالک از درجه و مقام  
 بسبب کردن تقصیر و باز بقصد او بکلم حذب و غایت و به مقام  
 نود و نه که بود **طاق** **امرو** اقبال کردن است و سقوط  
 سالک از درجه و مقام بسبب تقصیر گذشتن را در آن  
 نشو ترقی بود **شست** نشو برداشتن خرد را گویند  
 که از تقصیر و وجود آمده بود و صفای تصور عاشق و معشوق  
**خست** چو خرد را کردی را گویند از هر طرف که باشد  
**کفت** و کو کتاب محبت انگیز **بازو** اقبال نیست  
**ه** که شمه انفاست بود **شیوه** اندک جذبه الهی  
 که گاه باشد و گاه نه که موجب غرور و غفلت نبوده  
 خودی بود که ماهیت الهی بود و بر دین از ادراک کافه  
 مایه **ان** و **ست** که **ه** حصول جمیع صفات کمال با وجود  
 قدرت بر هر شئی **چهل** منصف شدن به صفات کمال



و پلید اطلاع الهی بود **خرقه** افعال است هر سالک را  
 ستر او چهار اجماع حکمت الهی نیز **خرقه** افعال ناکردن سالک  
 ستر او چهار **خرقه** است **سرا** ستر کردن الهی تقصیر  
 سالک را از عین سالک او نشین نگاه کردن سالک از  
 تقصیر کرده باشد و از آن نیز که از غیر او **ستر** من  
 معنی بود **شراب** بخت عیش صرف بود **شرایخانه**  
 عالم ملکوت بود **مینخانه** عالم لاهوت بود **میکر**  
 قدم مناجات بود **خرمخانه** غلبات و مبط غلبات  
 که از عالم دل است **ماوه** تلک و تسک منعی بود و این **مهر**  
 را نیز بود **مهر** اسرار و مقامات و احوال بود که در  
 سلوک از سالک پوشیده بود **شیانگاه** بکشدین  
 احوال بود **توبه** بازگشتن از چیزی ناقص بسوی کمال **توبه**  
 ترک **توبه** بود **توبه** نام **خرقه** صلاحت و اکثرت  
 و **توبه** است **توبه** **ساده** سدا باطن را گویند یعنی هر چه  
 فکر و چاره آن باشد **لاله** نتیجه معارف بود که مشا بر نهند

شکوفه علو مرتبه بود و مفتوح نگه راکو بند که قوت  
 او در اک در آن نکند متحرکه آتین محبت راکو بند  
 تجلیات بود که قابل ملاحظه ساکب باشد **خط سیاه**  
 عالم غیب **خط سیاه** غیب الغیب مسلسل اعتقاد  
 غفلت **خط سیاه** صفت عالم الهیت راکو بند هر چه ولایت  
 بود که بهر نوع باشد از اجتناب اسلاف پوسه استعدا قبولی  
 کیفیت کلام عالمی غیبی و معنوی **خط سیاه** غمگینه مقام  
 مستعدی **خط سیاه** و غمگینه و غمگینه مستعد بود **خط سیاه** علامت  
 کمال عشق که زبان از میان تمام بود **خط سیاه** سواد کیمیا  
 عاشق و مستغرق بود **خط سیاه** استوری اقدس **خط سیاه**  
 به کردن اعمال عبادی **خط سیاه** مخالف اراده و مراد  
 ساکب بود **خط سیاه** صفت قهاری جهان مفتضای الهی  
 به **خط سیاه** انای صفت عامل خوار راکو بند **خط سیاه** انگری  
 حصول جمیع کمالات **خط سیاه** استواری اعانت و استیلا  
 الهی بود **خط سیاه** تعلق و تضاد بیت مجنوبات

کلیه و جنبه چون تعلق خالصه مخلوقی <sup>۳۲</sup> سیکانگی استشغال عالم  
آله که میجو به مماثلت و مشابهت ندارد گوی مقام عبادت  
ولکشمای صفت فناخی در مقام آتش در دل جان  
افزای صفت باقی ابدی بود که فنا می را بد و راه بود  
سوی ظاهر بیهوده یعنی وجود که همه کس را میبرد و او عالم  
حاصل است و باز راه نه پیشانی ظهور اسرار الهی چشم  
خمار می بسته کردن تقصیر ممالک را گویند لیکن کشفان  
بهر باب کمال که از واکمیل و اعلی و احلی باشد هیچ غلبات  
عشق با وجود اجمال که مقارن سلامت باشد و این خواص  
باشد سمانی شراب رساننده بود یعنی مفعیل اسرار الهی  
در دل صراحی مقام <sup>۳۳</sup> مستی فرو گرفتن عشق و شمع  
صفات درونی و بیرونی را دان سکر اولت نیم مستی  
آنگاه می در استغراق و نظر داشتن بر استغراق پیشانی  
انفاق است از غلبه عشق صفات درونی و بیرونی را دان سکر اولت  
زندگی قطع نظر است از انواع اعمال در کمال الهی

۳۴۱  
پاک نداشتن از هر نوع که باشند پیش آید گوید و کند صوحی  
مجادله را گویند عجبوی مسافرت را گویند ر روی  
صفت سلوک مسخری قوت سلوک ستری کمال  
لطف را گویند باقی کلها را قیاس کند باین رنگها که گفته شد اند  
قبیله که باشد تاویل ازان گیرند سپیدی بکیرنگی  
گویند بوجه تمام کند کیووی تخیل محبت را گویند بوی  
اکاچی از مساعدات او ~~سجده~~ دل را گویند  
نمای پیغام محبوب روی امیرات تجلیات را گویند  
ماه روی تجلیات در ماده قشنگ در خواب یا حالت  
بمخوری باشد کوی مجوری و مستوری سالک پیش چوکان  
تقدیر الهی بیماری قلق و اضطراب درونی را گویند  
زندگی قبول و اقبال است ~~تندی~~ برقرار  
ماندن دل را گویند افتادگی ظهور حالت را گویند  
خبر الهی تصرفات و تدبیرات عقل را ~~نیمه~~ شمی  
مقام طمش بود و یوانکی نغمه احکام عشق را گویند

بدوشی استهلاک ظاهری و باطنی سبب کی مقام تکلیف  
 از ادوی مقام حیرت بی لواحق نالواتی بود فقیری  
 عدم حسنیار که علم و عمل از دستلوب بود و در سی شعور  
 بمعارف کیفیات عالم تفرقه و دقایق آنرا گویند کاسنی  
 بطبی السیر بود یا ری توجه خالص که از اعمال است  
 ثواب نداشته باشد سمر و می بردن کرمی  
 حرارت محبوب را گویند پیداری عالم صحو پاکبازی  
 توجه خالص که از عمل نه ثواب نخواهد نه معلوم مرتبه انتمی اگر چه مرید الفام  
 میجو است که درین مقام تقصیل اصطلاحات مذکوره از کیمیا  
 حبه الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه که بکمال شرح و بسط  
 مرقوم است نیز نقل نمایم مگر این مختصر گنجایش آن دارد و هر که  
 خواہش خرید تحقیق باشد کتاب مذکور رجوع نماید مگر  
 ثانیہ در بیان وجد و وجود و تواجد که از انار سماع است  
 و این تذکرہ مستمل است بر تحقیقات چند تحقیق اول  
 در معنی لغوی و اصطلاحی و بعد در بیان فرق بیان جبه

و وجود و لواحد و تحقیق ثانی در بیان احوال امثالہ

که در باب وجد و خجل و از گذشته در بیان تحقیق اول گفتا کرد  
میاید و با آنچه قدوه المحققین علی ابن عثمان در کشف المحجوب  
نوشته است گفت رحمه الله علیه باب سی و ششمی

نوشته است گفت رحمه الله عليه باب سی و ششمی

نوشته است گفت رحمه الله عليه باب سی و ششم فی

الوجود والوجود والواحد والتواحد ومزاجية

بدانکه وجد و وجود مصدر اندکی معنی اندوه و دیگر بمعنی یافتن

فایده هر دو چون یکی باشد جمیع صد رفق بتوان کرد مباح آن

اما چه گویند وجد یکد وجودا چون یافت وجد یکد وجد

ان اندو بلین شد و نیز وجد یک جدۀ چون نواکیر شد و وجد

بوده چون در رسم شد و فرق الحکم می نماید در بودنه با فعال  
اد استلاف از وجود و وجود است از استلاف از استلاف از استلاف از

و اینها را بعد از وجود و اثبات روحانیت باشد که در شانزدهم  
آوردند که هر کس که بمقتور و دانا و وارث و ...

ت مراد و حقیقت اندوه فقط محب و منعم مراد باشد و

ت یافت مجهول مراد و فسق میان حسن و وجود آن

عزیز نام اندوختی بود که اندر نصیب خود باشد و وجد نام

۱۰۰

اند و علمی بود که نصیب غیر باشد بر وجه محبت و این تعبیر است حمل صفت  
 طالب است و الحق لا یتغیر و کیفیت وجد اندر تحت عبارت نیامد  
 از آنچه ان الم است اندر معاینه و الم را بقلم بیان نتوان کرد و  
 پس بعد سری باشد میان طالب و مطلوب که بیان اندر کشف  
 آن عیب بود کیفیت وجود نشان و اشارت درست نیامد از آنچه  
 این طریقت اندر مشاهده و طرب را بطلب اندر نتوان یافت  
 پس وجود نفسی باشد از محبوب محبت که اشاره آن از حقیقت  
 مقرون بود و نزدیک من و جدا اصابت المی باشد مردل را  
 یا از فرج یا از طرح یا از تعب یا از طرب و وجود ازالت غمی از دل  
 و مصداق مردان و صفت و اجد اما حرکت بود اندر غلیان  
 شوق اندر حال حجاب اما سکون اندر حال مشاهدات اندر  
 حال کشف اما از قبر و اما فقر و اما چنین و اما این و اما عیش  
 و اما طیش اما کرب و اما طرب و مختلف اندر مشایخ تا وجد  
 تمام تر است با وجود کبر و علمی گویند که وجد صفت مرید است  
 و در وجود لغمت عارفان و چون درجه عارف از مرید بلندتر بود

که وصف این ازان وی کاملتر بود از آنچه بر چیزی که اندر  
 تحت یافت اندر آیدان مدرک شد اندر و آن صفت جنب است زیرا  
 که او را که حد اقتضا کند و خدای تعالی سجد است پس آنچه بنده یافت  
 بحر مسرتی نبود و آنچه نیافت طلب او اندران منقطع شد و اند  
 طلب آن عاجز و اجد از حقیقت حق باشد و از طلب عاجز و کمر  
 گویند که وجد حقیقت مریدان بود و وجود و تحفه مجبان درجه بحمان  
 بلند تر از درجه مریدان باید تا ارام با تحفه تمام تر باشد از حقیقت  
 اندر طلب اما تو اجد تکلف بود اندر ایشان وجد و این عرض  
 کردن الغام و شواهد حق باشد بر دل و اندیشه اتصال  
 تمیزی و روشن مردان و گروشی اندران می بینند که تقلید کرده  
 بحركات ظاهر و ترتیب رقص و ترمیم اشارات ایشان  
 و این حرام محض باشد و گروشی محقق اند که مرادشان اندران  
 طلب احوال و درجه ایشان است نه حرکات و رسوم و پیچیدگی  
 من نشبه بقوم فهم و نیز گفت اذ اقرانم القرآن فابکوا و ان  
 لم یبکوا استباکوا و این خبر ناطق است مرا باحت تو اجد را و از این



بود که آن پرگفت رفته هزار فرسنگ بدروغ بروم تا یکدم از آن  
 صدق آید و سخن اندرین باب پیش از آنست اما من برین مختصر  
 کردم بآلله التوفیق انهی کلامه و نیز مفید و مناسب مقام است که آنچه  
 حجت الاسلام ابو حامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی رحمه الله علیه  
 در کیمیای سعادت باب دوم در آثار سماع و آداب آن نوشته در اینجا  
 نقل نموده آید سرود رحمت الله علیه باب دوم در آثار سماع  
 و آداب آن بدانکه در سماع سه مقام است اول فهم نگاه  
 وجد نگاه حرکت و در هر یکی سخنی است مقام اول فهم است  
 کسیکه سماع بطبیع و غفلت کند یا بر اندیشه مخلوقی کند سپس تر  
 ازان بود که در فهم و حال و سخن گویند اما اگر غالب بروی  
 اندیشه دین باشد و حب حق تعالی این برود و وجه باشد اول  
 مرید باشد که ویرا در طلب و سلوک راه خویش احوال مختلف بود از  
 قبض و بسط و آسانی و دشواری و امان قبول و رد و وصل و مجر  
 و قرب و بعد رضا و امید و نومیدی و فراق و وصال و خوف  
 و امن و وفا و آنچه بدین مانند بر احوال خویش تبدیل کند و آنچه

در آثار سماع و آداب آن  
 باب دوم در کیمیای سعادت  
 مقام اول فهم

در باطن وی باشد افزون و خلق گیرد و احوال مختلف در وی  
 پدید آید و ویران اندیشها مختلف افتد و اگر قاعده علم  
 و اعتقاد وی محکم نبوده باشد اندیشها افتد ویران و سماع که آن  
 کفر باشد که در حق حق تعالی چیزی سماع کند که آن محال باشد  
 چنانکه این بیت شنود **رباعی** اول نمیتوان بدان میل بجای  
 و امروز بلول گشتن از بهر جرات ای دوست بدوستی که معلوم کنی  
 کامیاب چه بود و این طالت زجه جاست هر خریدی که ویران  
 تر و سولن بوده باشد انگاه ضعیفتر شده باشد بنده ارد که حق را  
 بوی عنایتی و میلی بوجه بهشته و اکنون بگردید و این تغیر در حق  
 حق تعالی فهم کند و این کفر بود بلکه باید که بداند که تغیر را بحق  
 راه نبوده که وی مغیر است نه مستغیر و باید که بداند که صفت وی نکرده  
 بلکه آن معالی که کناده بود در حجاب شد اما از انجانب خود برگز  
 سخ و حجاب و طلال نباشد بلکه درگاه کناده هست بمنزل چون  
 آفتاب که نور وی مبدولست مگر کسیکه در پس دیواری شود  
 از وی در حجاب شد آنکه تغیر و روی آمده باشد نه در آفتاب باشد که

بگوید **س** خورشید بدیده آید ای بخارین دست برینده اگر  
 نباید از او باریست باید که حوالت حجاب باد بار خویش کند و مقصود  
 ازین مثالیت که باید که هر چه صفات نقص و تغییر است در حق خویش  
 و نقض خویش فهم کند و هر چه جمال و جلال و جود است در حق  
 حق تعالی فهم کند اگر در علم این سرمایه ندارد و زود در کفر افتد  
 و نداند که ازین نسبت که خطر سماع بر دوستی حق تعالی عظیم است  
 و در دو سه آن باشد که از درجه بریدان در گذشته باشد و احوال  
 و مقدمات باز پس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد  
 که آنرا فنا گویند و نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه خبر حق  
 است و توحید گویند و یگانگی گویند چون حق اضافت کنند و سماع  
 این گس بسیار سهل معنی باشد بلکه چون سماع بوی بریدان حالت  
 پیشین و یگانگی بر روی تازه شود و بکلیت از خویش شدن غایب  
 شود و ازین عالم بفرشته شود و باشد که اگر بمثل دره آتش افتد  
 خفته ندارد و چنانکه بوالحسن بنوری اندک سماع بکالی در وید که  
 نیکو بود و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید

بشهر و سماع این قاضی آقا سماع بریدان بهفایان بشهرت اینجند بود  
 و این آن بود که ویرا بجای از وی پستاند چنانکه آن زمان که او  
 دیدند همه خود را شسرا مویش که در دست خود را میزدند و  
 باید که این نیستی را از کار نمانی و گوی که من و میرا می نیم به چونه  
 نیست شده است که وی نه آنست که گویانی که آنست که چوین بود  
 هم بینی حقیقت وی آن سماعی را یافت که محل معرفت چون  
 معرفت همه چیزها از وی غایب شد همه در حق وی نیست شدند  
 و چون از خود نیز چنانچه خود در حق خود نیست شدند چوین خبر  
 حق تعالی و ذکر وی غایب بود فانی بود شدند و همه به با  
 بود باقی ماند و بس و معانی یگانگی آن بود که چون خبر حق را  
 نه بیند گوید همه خود او است و من نه ام یا گوید که من خود اویم  
 و گوی از اینجا غلط کرده اند و اندین کمال عبارت کرده اند  
 و گوی با اتحاد عبارت کرده اند و این چنان باشد که  
 کسیکه سرگز آینه ندیده باشد در وی نگر و صورت خود را نداند  
 بنده و گوی در آینه فرو آورده است یا بنده که خود را نداند

نور و عنایت است تا اینکه دست او را بر سر او نهاده و بگوید که من خدایت را می بینم  
اگر بر دارد که در آینه فریاد کند این حال را و بگوید که آینه خود را  
روی شد این اتفاق را ببرد و پس در غایت کمال که اگر آینه می شود  
و صورت از آینه نشود لیکن در این باید و چنانچه در آینه آینه گار  
تمام ساخته باشند و صاحب آن در پیشگاه آنست که در آینه  
که این عالم در آن است تمام عالم را در آینه خود می بیند و می بیند  
که بدید آید که آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند  
یافت که می بیند که آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند  
چهره و صورت آنست که آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند  
اما در آینه می بیند که آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند  
اما احوال آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند  
گویی که در آن عالم می بیند که آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند  
در آن عالم می بیند که آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند  
در آن عالم می بیند که آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند  
در آن عالم می بیند که آنرا در آینه خود می بیند و می بیند و می بیند

۱۰۰  
 ۱۰۱

و اگر بپزند و شستند و از آن غایت نماند و چون مست نوع دیگر  
 در کجا شسته اند که چیزی نماند و آن گرفته اند از آن صورتی را باشد بعضی  
 که سبب مثل در بعضی صریح را اثر حاکم در آن از آن و چنانکه دل با  
 صفاتی کند و چون اینند باشند که در وی برکت نشسته باشد که چون  
 پاک کنند صورت در وی پدید آید و هر چه از آن معنی در عبارت  
 از آن در عسل می باشد و قیاسی و مثالی حقیقت آن جز آنکس را  
 معلوم نموده که در این رسیده بود و نگاه کسی را قدم گاه خود معلوم بود  
 که در آن کفری است که در آن قدم گاه خویش کند و هر چه بقایا  
 بود از آن در غلیم بود و در ذوق اما این مقدار گفته بسیار  
 تا که در آن باشد از این حال ذوق نباشد باری باور کنند و در آن  
 که در آن ایستاد و در آن دارد و سخن را که کسی بود که پندار که  
 در آن ایستاد و در آن دارد که پندار که در آن ایستاد و در آن  
 کسی بود که خویشش را با آن مختصری که در آن ایستاد و در آن  
 که من بود و هر چه در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن  
 که در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن

در این عین تفاوت بود مگر آنکه تکلف سبب آن فرادلی می آرد  
 نباشد که حقیقت و جد پدید آید و در خبر است که چون قرآن شنوید  
 بگریید و اگر گریستن نیابد تکلف کنید معنی آنست که تکلف سبب آن  
 فرادلی آورد و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت آید  
**سوال** اگر کسی گوید که سماع ایشان حق است و برای حقست  
 پس باید که در دعویها و مقریان نشانند و قرآن بخوانند  
 نه قوالان که سرود گویند و قرآن کلام حقست و سماع از دست  
 اولی تر بود **جواب** آنست که سماع بر آیات قرآن بسیار است  
 و جدا از آن پدید آید و بسیاری بود که از سماع قرآن میپوشند  
 و بسیار کس بوده است که در آن جان بداده است و حکایات  
 آن بیاوردن دراز شود و در کتاب احیاء مفصیل گفته ایم اما  
 سبب آنکه بدل مقری قوال نشانند و بدل قرآن سرود و سبب  
 است اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان برسانست ندارد  
 در آن قصه کافران و کلمه محاطه الی دنیا و چیزها و دیگر بسیار  
 است که قرآن شفا بر همه اعیان است چنانچه چون مقری مثل این

مخبر از قرآن حرام نشانند  
 و در بعضی کلمات قوالان

تزیینت بر خوندند که مادر را از سیرات ششس کسید بود و خواهر را  
 نیمه بود یا آنکه زنی را که شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز عده باشد  
 و امثال این آتش عشق را نیز نگریدند مگر کسیکه بغایت عاشق  
 بود و از چسبندی ویرانه‌های باشد و اگر چه از مقصود دور بود  
 و آنچنان مادر بود سبب دوم آنکه پشترین مردم قرآن یاد دارند  
 و بسیار خوانده باشند و هر چه بسیار شنیده باشند آگاهی فراوان  
 و پشترین احوال تا می‌که کسی چنین باشد و بر آن حال کند  
 بار دوم آن حال حاضر نیاید و سرودن بر لوتوان گفت و قرآن  
 نوبر لوتوان خواند و چون عرب می آمدند و در روی کار رسول  
 و قرآن تازه می شنیدند و می‌گفتند و احوال بر ایشان بدست  
 ابو بکر گفت گدا گدا گندم تم قسمت قلوبنا گفت ما نیز همچون شما  
 بودیم و اکنون دل ما سخت گشت یعنی قرآن قرار گرفت و خواهر  
 کرد پس هر چه تازه بود اثر آن پیش بود و بر آن این بود که عمر  
 حاج را فتنه بودی تازه و در بشهرهای خویش باز شوند و گفت  
 ترمیم که چون خوی فرا گشتند آنگاه حرمت از دل ایشان می‌رفت



سپید است و آنکه پنهان در لبا حرکت نکند و در بالجان و در آن فرا  
نجدبانی و برای غیبت که بر حدیث سماع کم آید و بر آواز خوش آید  
چون موند و این بود و بالجان بود و انحاء هر دوستانی در آن  
دیگر دارد و قرآن نشانید که در بالجان آید و بر دوستان است  
که میزند و در سبک تصرف کنند و چون بی الحان بود سخن میگوید و نماید  
مگر آتشی گرم باشد که بدان برافروزد و سبب گرم آنکه الحان را  
نیز مدد باید داد و آواز از آواز دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف  
و طبل و شاپل و غیر آن و این صورت هنر را در آن و در آن  
غیر حدیث و در احیانت باید کرد و از آنکه با چیزی یار کنند که چشم  
عوام آن صورت هنر را دارد چنانکه رسول در خانه ریح  
بنت مسعود شد و کنیزکان دفت میزدند و سرود میخواندند چون بپای  
پدیدند شای روی لبها گفتن گرفتند فرمود خاموش باشند الا  
بها که میگوید که شای روی عین جدا بود و برود و گفتن که  
صورت هنر را دارد و شاید سبب هم آنکه هر که در آن  
مرغی بود بر آن آید و شای روی و افق حال خوشتر است

آنرا کجاء باشد و باشد که گوییم این را کجای دیگر را کجای و نشاء  
 قرآن را در آن مخرج آوردن که از آن کرامت آید و باشد  
 که همه اینها موافق هر کس نباشد پس اگر بپسندد موافق وی نباشد  
 وی بر وفق حال خویش تبدیل کند که واجب نیست که از شعر آن  
 فهم گشتی که شاعر خواسته است اما قرآن نشاید که تبدیل کنید برایش  
 نظایر آنچه در آن متضمنی قرآن بگرداند پس سبب اختیار اینها قوال  
 بر این بوده است که گفته اند و حاصل این معانی بدو سبب باز آید  
 یکی صفت ششونده و دیگری بزرگداشت حرمت قرآن تا در وقت  
 قرضه و اندیشه مختلفه مقام پیوسته و ایام حرکت و رقص و جامه  
 به پنداشت و هر چه در آن معلوم باشد و اینها سبب باشد بدان  
 فزون باشد و برین خستیدار کند و فراموش نماید که وی صاحب  
 قسمت عبادت است از آن خیر اندام بود که شادان آفاق بود و الهی القاسم  
 به اینها گفتن پس بگویم که اینها هم جمیع اینها مشغول  
 شاعرانند اگر بپسندد و بپسندد و بپسندد اگر کسی سال غیبت  
 از آنکه در این حال و وقت و اینها

اینها سبب است که در اینها

باشد که علاج می شنود و ساکن می باشد که بر ملا هر چه پیدا نباید  
 و قوت و ری چنان باشد که خوشنشین را نگاه تواند داشت که حرکت  
 و بانگ و گریستن از ضعف بود و لیکن چنین قوی کمتر باشند و اما  
 معنی آنکه ابو بکر گفت کما کاکستم ثم قست قلوبنا آن بود که قویست  
 یعنی که سخت و لغوت شده و لهای ما که طاقت آن داریم که خوشنشین را  
 نگاه داریم و آنکس که خوشنشین را نگاه نتواند و امنست باید که بالضرورت  
 نرسد خوشنشین نگاه میدارد جوانی در صحبت چند بود چو سماع شنید  
 با و از آمدی گفت اگر تو چنین کنی در صحبت من نباشی پس و  
 میگوید تا بعد غظم رسید تا بگوید و از چندان خوشنشین را نگاه داشت  
 یکبارنگ بزد و شکایت و فریاد یافت اما اگر کسی از خوشنشین  
 عاقلی اظهار نمیکند و رقص کند یا بکلف خوشنشین را افزاگر استن او  
 آن روا بود و رقص بسیارست که زنگبان در مسجد رقص میکردند که عباد  
 بظلمه شدند و بتوان هم فرا علی علیه السلام گفت که تو از منی  
 از تو از شادی ام و فهم کرد و چند بار پای بر زمین زد و چنان نگاه  
 کردند فرمودند و فرمودند گفتند

بخلق و خلق وی تر شدای کرد و تیره بن جاده را گفت که تو برادر  
 مای و مولای منم و ترا از شادی زلفش کرد پس کسی که گوید این  
 هر است خطا میکند بلکه غایت این است که بازی باشند و باز  
 نیز هر غایت و کسی که بدان سبب کند که نا آن حال کرد بدل  
 نومی می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن  
 محبت را نشاناید که آن مصالح کردن مال بود اما چون معلوم شود  
 باشند زوال بود و بر چند که جامه باختیار دیدن باشند لیکن باشند  
 که در آن نخستین مضطرب باشند که چنان شود که اگر خواهد که نکته  
 و نه هر چه بارادست و قصد بود آدمی و سه از آن بتواند داشت  
 بهمه وقتی چون چنین مضطرب بود و نود بود اما اگر صوفیان  
 خرقه کنند با اختیار و پیراهن است کنند که همه نیز اعتراض کرده اند  
 که این نشانید و خطا کرده اند که کمر باس نیز پاره کنند تا به پیراهن  
 لیکن چون خنک کنند و برای مقصود پاره کنند و با باشند چون  
 یار چهار بگویند برای آن عرض تا همه را از آن انصیب بود  
 و بر شعله و بر قمع و در شعله

کند و فرا صد در ویش دید بر بایح و چون هر پاره چنان باشد  
 که بجاری خواهد آمد انتهی تحقیق ثانی در بیان اقوال و احادیث  
 که در باب وجه و نخل و رقص وارد گشته بدانکه در ماسبق هم اشاره  
 که تحقیق تدریجی اصول نیست که اصل در امور اباحت است ما دایمی  
 که در حرمت آن نفس خاص ثابت نشود و بدون ورود نفس تحریم  
 قیاساً شرعاً گشتن ممنوع است و در حرمت رقص و وجه نفس ثابت است  
 گشته بلکه فعل آن از رسول و صحابه کرام علیهم الصلوٰۃ والسلام ثابت  
 گشته با ما و همیشه فصل ذیل ببار فی ردایه السلام اند جایز نیست  
 تر قصون فی ایوم عید فی المسجد اسی تر قصون و لقبولون محمد صالح  
 و اخرج البیہقی عن علی بن ابی طالب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال  
 یا علی انزلت منی وانا نخل فنجی و قال لیخففوا شیهب فخلقی و خلقی  
 فنجی و قال صلی الله علیه وسلم لیزید بن حارثه انت اخونا  
 و مولانا فنجی انتمی و کان بده القصه فی عمره القضاء لما ذل النبي  
 صلی الله علیه وسلم مکر فقتله عماره بنت حمزة ثنادی  
 یا علی و زید و جعفر

در بیان نخل و وجه و رقص و در ماسبق اشاره

یا علی یا علی یا علی

علیه و آله و سلم ان الد حرّم القینة و بیعها و ثمنها و تعلیمها و الاستماع  
 پس اگر زن جوان اجنبیه در پس برده یا مشکوچه خوانه محله که با زن مجوزیه  
 که نظر بر و کرام نیست بلا حجاب نرسید اینست سماع ان حرام نخواهد بود  
 بدلیل رد و ابتیکه در فصل اول باب ثانی گذشته که نقل من فتاوی  
 البیان ان عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان تعنیان  
 فلما کان وقت السحر قال امسکنا اذا وقت الاستغفار و هم از  
 کتاب مذکور منقول گشته است و اصحابنا بن سماع الغیار من الرجال  
 و المردّة و ان صوت الحرة لم یستجیر کوجهها و نقل من المنافع  
 انه قال يجوز استماع التنفی عن الوجه و الجاریه المملوکه انتهى و مطابق  
 ما قلنا است انچه مولوی معلوم الله حدیث در کشف الافناع عن ابی حنیفه  
 السماع بعد روايت حدیث مذکور الصدرة از ترمذی نقل نموده اند  
 بلکه اقال الترمذی و حدیث الی اما سنة انما تعرف من هذا الوجه وقد  
 نکلم بعض اهل العلم فی علی بن زید و ضعفه و هو شاذ و اشتبه  
 و علی تقدیر صحیح فالمراد بالیقینة الجاریة التي تنفی الرجال فی مجلس  
 الشرب بدلیل ما ذکر و اخی

۱۸۱۲  
 این حدیث از کتاب تنقیح الخصال است

بشتری القیان و یطبخون علی محاشیرة من اراد الاسلام و یغنیه  
 ولا كلام فی الغناء الاجنبیة للغات و من یخاف منه الضیقة حرام اما  
 غناء الجارینة لما لکها و کذا غناء الاجنبیة عند عدم الفتنه فلا قایل  
 لهذا بتحریم مطلق السماع **سوال** حکم کسی گوید که در مجلس صوفیه  
 امارد و قوالان خوب رو و بی ریش می سرایند و امارد کالندسا  
 است پس باید که غنای آنها نیز حرام باشد **جواب** حکم نیم امارد  
 کالندسا در حکم تحریم نظر باشد و است یعنی چنانکه نظر بد بطرف نسای  
 حرام است همچنان نگاه بد بطرف امارد مستوع اما تنی از استعمال آورد  
 و غنای امارد و غنای دیان جای وارده نشده بلکه متولوی جامی فکها  
 سوره السامی در نقاب الالیش می نویسند که شیخ ریاضی باری بلی  
 البدره در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است  
 که قوال باید که خوب روی بود که عارفان در جمیع سماع بجهت  
 تر و بیج قلوب چیز محتاج اند و رواج طبع و صوت طبع  
 و متوافق است و سوره مدح علیه علی امام محمد غزالی رحمه الله علیه  
 در که سماع

روی کو دوکان لیکن نکرستن در روی کو دوکان بشهرت و جای که  
 بیم فتنه باشد حرام است **قسم** و **قسم** آنکه وجهی است  
 در مسموع باشد یعنی کلامی که سرانیده شود و مشتمل بود بر چیزی که شرعاً  
 حلال نیست همچو مدح زن حسیه جمیده متعینه و وصف شرابی میخ  
 رغبت انگیز و بوی آن و صفت دیر و بخانه و میخانه چنانکه رسم کفار است  
 و همچو مسلم یازمی باراده ایذا و بدعت خواه شعر باشد مسموع مذکور  
 بر امانت دین و سوء ظن نسبت انبیا و اولیا نفوذ بانه منهای حکم  
 روایتی که در فصل اول باب ثانی گذشت کما لعلنا من فتح القلید  
 ان التقی المحرم هو ما کان فی اللفظ مالا یحیل کصفیه الرواه الحسیه  
 و صفی الخمر المصحح البها و الیه یربات و الحامات و الهجار لمسلم  
 و ذمی اذا اراد المسکلم سحاه لا اذا اراد الثا و الشعر لا شهاد  
 یلعلم قضایه و بلا غفلة **قسم** و **قسم** آنکه وجهی است  
 رسیده باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعاً روا نباشد  
 سماع غنا کند تا بقوه سماع آن  
 یا که خاصه سماع است که

قسم دوم  
 آنکه وجهی است  
 در مسموع باشد

قسم دوم آنکه وجهی است  
 در مسموع باشد



شود و هر چه ای قهرمانی انواع و اقسام بر باشد چنانچه شمار بان خمرند و  
 شراب و زنا و بازی و شوق جماع و عشاق فساد بر باد معشوقان  
 فجار و کفار و شرکین در بجان شرب و معاد و کفر بنا بر تقلید  
 ابا و اسلاف خود نمایند و بطرف شرب و شوق و مجور و غصب  
 دین بایل میشوند و علی بن القیاس حکم غنائیست که مخدشان و زنان  
 و بازیگران و طفلان کنهک و خنیاگران بنا بر تحصیل مال در کعبه  
 و بازار و سیل و اسیر و کنان میگردند و مسلمانان نماز و روزه  
 و مشاغل حسنه را گذارند بنا بر تماشا یعنی و استماع سرودها  
 و تزیین اوقات می کنند و در لهو و لعب و بازی میگویند و در احادیث  
 و فقه هر جا که نمی یابند غنا بلفظ لهو و لعب و ملاهی و منکر کرده  
 مراد از زنان این انواع ملاهی و منکر است است چنانچه از روایات  
 فقهیه و اصولی و ابواب نالی و احادیث عشره که در باب اسباب  
 گذشته است اینهم است بنا بر تذکر آن مضامین و غافلان  
**باب فی شرح البرزخ**  
 مختلف علما و فانی حقه و غیره

کلمه و تکرار  
 تکرار و تکرار  
 تکرار و تکرار

وأعطاهما الجعفر قال ابن ماجه حديثا هشام بن عمار ومحمد بن الصباح  
 قالوا حدثنا عبد العزيز بن أبي خادهم حدثني أبي عن عبد الله بن مقسم  
 عن عبد الله بن مسعود أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم وهم على المنبر يقول يا هذا الجبار ابن الجبارون ابن المتكبرون  
 فقال ومسيل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن سمينة وعن يساف  
 حتى نظرت إلى المنبر تحرك من السفلى حتى أتى أقول إنا فقط هو  
 فبرهوان الله صلى الله عليه وسلم هشام بن عمار من رجال السنة  
 غير مسلم صدوق ومحمد بن الصباح بن صفوان الجوزي جعفر الناجي صدوق  
 ابن أبي خادهم مسلم بن دينار صدوق فعبه من رجال السنة والوجه  
 بعد عايد من رجال السنة وعبد الله بن مقسم نفسه فقيه مشهور  
 من رجال السنة غير الرزقي قال الشيخ العارف بالله الشيخ  
 شهاب الدين السهروردي في العوارف أخبرنا أبو دهر عنه  
 طاهر عن والده أبي الفضل الحافظ المقدسي قال أخبرنا أبو منصور  
 محمد بن عيسى بن أبي بكر عن أبي جعفر قال إنا أبو علي الفضل  
 بن منصور بن نصر الكاظمي حجة الله على العالمين حجة الله على  
 حجة الله على العالمين حجة الله على العالمين حجة الله على العالمين

۱۳۰  
 السیستم ابن کلبیہ قال حدثنا ابو بکر عمار بن اسحق قال حدثنا سید بن  
 عمار عن شعبه عن عبد الغفر بن عصب بن النضر قال کنا عند رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم اذ انزل علیه جبریل علیه السلام فقال  
 یا رسول الله ان فقراؤکم یدخلون الجنة قبل الاغنیاء  
 یوم یومهم حیة عام ففرح رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انکم من نبيذنا فقالوا  
 نعم یا رسول الله فقال ما ت فانشد البیوی قصیدة فدلست  
 بحیة البیوی کبیری فلا یجیب لها ولا راقی الا الجیب الذی غففت  
 به فغففت حتی تریانی از یاد رفت گزیده دانهم عکری  
 کور کنند هیچ فسونی انیدی جز دوست که شفیقه عشق دیم  
 افسون و علاج من چه داند و کری فتوا جده رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 علیه وسلم و تواجد الاصحاب معنی سقط رواه عن سیدنا  
 فرحوا او کلوا احدینهم الی مکانة قال سلوة بن ابی سفیان ما  
 اسسن لکم یا رسول الله فقال یا سحره لیس بکرم من لم  
 رها و رسول الله صلی الله علیه وسلم

غفرت عنک

١٠٨٠  
 على من حاضرهم باربعائة تلفة ثم قال هذا الحديث اوردهناه  
 سند كما سمعناه ووجدناه له وقد تكلم في صحوة اصحاب الحديث  
 في كتاب في مسرى انه غير صحيح انتهى ورفق الخوقة الى الهادي لا ينبغي  
 ان يفعل ذلك الا اذا حضرته نية يجيب منها التكليف والحرمان  
 بالاقاء الخوقة الى الهادي فقد روى ابن كعب بن زهير عن رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم المسجد والشدة يات سعا وقلبي اليوم  
 يقول حتى انتهى الى قوله فيها ان للرسول سيف يستفاد به  
 من يشيئ الله لرسوله فثبت ان رسول الله اودعني والعهد عند  
 رسول الله ما روى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان  
 فقال شهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله انا كعب  
 بن زهير فرقي رسول الله صلى الله عليه وسلم بركة كانت  
 فلما كان زهير سمع به بعث الى كعب بن زهير بعنا بركة رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم بعشرة الف فقال يا كعب لا وثرتوب  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم احد فلما مات كعب بعث به  
 الى اهل لاداء بعشرين  
 كذا في العوارض

هذا الحديث  
 في مسرى

بداکله فی کشف القناع عن اباحتہ السماع للمحدث العالم الفاضل  
مولانا اسلام الدین شیخ الاسلام الدیوبی **تذکرہ ثالثہ**

در شرایط سماع و اسباب محرمه آن آنچه از کلام اہل شریعت  
مستنبط میشود آید آنکہ درین رسالہ مکرر تہ قیام یافتہ کہ فعل مباح الاصل  
بل قربت و طاعت ہم عوارض مجریمہ ممنوع و ترامس سیکرد و چنانچہ  
حرمت نماز و اوقات مکروہہ و کراہت عبادت بہ نیت ریاء و سمع

معروف و مشہور است پس غنا کہ حال اباحت و اسباب و وجوب  
آن در یافت کردی ہم با سبب و عوارض مجریمہ حرام میشود چنانچہ  
بحرمت غنای مقترن بمنکرات کرات و مرات بالاحمال تصریح  
رفته است اکنون تفصیل اسباب مجریمہ غنا و منکرات شریعت آن

**باید شنید و واضح باد** کہ مجریمات غنا چہند اقسام است **فصل اول**

آنکہ وجہ حرمت در مستثنی و مشتمل باشند بر مجموع سرانیدن زن اجنبیہ  
جوان مثال رو بروی نامحرمان کہ انہار را بخوف فتنہ دیدن چہند  
و مشتمل است

انہا شد بحکم احادیث صحاح کہ در باب  
اہل امانہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

باب مجرمان

تذکرہ ثالثہ در شرایط سماع

فصل اول آنکہ وجہ حرمت در مستثنی و مشتمل باشند

ما كان على سبيل اليهود الذي يسمع الفسق وشاركي الخمر وناكر  
الصلوة فاما من يسمع الفناء وهو صالح وائتم الصلوة لا تاركها لورود

قراءة القرآن فلا حلال باخلاص من علمنا انهم سبهم

### في شرح الكافي المسمى بالمحرمي للمحمدين عليهما السلام

وآعلم ان المكروه من السماع عند علماءنا رحمهم الله ما كان على

سبيل اليهود و اراد العصيان بان يجمع الفسق على ذلك

و يترك كون الصلوة و قريوة القرآن اما من كان من اهل الصلوة

و اهل القرآن من جهة الصالحين سماعه حلال باخلاص من علماء

ناجسهم بعد اذ لا يرون بذلك السماع الا وجه الله و حضوره

يذكرون الله و خوف الآخرة و كل ذلك محمود غير مذموم

في شرح الكافي المسمى بالمحرمي للمحمدين عليهما السلام

### قسم چهارم آنکه در استعمال آلات عقاد چه

حرمت باشد و آن بین طریقه است که بباب و جنک و طنبور

و بریط و سبازنی و غیره مزامین غیر عسائی از نذضا که رسم کفار

و مشرکین از عیاد عرب جداست و سلام بوجه است که آلات

طعام و شراب خوردن

تیز در نصاری و سلاطین بسند مروج است چنانچه روشنی چون گوی  
عبارت از همین است موجب حرمت اینکه همین بیت گزای در زمان  
نبوت علت حرمت مزامیر و ممانعت ظروف شراب خواری بحکم  
اهتمام و در تحریم خمیر شده بود پس اگر چه محفل شرب نباشد لیکن  
بنابر تشبیه بهیچته مذکوره زدن مزامیر بلاغاً حرام کرده اند و به  
مزامیر منحصر نیست بلکه افعال مخصوصه میکشان و مشرکان  
ممنوع و حرام است حتی که اگر شیر یا شربت و غیر مشروبات  
مباحه در کیلاس و جام یا انداخته مسلمانان هم گیر نبوشند و  
الفاظ مخصوصه می پرستان بمیان آرند مشروبات مباحه  
مذکوره نیز بنابر تشبیه بوضع می خواری حرام خواهد بود و فی  
روایات آن در فحمة اول گذشته پیش قول الحادی من  
ان الملاهی اما حرام کسود و طنبور و مغرقه و طبل و زمار و یا  
الهی بصوت مطرب اذا افتروا و مکره و هو ما یزید به الغناط یا  
و لم یطرب منه که مع الغنایا و حده انشی  
و گذار

و طنبور و حبس و فرا میر و ربایات و همچنین و اما آنچه منگشته  
 که سماع غنا یا فرا میر اگر چه خالی باشد از منکرات مطلقا و اتفاقا  
 حرام است و طرب و مایزیده الغنا علت حرمت است این گمان غیر  
 محققین است و قابل اعتقاد نیست بوجوهات مندرجه نغمه اول  
 از قالون سیوم و بدلالی که صاحب السماع در کتاب خود  
 نقل کرده و شیخ عبدالحق ترجمه آن در مدارج النبوت آورده  
 و من عبارت مدارج را بحیث نقل نموده ام و از روی این که  
 مولانا الکرم عیسی بن عبد الرحیم رضی الله عنهما در رساله خویش  
 نوشته اند از آنجا که این مقام منزله الاقدام است نقل عبارت  
 مولانا الکرم عیسی بن عبد الرحیم در اینجا واجب افتاد و آن  
 اینست و اما الالات ففی مختلف فیها ایضا نحو اختلاف فی الغناء  
 و قد اشتهر فی کتب المتأخرین نقل الاتفاق علی حرمت المزامیر  
 و الاوتار و هذا النقل لبس صحیح فقد ذکر الحافظ ابن حجر فی  
 شیخ البخاری ان بعض ال  
 بهو بظاهرة یقتل المزمار

اباحه الالات



٣٥٠  
 والاعلان منقار صنان فكلما ساء وطاف والحق ثبوت الاختلاف  
 فيها والذي يفيضه فعل المتقدمين كعبد الله بن جعفر وآب بن محمد وآب السليم  
 بن سعد وغيرهم الاباحية ومن المتأخرين الصائمه صرحوا باباحية  
 المزاسير والاولاد وجميع الآلات كالشيخ فخر الدين بن عبد السلام  
 وغيره وكان الشيخ محض ويفعل ذلك بحجسه وهو فقيه مجتهد مشفق  
 ويا منة ووجه وكما لجند والفراي رضي الله تعالى عنهما وانشاء  
 وهو لا راد له وان اشتهر واما سم الصوفية لم يكرهه غيره  
 المجتهدين بل زادوا في مرتبة الكمال به عاصم التقوي واتباع  
 السلف وتفصيل سني الاحوال وهم اشد ايماناً بالحق  
 والاحتياط واكثر اجتناباً عما فيه شبهة الريند والاضلاط  
 فالمزاسير والاولاد ايضا مجتهد فيها والمجتهد في السبل الانكار  
 على ما هو الصحيح المختار ثم المذكور في تفصيل حرمته المزاسير والاولاد  
 في المذهبين من شعائره الى الشرب ثم مئة لك  
 انما تذكر المذهبين والاباحية والاضلاط  
 والحق المختار لك فلما لم يثبت

حرمة الاول الى بقا دم العهد وقرر حرمة الحرم فكذا ك نزول حرمة  
 الخزانة والاولاد وبار نزول هذا العارض وما يقال من ان العلة  
 التحريم الطرب فمنسوخ ففقد نقل عن جماعة من الصحابة وغيرهم  
 الطرب لصفه المذبح وقال سمعته ان الكريم طوب بغيرت  
 عبد الله بن جعفر وعمر بن العاص وروى العوالي عن الشافعي رحمه  
 الله قال ليس لما قال له لا يطرب قال مالك حسن صحيح ونقل ابو داود  
 العسكري انهم قالوا من لم يطرب فليقلس بكرم وروى ابن قتيبة  
 بسنده عن اسمعيل بن علية انه قال الطرب عقل وكرم فمن لم  
 يطرب فليس له عقل ولا كريم و بالجملة فليس للطرب بدمه  
 لا عقل ولا شرف عا د لم نعم وليس على حرمة فلا يكون حرما ولا علة  
 حرمة شئ اخر هذا وقد كنت برهة من الزمان منكر الفناء  
 والآلات اشد الانكار فلما وقعت على بعض السنن والآثار  
 ظهر لي رجحان اباحته فلا جرم انا حجة في اباحته فباش

لل

فصل النبي صلى  
 عليه وسلم في  
 طرب

بانه فدا رنگب الحرام و هوا مرصع لا یجتری علیہ مسلم فاشترها  
 شست بعد مایه و لک انه الصواب و دوع عنک ما فیہ القلق  
 و شبایه الارباب انتهی **قسم** صحیح که سبب آن سماع  
 سماع حرام میگردد و اینست که هرگاه سماع ابرائیمات قرآن و اتحاد  
 بنوی باشد همراه آن فرامیر و معارف نواخته شود موجب  
 حرمت اینکه در کت قرآن و ذکر احادیث ثنی آخر الزمان از  
 قسم طاعت و قرب است و فرامیر اگر چه اباحت آن علی اختلاف  
 الاقوال ثابت گردیده اما در چشم عوام صورت نزل دارد  
 همراه قربت و طاعت نواختن آن مکروه و انسته اند نقل قول  
 شیخ الاسلام امام محمد علی در مخصوص در تذکره ثانیه  
 گذشته است اگر چه شیخ الاسلام رحمه الله علیه سبب محرم است  
 آنرا شمرده که عامی طبع بعبادت سماع کند بر طریق عشرت باز  
 و بر آن مواظبت سازد لیکن این قسم را سماع گفته اند در سماع  
 را **قسم** در آداسیکه اهل  
 پذیرفته اند و مجموع

کسی که در کت قرآن و ذکر احادیث ثنی آخر الزمان از قسم طاعت و قرب است و فرامیر اگر چه اباحت آن علی اختلاف الاقوال ثابت گردیده اما در چشم عوام صورت نزل دارد

در تذکره ثانیه گذشته است اگر چه شیخ الاسلام رحمه الله علیه سبب محرم است آنرا شمرده که عامی طبع بعبادت سماع کند بر طریق عشرت باز و بر آن مواظبت سازد لیکن این قسم را سماع گفته اند در سماع را

طریق

آن آداب در رعایت زمان و مکان و اخوان منحصر است

**اما زمان** پس مراد از آن وقت است که فارغ باشد از فکر

نماز و تلاوت قرآن و مراقبه و ورد و غیره و اجابت و ملتزمات

و خیالی باشد از خلیان ضروریات بشری مانند وقت خوردن

طعام و حاجت بول و براز و زمان افکار یک سبب آن پرگندگی

و لها بود که در این چنین اوقات سماع فایده نخواند بخشدیل

و وقت سماع جمعیت دل و فراغ خاطر از تعلل با سوسو اندیشه ضروری

است تا قلب با مع مستجاب رحمت الهی بود **اما مکان**

پس مراد از آن است که محل سماع کوچک و بزرگ و ریه گذر

عام و محسوس تماشا بیان زن و مرد نباشد و جای تنگ

و تاریک و موقع نجاسات و مزبلاست نبود و هم مکان امیر

جایر و سلطان و وزیر ظالم که در آنجا قلب صوفیان

خطرناک بود و سوسو ۲۱

است

جاء وقت ضایع و

عبادت است لذت آنکه هر

باشد و مراد از اهل آفت که دلش خالی از عشق و محبت نبود  
 و با اهل الحسن عقیقت داشته باشد و بعقل و انکار نشود و در  
 اگر در محفل سالکان هم طریق مانند چشتیان و قادریان و غیر هم  
 مجتمع باشند و مجلس از اغیار خالی بود تا اثر صحبت تیر بر دفع  
 محفل بیشتر جلوه ظهور خواهد گرفت و هرگاه اهل غفلت و موی  
 و دنیا داران بی ادب و مستکبر یا بعضی سالکان منکر و متعصب  
 یا دیوینان که نه بستر ایشان باشند و شریک صحبت شده تکلف  
 حال کند و بدون تقاضای عیب برای نمایش مردم پیش و خشنود  
 نمایند از حضوری این چنین کسان تا اثر رسد و دیگر در درگاه  
 صحبت دیگرگون نشود پس ضرورت است که صحبت از نا اهلان و اغیار  
 مذکورین خالی باشد هرگاه اهل سماع باشند ادب است  
 امام محمد غزالی در کیمیای سعادت مینویسد بدین عبارت چون  
 کسی که اهل باشند بسماع نباشند ادب است که همه  
 سر در پیش  
 گرد و هر کسی عملی خویش  
 آیند و آب بنجورند

چو انب ننگرند و دست و سر بختانند و بکلیف هیچ حرکت نکنند  
 بلکه چنانکه در تشبیه غار بنشینند و با دست بکشند و همه دل با حق تعالی  
 دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح به پدید آید از غیب سماع  
 و خوشن گاه دارند تا با اشتیاق بر بخیزند و حرکت نکنند و چون  
 بکسی سب غلبات وجد بر خیزد با وی موافقت کنند و اگر دستار  
 بیفتد دستارشان بکشند و این همه اگر چه بدعت است و از صی و تابعین  
 نقل نکرده اند اما نیکوست که نه بر بدعت بودنش اید که بسیاری  
 بدعت نیکویی باشد که شافع میگوید جماعت در تراویح وضع نموده  
 است و بدعتی نیکوست پس بدعت مذموم آن بود که مخالف سنتی  
 باشد اما حسن خلق و دل مردم شناسد کردن در شرع مجزوم  
 است و همه قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در  
 اخلاق ایشان بدخوی بود و رسول ص فرموده است خالفوا الناس  
 با تسلا قتم یا هر کسی زندگانی بر وفق عادت وی و خوی وی کن  
 چون این قوم بدین موافقت  
 شدند موافقت ایشان که

برپای نخواستندی که وی آنرا کاره بودی لیکن چون جهانی عادت  
شد که برنا خاستن به خوشی میشوند بر خاستن برای و خوشی را ادلی بود  
که عادت عرب دیگر است و عادت عجم دیگر انتمی بقیه آداب و شرایط که  
میریدان و معتقدان را نسبت پرورشند و شیخ وقت عند السماع می شناید  
در کلام شیخ الاسلام قدس سره و در عبارت غنیة الطالبین که در قبل  
نقل کردیم مندرج است در عادت آن تطویل لاطایل بود بر که غیب  
باشد در آخر باب ثالث و تذکره افلی خاتمه این رساله به پیوند

**آداب قوالان** باید که قوال مسجور و بد الطوار نباشد

بل نماز گذار و اهل نیاز باشد یعنی بزرگان و صوفیان عقیده تمسند بود

آبروت سر و خود مقزز و معین سازد بلکه تشیط خاطر مسلمانان

ندیده مقصودش باشد و هر چه بطور انعام و میل از دست شیخ وقت باصو

صاحب حال بیاید آنرا تبرک بنده و در محفل صوفیان با طهارت

شنیده اند از آسمان کلام ربانی و آیات قرآنی کند

هر که قاری و حافظ

یکه از صفت چشدا

و رسول و مدح بزرگان دین آغاز سرود و کند پس از آن غنیمت  
 اهل صحبت بر رعایت وقت و رازگاری و لحاظ فهم مستمعان  
 بسراید یعنی چیزی که در فهم صوفیان و اکثر مستمعین نیاید پس باید اهل  
 برای مردم نازی کلام عربی و برای ترکی و پیش زبان دانان  
 خارجی فارسی و پیش بدیان هندی بسراید و آنچه آن آنگاه اختیار  
 کند که الفاظ و مضمون مسموع اهل محفل نیاید و تا اقل مضامین نیز  
 سازد یعنی هرگاه کلام مشعر بجز شش و سه کرده باشد و آن کلام  
 دیگر متضمن وصل را خلط سازد و بالعکس آن نیز نکند تا موجب خوش  
 خاطر مستمعان نگردد و بر چیزی که ام صوفی را ذوق دست دهد  
 بنکرار آن کلام دو چهار بار مضامین سازد و آنرا بر چیزی که  
 مخصوص بآل شریک دال می است در میان یار و مثل سینه  
 و ناقوس که مخصوص بمعبود کفار می سازد و چهار پنجه و طبل بخشان که آنرا  
 در رندی و دور و گویند و یراع اعنی بالنسب و کوبه یعنی مردنگ  
 که در مخصوص آن از شارب  
 از دیاد عشق در محبت الهی



و نیز از بی دنیا خلق و مرتب می شود نه تواند بود در هر حال ثابت  
 شویجت و طریقت بکار دارند زیرا که سماع با دانه و شراب  
 مستوجب رحمت است از پروردگار تعالی شانه و مستوجب از دنیا  
 نسبت است در حق صوفیان علیهم الرحمة **الاستقام** مبرم  
 چون از تحقیقات مرقوم الصدق تحقیق گردد و بیک سماع اشراف و آواز  
 مستوجب رحمت و مستوجب از دنیا و عشق و محبت است و شعله جانسون  
 سرود آتش فراق در دل می افروزد و تائیر دل افروزی و  
 نزار پرده های غیر و غیرت میوزد و سطر خوش آواز بال و پر  
 هستی از مسالک میوزد و مستغنی خوش ادا نشاء طرب و مستی  
 در طالب می انگیزد و علی الخصوص صوفی را که در ساغر دلش از  
 خنجرانه ساقی تو حید پایی می هوش را میبرد و جام دماش  
 از پیرمغان تجرید دماند مستی روح فرا میکند باده عشق نفس  
 میزند و مسنده سرگشته اند و خوش میکند و بهم ثابت است که  
 سه س از آینه دل  
 رش جان نسیا کجا

این مقام بزم سماع

تاخن زنی ناز طنبور عفتد دل نمیکشاید بچه قهقهه صراحی و  
 وینای ساقی حل مشکل منتظر نمی آید پس وقت آن آید  
 که من عریان شوم جسم بگذارم بر اسیر جان بشوم ساقی نامه  
 مخمیر جام عشق ساقی بده شرابی در ده قنچ که بی می مجلس نذر آبی  
 ساقی بخرود در ده جام را خاک بر سر کن غم ایام را  
 گریه بدنامی هست تر دقلاک با بنحو آسیم شکست نام رضا  
 بیاساقی آن جام صاف صفت که بردل کناید در معرفت  
 بیاساقی آن جام یا قوتش که بردل کناید در وقت خوش  
 بیاساقی آن ارغوانی قنچ که دل زود فرج یابد و جان فرج  
 بیاساقی آن آب اندیشه سوز که کر شیر لونه شود همیشه سوز  
 بیاساقی آن می که حال آورد که است فزاید کمال آورد  
 بیاساقی آن می که تیزی کند بیاض دلم مشک بیزی کند  
 بیاساقی آن می که جان پرورد این تیر است بر سر است  
 بیاساقی آن جام چون سلسبیل  
 بیاساقی آن می که خورده است

بیاساقی از می ندارم کز بر	پنک جام باقی عزا دستگیر
بیاساقی از می طلب کام دل	که بی می ندیدیم آرام دل
گر از وصل جان دل صوری کند	دل از می تواند که دوری کند
بستی توان دانه اسرار سفت	که در بخودی را از نتوان نهفت
بیایا صفای درون آورم	می از که درت برون آورم
بده تا بگویم ز آواز سینه	که همشیدگی بود و کاوس کی
بده ساقی آن جام چون مهر ماه	بده تا زخم بر فلک بارگاه
بده ساقی آن کیمیای فتوح	که با گنج قارون دید عمر لایح
همین ده که از غم خلاصم دهد	نشان ده بزم خاصم دهد
همین ده که بدنام خواهم شدن	خراب می و جام خواهم شدن
ز تسبیح و خرقه ملولم تمام	بمی رسن کن هر دور او السلام

### احتشام سنی

آیه را آن خسروانی سرود

وودی فرست

میسای دون

کتاب  
تاریخ  
سلطان  
محمود

معنی کجائی که دانه گل هست  
 معنی دوت و چنگ سازده  
 بیک نغمه در و مرا چاره ساز  
 معنی چه باشد که لطفی کنی  
 بر و ز آینه فکر آن یکدم  
 معنی کجائی نوازی بزن  
 معنی بیا با من جنگ نیست  
 معنی بگو قول و بر دار ساز  
 معنی تو سر مرا محرمی  
 بی بی دور کن درد گنج نیست  
 معنی بیالشنو و کار بند  
 چو غم لشکر آرد بیار اصفی  
 معنی کجائی بزن  
 با من نشینم و عشق  
 معنی نوازی طره

بر لب چمنها پراز غلغل هست  
 بیاران خوش نغمه آواز ده  
 در کم نیر جوان خرقه صد پاره ساز  
 بی بازم آتش بدل بر زنی  
 بهم بر زنی خان و مان غم  
 بجای نوازیان صلابی بزن  
 کفی بردنی زن کورت چنگ نیست  
 که بیچاره گانرا تویی چاره ساز  
 زمانی بی زنی دم بدم می  
 دمی دم بی دمی که عالم نیست  
 ز قول من این بند دانا پسند  
 بچک و رباب و بنای و دنی  
 لطف

که تا وجد را کلاه سبازی کنیم <sup>۱۱۲</sup> بقصر اطمین و خفته باز نمی کنیم  
 بیاساقی این نکته بشنوزنی که یک جام می به زکاووس و کی  
 اختتام بر حینه طالع و منایم این قلمون این نسخه مادر الوجود  
 طاهر از قلم این شسته رقم جلیداد در حقیقت بوا بر آید است که از کج  
 من لدن در صدق سینه بر کجی جنت پیر و مرشد بر حق رسید  
 صفت بهمت علیای ان مساقی مخانه تو حید و آن سرست میخانه  
 تجرید و تفوید رشو از ان رشحات برین خاک پریشان ریخته و  
 لغو از ان لغحات بمشام جان نالوان عینه بهیت جمال ششین  
 در من اثر کرد دگر نه من بجان ظلم که قسم و الا خود کشی  
 و خوش برائی سر طرب طعم کی داشت و این چنین لغات  
 جانور و ترنمات دل افروز لب به و مانم کجا یافت  
 نی که بر دم نغمه آید ای کند فی الحقیقت از دم نای کند  
 راقه شایخ صابر به قدوس  
 از قلمش  
 و مانم

زین نغمه شاقم با نلی چو کوش آید  
 بر چرخ رسد از وی آنگه طرب کرد  
 در دهن چمن گرد و گل شکفته آید  
 در حیای دل مرده زین نغمه لیلی  
 در وجود و آئی استانه در محفل  
 فیانی به فریاد است این محفل خسته  
 فیانی کعبه تجانه فی باده میخانه  
 اینجا است دم احیا اینجا است بیهوشی  
 این زمره حدت بشنید ملکوت  
 لیکن فیانی که میانش لاگشت از و مرو  
 یک الف و د و صد و بیست و چهار  
 و الحمد لله علی حسن الانه  
 و اصحابه الکر  
 ما تحت عذبات

بر دهن بکشد صوفی آن خرده سالوی  
 بر شعله آوازی چون شعله فانوسی  
 در رقص شمع و نه سوره با جلاوه وی  
 از معجزه عیسی تو بهر چه یالو به  
 زنجیر یا تا چند از قید یا موس  
 از حرکت خوف اینجا باز نیست نه مالو  
 فی بانه صلوات اینجا نه مالو  
 که جزه عیسی کو جزه موس  
 تا به ختم او شد نعمه قدوس  
 تا به ختمی ز اید را بند در ده جاسوس  
 چون فلک قلم سر را فرمود و با لید  
 عمل بنده خیر الانه

بسم الله الرحمن الرحیم





CALL NO.

۲۹۷۵۴۲  
ع ۲۲۲۰

ACC. NO.

۶۲۸۹

AUTHOR

TITLE

توابعات

THE BOOK MUST BE

Date

No.

Date

No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.